

«همپای وقت در بستر زمان»

پژوهشی در زمینه اتلاف وقت در ایران

تیر ماه ۱۳۷۱

میترا الهی

حنانه شمس

هدی صابری

ارزانی به؛

به؛

همه عناصری که در ادوار مختلف، در خواب اجتماعی، چشم فرو بستند و تن به رخوت ایام، سست نکردند و تکامل جویانه و پر امید و پر کشش زیستند و ترانه انگیزش در گوش دیگران خواندند.

به؛

پسر بچه‌های کوره که از طلایه تا شفق، با دستان نحیف، خشت قالب می‌زنند و بی‌آسایش، بی فراغت و بی‌امکانات، استعدادشان به پای تنور زمان، می‌سوزد.

به؛

دختر بچگان روستا که در پای «دار» ، با خونِ سر پنجه‌های کوچک خود، به «گل قالی» رنگ سرخ می‌زنند.

به؛

دکتر محمد مصدق که در مدت کوتاه دو سال و سه ماه و پانزده روز ایفای وظیفه ملی، به خواب دوره پایان داد، مردم را آگاهی بخشید و مجدانه در مسیر بهروزی ملی، تلاش ورزید.

«فهرست عناوین»

عنوان	شماره صفحه
توضیحی برای شروع	
تقسیم زمان، در جستجوی وقت	
وقت در تحولات تاریخی غرب	
دوران قاجار: دود وقت در فراخی زمان	
دیکتاتوری؛ نظم، وقت، کار	
وقت و نفت	
مجاری اتلاف وقت ملی	
زمان در حرکت اقتصاد، برنامه‌ریزی و زمانبندی در اقتصاد	
زمان در بخش‌های تولیدی	
وقت در بازار بیکاری	
قدر زمان در نظام اداری	
وقت ملی در ارتباط با محتوای نظام آموزش و پرورش و امکانات آن	
وقت تلف شده در صف ارزاق	
وقت در حمل و نقل	
ای در بیکرانه بی‌نظمی و وقت‌گشی یک استثناء : مدارس تیزهوشان، جزیره	
گریز مغز؛ فرار زمان متراکم	
نگاهی دیگر به جهان	
ارتباط شمال و جنوب در بستر زمان	
ارزش وقت و کار در چهار تجربه رهائی	
زمان شمال، گاو شمال	
بازگشت به داخل	
فراغت؛ امکانات و وقت	
وقت و تولیدگر هستی	
ادبیات؛ وقت و کار	
حرف آخر در نگاه سریع تاریخی	

مرگ هرگز برای ماضی نیست

مرگ از بهر حال و آینده ست

حال و آینده را توان کشتن

لیک، بگذشته تا ابد زنده ست

«بنام فعال ما ی‌شاء عالم هستی»

«توضیحی برای شروع»

اگر احساس «از دست دادگی» را ملموس‌ترین «احساس ملی» و جستجو برای زمان از دست رفته را اصلی‌ترین «اشتغال» در تاریخ سده‌های اخیر به حساب آوریم، قدمی از قلمرو انصاف تاریخی، دور نگذشته‌ایم.

در نگاهی به سده‌های گذشته تاریخ ملی، چنین در می‌یابیم که همواره با زمان بر سر «از دست دادنش» توافقی خدشه‌ناپذیر به عمل آمده و برای «فرار» آن، «فرصتی» بی‌انتها عطا گردیده است.

از دوران‌های بسیار ناپایا و استثنائی که گذر کنیم، به چنگ آوردن لحظات گذرا هیچ گاه به عنوان یک خصلت اجتماعی دیده نشده است، حال آن که بخشش مشت مشت زمان به باد، به گونه یک سنت دیرینه ظاهر گردیده است.

در این شرایط، استقبال از «زمان آینده» مرسوم نبوده و به عکس، «بدرقه» زمان تا «گور»، در صدر مراسم اجتماعی قرار می‌گرفته است. به جای نیروی سرکشی به آینده، گریز به گذشته دیده می‌شود.

در واریسی تاریخی، این گونه به چشم می‌خورد که زمان تنها با «خاطره»ها رفیق بوده و با حال، ناآشنا و با آینده پیش‌رو، کاملاً بیگانه است. لذا هر نسل که در این فضا تنفس کرده است، به حال پیشینیان و «اوقات تلف شده ملی» غبطه می‌خورد.

«گذشته‌گرایی» و «رویاپردازی»، محصولات تاریخی این روند به شمار می‌روند. هنگامی که نه تلاشی در حال صورت می‌گیرد و نه برنامه‌ای برای رویارویی با زمان آتی در نظر است، «آه» و «افسوس» و «کاش» و «شاید» در ردیف پر مصرف‌ترین واژگان ملی، قرار می‌گیرند.

از آنجا که هر دوره تاریخی با ادوار قبل از خود دارای ارتباطی گریزناپذیر بوده و از خصلت‌های اجتماعی پیشین، تأثیر می‌پذیرد، شرایط «حال» ما نیز همه خصائلی را که در دو سه قرن اخیر به اتلاف وقت ملی یاری رسانده‌اند، با خود حمل می‌کند. اگر چه وزن برخی از آنها سنگین و وزن بعضی، سبک است.

اما این که همه سستی‌ها، وقت تلف کردن‌ها، بی‌برنامگی‌ها و بلبشوی کنونی را به خصلت‌های تاریخی مربوط ساخته و «عوامل روز» را در کادر دیده جای ندهیم، جز بی‌انصافی و از سرباز کردن مسئولیت، نخواهد بود.

در حالی که در نقطه عطف تاریخی پنجاه و هفت، این امکان فراهم بود تا رسوبات گذشته تدریجاً شسته شده و با عزمی ملی، سستی‌ها و کندی‌ها محو گردند، با صرفنظر کردن از این «فرصت» تاریخی، رخوت از اندام خارج نشد.

از این رو با اضافه شدن بی‌انگیزگی‌ها، بی‌حرکی‌ها و بی‌هدفی‌های کنونی به خصلت‌های تاریخی یاد شده، مسیرگزیز زمان؛ وسیع‌تر شد.

اینک اگر به زمان‌های انبوه تلف شده ناشی از «تأخیر در پروژه‌های عمرانی»، «کندی سرعت انجام کار در بخش‌های تولیدی»، «بهره‌وری نازل نیروی کار ملی»، «حرکت نزدیک به توقف در نظام اداری»، «بیکاری بخش قابل توجه از جمعیت در سن کار»، «افت تحصیلی دانش‌آموزی»، «ایستادن در صف ارزاق»، «معطلی در ترافیک» و ... دقت کنیم به جمع نهائی میزان وقت هدر رفته ملی، به طور «نسبی»، نزدیک خواهیم شد.

هنگامی که در حاشیه این دقت، به سرعت تحولات در «شمال» نیز نظر افکنیم، به عوارض آتی اتلاف وقت ملی فعلی، عمیق‌تر پی خواهیم برد.

از سال ۱۹۸۷ در مرکز «ژرژ پپیدو» در پاریس، «جینترون» ساعت دیجیتال گوارتر از آغاز به کار کرده است. این ساعت تا سال ۲۰۰۰، ثانیه‌ها را شمارش معکوس می‌کند و ۱۳ سال بدون نگهداری، دقتی در حدود یک هزارم ثانیه خواهد داشت.

شمارش معکوس ثانیه‌ها، از «استقبال بزرگ» از سال ۲۰۰۰ حکایت می‌کند و خود، شاخصی است عظیم از اهمیت گذر «لحظه‌ها» در ابتدای قرن آتی میلادی.

پژوهش حاضر با عنوان «همپای وقت در بستر زمان» تلاشی است نسبی برای در پیش روی قرار دادن مجاری متعدد اتلاف وقت ملی که در خلال بخش‌های مختلف آن، به اوقات تلف شده «تاریخی» نیز توجه داده شده است.

این کنکاش که با کار گروهی سه نفره، آغاز گردید و به انجام رسید، ۲۷۲ روز - ۷ مهر ۱۳۷۰ تا ۷ تیر ۱۳۷۱ - معادل ۳۳۰۰ ساعت، زمان مصرف کرد. (با احتساب روزانه ۴ ساعت کار مفید) از میزان ساعات کار یاد شده، ۲۰۰ ساعت به تنظیم طرح تحقیق، منبع‌شناسی و گردآوری منابع، ۱۰۰ ساعت به مصاحبه با کارشناس، ۱۸۰۰ ساعت به نشست، کنترل کار، فیش‌برداری از منابع مکتوب، طبقه‌بندی اطلاعات و آماده‌سازی برای نگارش، ۳۰۰ ساعت به جمع‌آوری اطلاعات از میدان‌های مختلف پژوهش، ۲۰۰ ساعت به نگارش اولیه و ۷۰۰ ساعت به نگارش نهائی، اختصاص یافت.

قلمرو مطالعه منابع مکتوب، بیش از ۲۰۰ جلد کتاب، بیش از ۱۱۰ جزوه و مقاله و حدود ۳۰۰۰۰ صفحه روزنامه (از سال‌های حکومت رضاخان به بعد) را در بر گرفته و حوزه پژوهش میدانی نیز ۱۱ میدان با ۶۰۰ مصاحبه‌شونده را، شامل می‌شود.

برای نگارش نهائی نتایج این تلاش که با امکاناتی محدود صورت گرفت، ۳۱ مداد تراشیده شد و دو پاک‌کن به ته رسید. از ابتدا تا انتهای کار نیز بیش از ۱۶۰۰ برگ فیش، ۳ بسته کاغذ ۵۰۰ برگی و ۸۰۰ برگ زیراکس از منابع، مورد استفاده قرار گرفت. همزمان با به هدر دادن زمان‌های شخصی و اوقات ملی، در ذهن همگان چه گذشتگان و چه حاضران، چنین جای گرفته است که «وقت طلاست».

وقت طلاست که یک اصطلاح وارداتی به فرهنگ ملی است، نخستین بار در زمان تسلط فکری و اجرایی مرکانتیلیست‌ها - سوداگران - در انگلستان به کار برده شد. در قرن شانزدهم میلادی زمانی که بورژوازی انگلستان تحت هدایت مرکانتیلیست‌ها برای ذخیره‌سازی فلزات گران‌بها اهمیت تاریخی قائل بود و نیز در شرایط رقابت با سایر قدرت‌های استعماری اروپا، قرار داشت، در مسیر سرعت دادن به تحولات، پیشی گرفتن از رقبا و ذخیره‌اندوزی فلزات قیمتی، «وقت» را، همپراز «طلا» قرار داد. بدین روی «وقت طلاست» از تفکر سوداگرانه بورژوازی قرن شانزدهم، ریشه می‌گیرد. وقت نه «طلا» ست و نه «دور ریختنی». وقت، جریانِ گذرای حیات «انسان» است. وقت، گذران سریع و بی توقفِ عمرِ «جانشین» فعال مایشاء، آفرینندهٔ بیکران هستی و بدیع یکتا، در زمین است.

وقت از این زوایه، برتر از طلاست.

با این تلقی، به چگونگی گذران اوقات در میهن خود، دقت می‌نمائیم.

نگارندگان

۱

«تقسیم زمان در جستجوی وقت»

«تقسیم زمان در جستجوی وقت»

«به آفتاب سوگند و پرتو تابانش. و به ماه، آنگاه که در پس آفتاب برآید. و به روز، آنگاه که تابانش گرداند. و به شب، آنگاه که او را بپوشاند.» قرآن - شمس . ۴-۱

گر چه طبیعت بکر و «بیکران»، انسان «محدود» اولیه را در بدو ملاقات با انبوهی از رمز و راز مواجه ساخت و «پیچیدگی» خود را از همان آغاز به رخ «سادگی» او کشید، اما این دلیلی نبود تا انسان راه به مکانیسم تحولات آن نجوید و نبرد.

انسان پس از آن که مدتها به اجبار در «غار» طبیعت خفت تا از گزند «وحوش» در امان باشد، در مسیر تکاملی خویش بر آن شد تا پرده ز اسرار بر دارد و سرانگشت بر «گنبد» دوار زند. انسان، جستجوگر و ناآرام پس از طی دوران‌هایی چند در گذران تاریخ، بی‌امکان و بی‌ابزار به واقعیات اولیه طبیعت دست یافت.

بی‌امکانی و بی‌ابزاری و نیز تفکر ساده و غیرپیچیده، دلایلی نبودند تا مکانیسم‌های بدیهی و مکرر در ذهن انسان نقش نبندند.

در این حال، مشاهده و «خیره شدن»، خود یک امکان قلمدادی شد. از اینرو در چرخه توقف ناپذیر «شعف‌انگیزی روز» و «هراس‌افکنی شب» و در پرتو تابش پر مهر «خور» و روشنی بخشی کم سوی «مه»، قواعد اولیه دریافت گردید.

انسان پس از آن که در دوران‌هایی طولانی، هر سپیده دم، خورشید «خوش قول» را بر سر قرار «افق» نظاره و هر غروب، آن را تا «شفق» بدرقه کرد و در پی آن که مکرر و مستمر در سکوت شبانگاه به انتظار قمر «پُر ناز» نشست تا شبی هلال، شبی نیم صورت، شبی تمام رخ و شبی هیچ را دیدار کند، به قاعده گردش شبانه روز پی برد. در این حال، «ستاره» نیز خود نشانه‌ای بود در «شب». انسان همزمان با مانوس گردیدن با سیکل وقفه‌ناپذیر روز و شب، گرما، سوزش، سرما و اعتدال طبیعت را نیز در گذر «فصول» لمس کرد.

حال؛ افق، شفق، لمس و احساس، خود امکان شناخت و ره‌جوئی تلقی می‌شدند. اما تنها امکاناتی «طبیعی».

اما زمانی که در مسیر گریزناپذیر تکامل، انسان خود نیز امکاناتی ولو ابتدائی خلق نمود، زمین‌های نسبی فراهم شد تا «پیچ»‌های راه را نیز اندک اندک پشت سر گذارد:

«یک گردش کامل زمین به دور خود در ارتباط با ستاره قطبی (یک روز نجومی) چهار دقیقه کمتر از بیست و چهار ساعت است.

دیدار فارغ‌البال خورشید بر گرد دایره البروج با ۱۳ قمرش، ۳۶۵ و یک چهارم روز به طول می‌کشد.

این حرکت هر روز کمی میان خورشید و ستارگان فاصله می‌اندازد و یک روز شمسی بیست و چهار ساعته پدید می‌آورد.

گردش ماه نیز به دور زمین - یعنی از یک ماه نو تا ظاهر شدن ماه نوی دیگر - حدود بیست و نه روز و نیم به طول می‌انجامد.

«تمامی این اطلاعات به دقت توسط ستاره‌شناسان و منجمان بابلی در ۱۸۰۰ سال قبل از میلاد تهیه شده بود.»^۱

رفته رفته تابش «کم رنگ» علم نیز گرما بخش می‌شد.

تهیه نخستین تقویم‌ها که «تقویم قمری» محسوب می‌گردید، بر پایه آگاهی‌های کسب شده بابلی‌ها میسر شد.

اکنون به طور تدریجی، «وقت» برای انسان حرکت گر و فعال در طبیعت، اهمیت می‌یافت. گر چه در همان سپیده دم تاریخ، سه وقت اصلی شبانه روز؛ طلوع، ظهر و غروب «تشخیص» داده می‌شد اما انسان برای تطبیق خود با طبیعت به «تعیین» وقت نیازمند گردید.

برای سنجش وقت نیز از خورشید کمک گرفته شد و آفتاب شاخصی برای تعیین اوقات به حساب آمد.

مصری‌ها که در اولین گهواره‌های تمدن تاب می‌خوردند، اول بار آفتاب را به یاری تعیین اوقات فرا خواندند.

تغییر پیوسته سایه درختان و سنگ‌های کوه پیکر، در ذهن مصریان باستان چنین رقم زد که چنانچه چوبی در خاک فرو کرده و حرکت منظم آن را با سنگ‌های کوچک و در اوقاتی معین، روی زمین علامت‌گذاری نمایند، امکان محاسبه زمان را در پیش خواهند داشت.

قدمت تاریخی اولین ساعت‌های آفتابی به هزاره دوم قبل از میلاد می‌رسد که یکی از آنها در موزه برلین حفاظت می‌شود.

مصری‌ها با خط‌کش‌های خورشیدی، روز را به دوازده ساعت بخش می‌کردند. گر چه این ساعات به دلیل مساوی نبودن طول شبانه روز در تمامی سال، یک اندازه نبودند اما دقیق‌ترین شاخص سنجش زمان به شمار می‌رفتند. مشکل اصلی ساعت آفتابی آن بود که در پرتو ابر و بارش باران، کارائی نداشت.

پیشینه تهیه تقویم سالانه روز شمار نیز به مصر باستان باز می‌گردد. «مصری‌ها سال را دقیقاً ۳۶۵ روز در نظر می‌گرفتند. این امر هر چهار سال یک بار میان سال تقویمی و سال خورشیدی، یک

^۱. «ژان ماتریکون». اندازه‌گیری لحظات. ماتریکون استاد فیزیک دانشگاه پاریس است.

روز فاصله می‌انداخت. از این رو سال تقویمی تنها هر ۱۴۶۰ سال یک بار با سال خورشیدی منطبق می‌شد.^۱

منجمان قابل مصری فهرستی از ستارگانی که هر روز قبل از طلوع خورشید طلوع می‌کردند تهیه کرده و بدین طریق از فرا رسیدن آخرین ساعت‌های شب خبر می‌دادند. آنان با علامت‌گذاری دقیق ستارگان «مبشر»، شب را نیز به دوازده ساعت بخش کردند. بدین روی سابقه بخش‌بندی بیست و چهار ساعته شبانه روز نیز در کارنامه مصر باستان قرار می‌گیرد.

مصرنشینان کاوشگر که خروش «نیل» را در گوش داشتند، ساعت «آبی» را نیز به عنوان زمان‌سنج دیگری اختراع کردند. «کلپسیدرا» که در لغت یونان «آب دزد» معنا می‌شود، ۱۴۰۰ سال پیش از میلاد در مصر ساخته شد. «ساده‌ترین شکل کلپسیدرا، ظرفی بود که ته آن سوراخ و آب از آن به آهستگی بیرون می‌ریخت. با پائین آمدن سطح آب داخل ظرف، که نشانه‌هایی روی بدنه آن حک شده بود، زمان را اندازه می‌گرفتند.»^۲

در ادامه پیشرفت‌ها و دقیق‌تر شدن سنجش زمان، «ژولیوس سزار» جداً از نقش تاریخی خویش، در سنجش زمان تقویمی نیز نام خود را ثبت کرد.

سزار که به هنگام اقامت در مصر با شیوه کار تقویم خورشیدی آشنا شده بود، برای تهیه تقویم «یولیانی» از «سوسیگنس» منجم یونانی که در اسکندریه مصر می‌زیست، مدد گرفت. از آنجا که هر سال ۳۶۵ و یک ربع روز است، سوسیگنس برای تصحیح تقویم، هر چهار سال یک روز اضافه کرد. بدین گونه تقویم سوسیگنس در هر چهار سال، بی‌نقص می‌شد. در اصطلاح به سالی که یک روز اضافی داشت، «کیسه» می‌گویند. در تقویم جدید، شش ماه ۳۱ روزه، ۶ ماه ۳۰ روزه و یک ماه ۲۹ روزه وجود داشت که هر چهار سال ۳۰ روزه می‌شد.

در همان زمان، پنجمین ماه سال را به نام ژولیوس سزار، «ژوئیه» و ماه بعدی را به نام «آگوستوس» جانشین سزار، «آگوست» نامگذاری کردند.^۳

همچنان که تاریخ به حرکت خود ادامه می‌داد، ساعت «شنی» نیز در رده زمان‌سنج‌ها قرار گرفت. در آستانه قرن نهم میلادی ساعت شنی مورد استفاده واقع شد. در این نوع ساعت، شن در دو قسمت یک محفظه شیشه‌ای از طریق یک لوله باریک، جا به جا می‌شد و هر بار که شن از قسمت بالای شیشه به پائین می‌ریخت، برای استفاده مجدد، ساعت را وارونه می‌کردند.

^۱. منبع قبلی.

^۲. «روی و روئل». زمان، ساعت، تقویم. ترجمه علی دانش. کانون فرهنگ و هنر اسلامی. ص ۷.

^۳. منبع قبلی.

پس از آن، ساعت «آتشی» از سوی چینی‌ها به کار گرفته شد. در این زمان سنج با پائین آمدن سطح روغن سوخت چراغ روغنی، اندازه زمان نشان داده می‌شد. بدین طریق تقویم‌ها، بخش‌های سال و ساعت‌ها و بخش‌های روز را، مرحله به مرحله دقیق‌تر، تعیین می‌کردند. تا آن که با اختراع ساعت «مکانیکی» یک نقطه تحولی در تاریخ زمان‌سنجی به ثبت رسید.

نخستین ساعت‌های مکانیکی با سقوط تدریجی وزنه و با استفاده از اهرم کار می‌کردند. «گریت تام» انگلیسی در سال ۱۲۸۸ میلادی، مکانیک را در سنجش زمان به یاری گرفت و ساعت خود را در «وست مینستر» لندن به کار انداخت. در سال ۱۶۶۰ «هویگنس» در هلند، «رقاصک» را در ساخت ساعت مورد استفاده قرار داد و این امکان را فراهم نمود تا ثانیه شمار نیز در ساعت، کار گذاشته شود. بدین ترتیب با گذر قرن‌ها، سنجش زمان دقیق‌تر گردید. اختراع «کوارتز» در سال ۱۹۲۸، گام بلند تکاملی در صنعت زمان‌سنج سازی بود. بنای کار کوارتز آن بود که بلور کوارتز در اثر جریان برق می‌توانست ثانیه‌ای یکصد هزار بار مرتعش شده و به سنجش زمان، دقت بیشتری ببخشد.

پس از آن نیز به تناسب اهمیت یافتن افزونتر «وقت» در تحرک بشر، زمان‌سنج‌ها در اشکال گوناگون خود تحول و تکامل یافتند. تا آنجا که هم اینک به روی صفحه یک ساعت دیجیتالی، ثانیه‌ها شعله کوچکی می‌زنند و نهایت دقت را در سنجش زمان، نمایش می‌دهند. از سال ۱۹۸۷ «جنیترن» ساعت دیجیتال کوارتز، در مرکز «ژرژ پمپیدو» در پاریس شروع به کار کرده است. این ساعت تا سال ۲۰۰۰، ثانیه‌ها را شمارش معکوس می‌کند و ۱۳ سال بدون نیاز به نگهداری، دقتی حدود یک هزارم ثانیه خواهد داشت.^۱

بدین گونه بشر از ابتدا تا به امروز تاریخ، دقتش در مواجهه با زمان، ریز و ریزتر شد. در پرده اول نه فاصله زمانی، نه فصل، نه ماه، نه بخش‌بندی روز. در پرده بعدی، فاصله‌ها از طلوع تا غروب. «سپس مشاهده، سپس دقت». در پرده بعدی افق، ظهر، شفق و ملاقات نامنظم قمر. «سپس دقت، سپس تشخیص مکانیسم گردش‌های طبیعی». در پرده بعدی، مدد از خورشید: ساعت آفتابی و تقویم خورشیدی. «سپس علم، سپس کاوش». در پرده‌های بعدی زمان‌سنجی با آب، با شن و با آتش و نیز تصحیح تقویم. «سپس دینامیسم، سپس دستاورد». در پرده‌های بعدی ساعت مکانیکی. ساعت کوارتز و «حال»: کوارتز دیجیتالی معکوس شمار با دقت یک هزارم ثانیه.

^۱. پیام یونسکو. ماهنامه یونسکو در ایران. بهمن ۱۳۷۰. ص ۳۵.

فاصله زمانی دوران‌های آغاز: از طلوع تا غروب خورشید و حال: یک هزارم ثانیه. «راهبردی بر تکامل بشر.»

بدین روی طی این فاصله، بشر نیز در طریق تکاملی خویش از هزار «پیچ» گذشت و هزار «رمز» و هزار «راز» بر ملا ساخت.

در این مسیر که «طفل ناآرام و جستجوگر» طبیعت به هزاران نهفته و مکنون پی برد، زمان را از بخش‌ناپذیری اولیه‌اش، به هزاران بخش تقسیم کرد.

این دقت و این اصرار بر ریز کردن زمان، در جوهر خویش بر ارزش بازگشت‌ناپذیر «وقت» صحنه می‌گذارد: «وقت کوله بار پر قدرت بشر در مسیر پر پیچ تکامل است.»

۲

«وقت در تحولات غرب»

«وقت در تحولات غرب»

اروپا در دوران گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری «به ارزش وقت پی برد»، در مرحله خیز برای صنعتی شدن، «وقت شناس شد» و در دوران انقلاب صنعتی و پس از آن، «به وقت چنگ زد». اما قبل از دوران گذار، زمان، در بند کلیسا محبوس و در زمین فئودال، مدفون بود. از این رو قبل از آن که اروپا به ارزش وقت پی برد، حبس و دفن زمان، ده قرن به طول انجامیده بود. لذا سکون و ایستائی، مشخصه اصلی «قرون وسطی» معرفی شد.

در طی این قرون، پاپ‌ها از برج کلیسا به فکر و عقل مهار زدند و اربابان زمین نیز با مشارکت اربابان کلیسا، به پا بند بستند تا «زمان سکونت گزیند».

کلیسا که از قرون اولیه پس از مسیحیت برای «قدرت اول» شدن در اروپا خیز برداشت، از همان هنگام سعی بر آن داشت تا اهالی قاره را از اندیشیدن و تفکر مستقل، بی‌نیاز سازد. در این شرایط، بحث «دو قدرت جهانی» با طبقه‌بندی «قدرت دنیوی» و «قدرت اخروی» و این که کدامیک از دو قدرت می‌باید تابع دیگری باشد، بحث مطرح کلیسا بود.

در نیمه دوم قرن چهارم میلادی، «سن لمبروز» بر این اعتقاد تأکید ورزید که «کلیسا در مسائل روحانی حق قضاوت نسبت به تمام مسیحیان از جمله خود امپراتور را دارد».^۱ پس از وی، «اینوسان» سوم که از بزرگترین پاپ‌های تاریخ بود، نهایت آرمان خویش را در این ایده اعلام کرد که «عموم حکومت‌ها باید در یک دستگاه حکومت جهانی شریک باشند که پاپ در کلیه امور مربوط به دادگستری، اصول اخلاقی و ایمان آن، ریاست فائقه داشته باشد».^۲

کلیسا پس از آن که «قدرت اخروی» را در پهنه قاره از آن خود کرد، در «قدرت دنیوی» نیز با امپراتور و فئودال مشارکت نموده و همزمان بر سر دو سفره نشست.

کلیسا برای آن که قدرت اخروی را تمام و کمال نمایندگی کند به جای همگان فکر کرد و به نیابت از همه آحاد تصمیم گرفت. لذا «وقت» برای فکر کردن و تصمیم گرفتن از زمره نیازهای جامعه اروپا، «حذف» شد. این بی‌نیازی از هنگامی که پاپ‌ها خود را واسطه میان خدا و بنده لقب دادند و خویش را نماینده پروردگار عنوان نهادند، قطعیت یافت. اینوسان سوم رسماً اعلام نمود «ما پاپ‌ها از جانب خداوند مأموریم که بر کلیه خلائق و ممالک عالم، حکم برانیم».

در دوره آغازین قرون وسطی، اصول «کم و زیاد» شده عیسویت که تفسیر آن تنها در قلمرو کلیسا بود، بر پهنه تفکر، سایه‌ای سنگین افکند.

^۱. محمد رضا فشاھی. مقدمه‌ای بر سیر تفکر در قرون وسطی. گوتنبرگ.

^۲. مهدی بازرگان. گمراهان. نهضت آزادی ایران. صفحات ۳۶-۳۵.

در این شرایط، هر انسانی که خارج از این اصول حتی در زمینه علمی، فکر خود را فعال کرده و هراسناک نظری ارائه می‌داد، مستوجب «تکفیر» بود.

«تکفیر را تشریفاتی بود تا به خوبی در اذهان جایگیر شود. برای این کار نمازخانه را سیاه پوشانیده، ناقوس را به صدا در می‌آوردند و اهل علم هر یک مشعلی بدست گرفته اطراف اسقف می‌ایستادند و اسقف حکم را به صورت بلند در مقابل حضار می‌خواند و سپس صیغه لعن را جاری می‌کرد:

هر جا هستند در تمام ساعات چه روز و چه شب، چه در خواب و چه در بیداری، چه با زبان روزه و چه در حال خوردن و آشامیدن از فرق سر تا قدم به لعنت خدائی گرفتار باشند.

انشاءالله از چشم کور و از گوش کر و از دهان لال بشوند و زبانشان به کام بچسبد و دستشان به چیزی نرسد و پایشان از جا حرکت نکند و تمام اعضای بدنشان به لعنت گرفتار آید. چه ایستاده، چه به زمین نشسته و چه دراز کشیده باشند، خدا آنها را لعنت کند. انشاءالله با سگ و خر مدفون شوند و گرگ‌های حریص آنها را بدرند.»^۱

پس از تکفیر و لعن و تفرین و آرزوی هم آغوشی با سگ و خر، در یک مرحله بالاتر، نوبت به «تفتیش» رسید. کلیسا که پس از قدرت گرفتن، تمام همش، قفل زدن بر پیشرفت زمان بود، «نهضت»ی پر تحرک بر پا ساخت.

گر چه ریشه تاریخی «تفتیش عقاید» به قرن یازدهم میلادی باز می‌گردد، اما این نهضت در انتهای قرن ۱۲ و آغاز قرن ۱۳ به گونه‌ای رسمی و علنی اوج گرفت.

در ابتدای قرن سیزدهم، اینوسان سوم «آرنو» را که در رأس رهبانان فرقه «سیستریسان» قرار داشت با اختیاراتی کامل، مأمور بر پا ساختن دستگاه «انگیزیسیون» در سرتاسر فرانسه کرد. پدر ایتالیا و اسپانیا نیز تشکیلات انگیزیسیون شکل گرفته بود. در دهه‌های دوم و سوم همین قرن، پاپ «گرگوار نهم» و جانشینان وی، «انگیزیتورها» یا بازپرسان را به اطراف و اکناف روانه ساختند. در این دوران دستگاه انگیزیسیون در سکون اروپا، «طوفان» بر پا کرد.

^۱. «آلبرماله» و «ژول ایزاک». تاریخ قرون وسطی (۲) تا جنگ صد ساله. ترجمه عبدالحسین هژیر. ابن سینا. ص ۳۱۵.

«روبرلو بوگر» از بازرسان اختصاصی گرگوار نهم با عنوان «بازپرس کل کشور فرانسه» که به خونخواری و لذت‌جوئی از آزار دادن، شهره شده بود، «در عرض یک روز در سال ۱۲۳۹ حکم سوزانیدن ۱۸۰ زندانی را صادر کرد.»^۱

پیروان فرقه «کاتاری» قربانیان جمعی انگیزیسیون محسوب می‌گردیدند. گر چه در دهه‌های اولیه به راه افتادن این «محاکم»، آزار بدنی معمول نبود، اما اینوسان چهارم (۱۲۵۲) مقرر داشت هر جا قضات، تقصیر متهم را مسلم دانستند باید او را شکنجه کنند. از این پس، «شکنجه قرون وسطائی» نیز در سیاهه تاریخ ثبت شد.

منتقد مذهبی، نظریه‌پرداز علمی، نویسنده، شاعر و هر آن کسی که تفکرش اندکی با تفکر کلیسا در زمینه‌های گوناگون، «زاویه‌دار» می‌شد، به محکمه فرا خوانده شده و حکم می‌گرفت: از زندان تا آتش و اعدام.

مغضوبین کلیسا، پس از مرگ نیز در امان نبودند. «وایکلیف» که یک کشیش انگلیسی منتقد به کلیسا بود و در «آکسفورد» مقام استادی داشت، نخستین فردی بود که انجیل را از زبان کلیسای کاتولیک به زبان انگلیسی برگرداند. گر چه وایکلیف در زمان حیات به هر روی توانست از خشم پاپ رم مصون بماند، اما در سال ۱۴۱۵، سی و یکسال پس از مرگش با فرمان شورای کلیسای رم، استخوان‌هایش را از قبر بیرون آورده و سپس سوزاندند.^۲

«گاليله» بنیانگذار روش تجربی در علوم، مشهورترین محکوم دستگاه انگیزیسیون رم قلمداد می‌شد. در سایر نقاط اروپا نیز بی‌نام‌ها و نامداران کثیری از محاکم کلیسا، حکم گرفتند. «بنیتوبایلس» ریاضی‌دان، «فایاردو» نویسنده و «توماس یارته» شاعر از محکومین سرشناس دستگاه انگیزیسیون در اسپانیا بودند. کلیسا در این دوران طولانی، از بام کلیسا چنین فریاد می‌کرد:

«با صبر و تسلیم، روزهای ادراک خود را به تعویق اندازید. زیرا ایمان می‌بایست مقدم بر ادراک باشد. برای ایمان آوردن در جستجوی عقل نباشید. ایمان بیاورید تا بفهمید.»

^۱. مهدی بازرگان. گمراهان. نهضت آزادی ایران. ص ۵۰.

^۲. جواهر لعل نهرو. نگاهی به تاریخ جهان. امیرکبیر. ص ۵۰۲.

اما کلیسا همپای «تکفیر»، «تهدید»، «تفتیش» و «حکم به نابودی» که جملگی در مسیر «تعطیل عقل» کارآئی داشتند، خود نیز «فکر نمی‌کرد».

«تفکر مضبوط» کلیسا نشانگر ضبط عقل و نفی فهم بود. در دوران مورد نظر، «نقل» یگانه راه کنکاش در بحث‌های گوناگون بود. از آنجا که در دوره سلطه «نقل‌گرایی»، راه عقل مسدود بود، نتیجه‌گیری در هر بحث علمی و مذهبی می‌بایست به تأیید نظر «پیشینیان» و «متقدمین» منتهی می‌شد. از این رو در طول قرون متمادی، «حضار» هر دوره، تنها وظیفه پیش رویشان، تأیید دوباره آراء متقدمین بود. بدین ترتیب جدا از پهنه گسترده بیرون کلیسا، در محدوده فضای قبرستانی کلیسا نیز، «اشباح» به عقل حمله‌ور بودند.

کلیسا در طول دوران هزار ساله، تنها یک زحمت به خود راه داد؛

در قرن سیزدهم میلادی، زمانی که امواج فلسفه یونان در اروپا وزیدن گرفت و تفکر «ارسطو» در برابر تفکر کلیسا واقع شد و «شکاکيون»، «طبیعیون» و «مادیون» در قاره پا گرفتند، کلیسا دست به «التقاط» زد. بدین مضمون که منطق ارسطو در کتاب «ارغنون»، با الهیات مسیحی در هم آمیخت و «اسکولاسیتسم عیسوی» از این آمیزش، تولد یافت.^۱

این در هم آمیزی توسط یکی از مدرسین فرقه «رومینیکان» بنام «آلبرت» صورت پذیرفت. وی که بعدها آلبرت کبیر لقب گرفت، به شدت تحت تأثیر ارسطو بود. آلبرت در ترکیب کردن تعالیم فلسفی یونان با الهیات مسیحی، اختلافات یونان و کلیسا را تصحیح نمود.

«توماس آکویناس» از شاگردان آلبرت نیز، در تزریق فلسفه یونان بسیار مؤثر واقع شد و از بانیان اسکولاسیتسم کلاسیک به حساب آمد. توماس آکویناس، پنجاه سال پس از مرگ به پاس خدمات نظری خود در این التقاط، از سوی پاپ «یوحنای بیست و دوم» در شمار «قدیسین» قرار گرفت. آکویناس که به دلیل آهسته حرف زدن، به «گاولال» ملقب بود^۲ در سال ۱۸۷۹ از جانب پاپ «لئو ۱۳» واضع رسمی فلسفه کاتولیک، عنوان داده شد.

اما علی‌رغم آمیزش یاد شده، در طول دوران هزار ساله، «نقل»، حاکم اصلی مباحث «علمی» و «عقل»، محکوم دیرینه بود:

^۱. محمدرضا فشاهی. مقدمه‌ای بر سیر تفکر در قرون وسطی. گوتنبرگ. ص ۱۱۷.

^۲. رابرت روزول پالمر. تاریخ جهان نو. ج ۱. ابوالقاسم طاهری. امیرکبیر. ص ۵۱.

«در سال ۱۴۳۲ در یکی از حوزه‌های علمی در میان طلاب جدالی در گرفت و آتش جدال سیزده روز روشن بود. موضوع بحث، عده دندان‌های اسب بود. آثار دانشمندان گذشته را بارها ورق زده بودند و گفته حکمای پیشین را نقل کرده، اما مشکل همچنان لاینحل مانده بود. روز چهاردهم جوان تازه کاری پرده شرم و حیا را درید و چنین پیشنهاد کرد که برای حل مشکل به دهان اسبی نگاه کنند و عده دندان‌های او را بشمارند. این پیشنهاد کفرآمیز، حاضران را چنان برانگیخت که بر سر و روی جوان ریختند و او را گوشمالی بسزا دادند و از میان خود بیرون کردند و گفتند که بدون شبهه، شیطان در قالب او حلول کرده است که برای کشف حقیقت راه‌های نامبارکی از این قبیل پیشنهاد می‌کند. عاقبت پس از چند روز دیگر بحث و جدال در این مسئله، آن حوزه علمی چنین فتوی داد که چون در کتب قدما اشارتی کافی برای حل این مشکل نیامده است، مشکل مزبور غیر قابل حل، اعلام می‌شود.»^۱

نقل ماجرای «بحث علمی» فوق توسط «فرانسیس بیکن» فیلسوف انگلیسی، چنین می‌نمایاند که کلیسا برای راه بردن به واقعیات، «وقتی بسیار» صرف می‌نمود و از «زمان» بس مدد می‌گرفت: چهارده روز بحث و جدل برای رسیدن به پیشنهاد شمارش دندان‌های اسب، یک روز گوشمالی پیشنهاد دهنده شیطان زده و چند روز دیگر برای لاینحل اعلام کردن مشکل مزبور.

«اسکولا»ها یا مدارس قدیمه، مکان مشخص مباحثات «علمی» قرون وسطی بودند. در اسکولاها بحث‌های مختلف مذهبی و غیر مذهبی در یک سیکل معینی صورت می‌پذیرفت: ابتدا «کش» دادن موضوعات، سپس دور زدن‌های مکرر پیرامون اقوال و مکتوبات قدما و در نهایت اخذ نتیجه، که همانا تأیید نظرات متقدمین بود.

بدین روی «اسکولاسیتسم» چیزی نبود جز «کشتن آهسته آهسته زمان». لذا زمان، فراوان‌ترین و در عین حال پست‌ترین کالای دوران به حساب می‌آمد. کلیسا که قاره‌نشینان را از «صرف وقت» برای اندیشیدن بی‌نیاز ساخته بود، خود کمر به قتل زمان بی‌زبان بسته بود.

اما اگر از زمان به زمین راه ببریم، وضع به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد:

^۱. «ترمان ال مان». اصول روانشناسی. ترجمه محمود صناعی.

در روی زمین که اقتصاد دوره به آن تکیه داشت، وظیفه تاریخی خیل دهقانان که اکثریت جمعیت فعال را تشکیل می‌دادند آن بود که بی وقفه و بی «اتلاف وقت» کار کنند و با تقدیم خالصانه رنجمایه خویش به ارباب، «توشه آخرت» بیاندوزند.

بدین گونه بخش اعظم جمعیت اروپای قرون وسطی، وقت اصلی خود را برای بهره‌دهی به فئودال‌ها، روی زمین صرف می‌کردند. صرف زمان به روی زمین به انتظار لقمه‌ای نان و جرعه‌ای آب و در مسیر منافع تاریخی فئودالیسم.

در این حال کلیسا در پرتو «مذمت دنیا» و «ترغیب به آخرت»، استثمار را توجیه ایدئولوژیک می‌کرد. دیدگاه طبقاتی کلیسا، یاری رسان بزرگ این توجیه بود. «هرم اجتماعی» توماس آکویناس وقتی که روی زمین قرار می‌گرفت، در واقع امر چیزی نبود جز «هیرارشی فئودالی» یا هرمی که در رأس آن زمامدار نشسته است و در مراتب پائین‌تر، واسال‌های درجه اول و سپس واسال‌های درجه دوم و سوم و... سر آخر طبقه رعیت یا صرف.^۱ در سده‌های قبل از حضور آکویناس نیز، هرم همین گونه بر زمین واقع بود.

کلیسا در تشویق به کار هر چه بیشتر با وعده اخذ مزد در دنیائی دیگر، جدا از ایجاد حلقه امنیت برای فئودال‌ها، منافع تاریخی خود را نیز منظور نظر قرار می‌داد. کلیسای قرون وسطی چه از ناحیه «وقفیات» و چه در حوزه غیر وقفی، صاحب اراضی پهناور کشاورزی بوده و خود «بزرگ فئودال» اصلی قلمداد می‌شد.

لذا کلیسای کاتولیک جدا از آن که نسبت مشخصی از محصول سالانه را از صاحبان املاک دریافت می‌نمود، خود نیز عایداتی سرشار از زمین‌های تحت تملک داشت. در این شرایط «یک کلیسایی که در واقع به صورت مملکت عظیم واحدی بر اروپا حکومت می‌کرد و با عبادات، اخلاقیات، فرهنگ، وصلت‌ها، جنگ‌ها، مبارزات صلیبی، متوفیات و وصایای نفوس نیم قاره‌ای سر و کار داشت و به نحو مؤثری در اداره امور غیر مذهبی ملک، سهیم بود و پر خرج‌ترین سازمان‌ها را در تاریخ قرون وسطی به وجود آورده بود، فقط در صورتی می‌توانست به وظائف خود ادامه دهد که از صد نوع مختلف ... عایدی داشته باشند.»^۲ کلیسای «فکور»، خود یک پا زمیندار هم بود. گر چه در اقتصاد دوره، «مذمت ربح» از ویژگی‌های بارز بود^۳، اما کلیسای مذمتگر، خود از بهره‌کشان اصلی محسوب می‌گردید.

^۱ . محمد رضا فشاهی. مقدمه‌ای بر سیر تفکر در قرون وسطی. گوتنبرگ. ص ۱۳۹.

^۲ . ویل دورانت. تاریخ تمدن. ج ۱۳. ص ۳۶۱.

^۳ . حسین وحیدی. تاریخ عقاید اقتصادی. ج ۱. سنائی. ص ۳۳.

بهره‌کشی مشترک ارباب - پاپ در طی قرون وسطی، چنین سبب می‌شد که به مانند دوران‌های اولیه، «فاصله زمانی» برای خیل جمعیت شاغل به روی زمین، «از طلوع تا غروب» آفتاب مقرر شود. در این حال، نیازی به «زمان‌سنج» و اندازه‌گیر وقت نبود. بر آمدن خورشید، علامت آغاز کار روزانه و فرو رفتن آن، نشانه پایان کار بود. پس از آن، خیل «وابسته»گان به زمین، از شب تا سپیده «فرصت» داشتند تا به میزان مزد اخروی بیندیشند و تن کوفته به رخت خواب بسپارند.

به همین موازات، فئودال‌ها و مباشرین از صبح تا شام «وقت» داشتند تا عربده بکشند، دست و بازوی دهقانان را به کار گیرند و به موجودی انبار بیفزایند و از شام به بعد نیز فرصت باده‌گساری، «به در کردن خستگی تن» و آرمیدن.

کلیسا نیز به طور «زمان‌باز» فرصت داشت تا به بحث «دندان اسب» پرداخته، انگیزیتور اعزام کرده، محکمه تشکیل داده و طناب دار و آتش سوزان بر پا سازد. همگان نیز فرصت داشتند تا در «بنگاه» خرید و فروش گناه، در قبال پرداخت وجه به «واسطه»های خدا و بندگان، تن ز گناه بشویند.

در ورای آنچه عنوان شد، آخرت‌گرایی «کور» حاکم بر دوره، انگیزه‌ای برای «مصرف وقت» برای پیشرفت باقی نمی‌گذاشت. آخرت‌گرایی تحمیلی کلیسا نه با مضمون «شور و تحرک در هستی برای آرامش یافتن انتهائی» که با نفی شوق و حرکت و رفتن از قبرستان به قبرستان، دوره را به دریای بی موج مبدل کرد.

جوهر کلام آن که در قرون متمادی موسوم به وسطی، اروپا به تاریخ چسبید و «وقت تلف کرد.» زمانی که در سال ۱۰۹۵ میلادی با فرمان پاپ «اوربان دوم»، جنگ‌های صلیبی به قصد آزاد ساختن تربت عیسی از قلمرو ترکان مسلمان و در حقیقت به انگیزه بسط قلمرو قدرت کلیسا، آغاز شد و اروپائی‌های سازمان یافته در لشکرهای صلیبی به آن سوی جهان رفتند و چشمشان به تمدن شرق، روشن شد، زمینه آگاهی از «وقت تلف شده» مهیا گردید. باز شدن جهان‌بینی اروپائیان مهمترین دست آورد جنگ‌های درازمدت صلیبی برای قاره بود، لذا آن را «اولین چکش بیداری اروپا» می‌خوانند.

در این میان در خلال قرن دوازدهم میلادی، جریان اطلاعاتی - علمی شرق به غرب آغاز شد و بسیاری از آثار علمی به زبان لاتین ترجمه گردید. پس از آن در ابتدای قرن سیزدهم مراکز علمی جدید شکل گرفتند «در سنه ۱۲۰۰ میلادی مرکزی برای تعلیم طب در سالرنو واقع در جنوب ایتالیا، مرکزی برای تعلیم مسائل حقوقی در بولونا واقع در شمال ایتالیا و مرکزی در پاریس برای حکمت الهی تأسیس گردیده بود. جمعی از معلمین و متعلمین ناراضی از پاریس بدور هم گرد آمده، آکسفورد را

دارالعلم کردند و اندکی بعد از ۱۲۰۰ میلادی که این امر صورت گرفته بود، کمبریج به وجود آمد. تا سال ۱۳۰۰ بیش از ده مرکز از این نوع مراکز در اروپای لاتین به وجود آمده بود.^۱ با شکل گرفتن مراکز نوین علمی، در «سقف علمی» که کلیسا بر قاره پوشانده بود، «ترک» مشاهده شد.

مانی که ماشین چاپ «گوتنبرگ» بر جاده تکامل بشریت ظاهر گردید، ضربه‌ای دیگر بر «انحصار علمی» کلیسا فرود آمد. در فاصله تاریخی ۱۴۵۷ تا ۱۵۱۷، انجیل چهار صد بار به طبع رسید و این به منزله خارج شدن «کتاب» از سلطه زبان «لاتین» - زبان کلیسای کاتولیک - و به مفهوم از آسمان به زمین آمدن آن بود. اما هنگامی که «نهضت اصلاح دین»، آوائی تازه از ناقوس‌های اروپا «ترنم» کرد، ضربه غائی به کلیسای کاتولیک وارد آمد. «مارتین لوتر» کشیش آلمانی در سال ۱۵۱۷ «اول با فروش گناهان و اندکی بعد با رسم و اساس گناه‌بخشی مخالفت ورزید.»^۲ پس از وی «جان کالون» نقطه نظرات خود را از فرانسه تا سوئیس و سپس تا انگلستان و هلند، انتشار داد. شورش علیه نقش واسطه پاپ‌ها میان بنده و خدا، خرید و فروش گناهان، سلسله مراتب کلیسائی، تفسیر به رای کتاب، جوهر حرکت «اصلاح دین» قلمداد می‌شد.

در سال‌هائی که «پروتستانتیسم» شکل می‌گرفت، «نیکولاس کوپرنیکوس» در کتاب «اندر حرکات کرات آسمانی»، مرکزیت خورشید را اعلام کرد. نظریه انقلابی کوپرنیک درست در نقطه مقابل نظریه مرکزیت زمین ارسطو - بطلمیوس که کلیسا نیز مبلغ آن بود، قرار داشت. اینک نظریه «خورشید مرکز منظومه شمسی است و زمین به گرد خورشید حرکت می‌کند»، تلقی دیگری از نظم طبیعت و «گردش زمان»، ارائه می‌کرد.

در پی هر چه محدودتر شدن نقاط اتکای نظری کلیسا، حمله به فلسفه اسکولاستیزم آغاز شد. «فرانسیس بیکن» و «رنه دکارت» در این تهاجم، بشر را به یاد «عقل» خویش انداختند. بیکن در کتاب «ارغنون نو» که ضد منطق ارسطو در «ارغنون» کهن بود، «پی بردن از محسوسات به مجردات» را مطرح ساخت که درست در مقابل شیوه «دندان اسب»ی قرار می‌گرفت. بیکن با گشودن فصل عقل‌گرایی، مکتب تجربی یا «امپریسیسم» را بنیان نهاد. دکارت نیز با تأکید بر عقل، در نفی تاریخی اسکولاستیسم کوشید. «می‌اندیشم پس وجود دارم» دکارت به منزله پایان یافتن دوران نقل کلیسائی بود.

^۱. «رابرت روزول پالمر»، تاریخ جهان نو، ج ۱. ابوالقاسم طاهری. امیرکبیر. ص ۴۹.

^۲. «آلبرماله» و «ژول ایزاک». تاریخ قرون جدید. قسمت اول. سید فخرالدین شادمان. ابن سینا. ص ۱۳۵.

«همین که به اعمال واقعی طبیعت وقوف حاصل آید آحاد بشر خواهند توانست از این دانش برای مقاصد خویش استفاده نمایند و به نفع خویش، طبیعت را تحت اختیار خود درآورند. اختراعاتی مفید نمایند که هرگز کسی خوابش را ندیده باشد...»

پیدایش و اشاعه کانون‌های جدید علمی، برپا شدن نهضت اصلاح دین، ارزشمند شدن «فهم» و منزلت یافتن «عقل»، شاخه‌های خیشی بودند که زمین قاره را شخم زدند. از پی شخم، تسطیح و هموارسازی این دوران، کل «رنسانس» شکوفید و عطر افشانند.

بوکاچینو، سروانتس، شکسپیر و رابله با قلم، «انسان» را به صفحه ادبیات دعوت کردند، داوینچی و میکل آنژ با نوازش رنگین قلم مو بر بوم، تمام رخ انسان را تصویر نمودند و هم این دو به همراه رافائل و رامبرانت با گِل و خمیر، دنیای واقع را تجسم ساختند. «اومانیزم» با مضمون انسان‌گرایی، این گونه شکل گرفت. اکنون بانگ دگرگونی، طنین «ناقوس» سکون و «گر» مرگ کلیسای کاتولیک را محو می‌کرد. در این کوران، «گله از چوپانی که جز چیدن پشم گوسفندان خود، اندیشه‌ای نداشت، رها شد.» همه تحولات و دستاوردهای علمی، فلسفی، ادبی و هنری که اروپا را از این رو به آن رو تبدیل کرد، در محدوده دو سده صورت پذیرفت. لذا در «اینجا» ی تاریخ، قاره بر «قرون تلف شده» آگاه شد. عمق دیدگان غمبار «ژوکوند» داوینچی بیانگر زمان طولانی تلف شده است، همچنان که «لبخند» پر اسرار او نیز بر سکون گذشته، تمسخر می‌کند.

اما مدت‌ها قبل از آن که «زمان» در اروپای رو به دگرگونی منزلت یابد و «وقت» شناخته شده و پر ارج گردد، در اقتصاد قاره تحولاتی آغاز شد که به موازات خود، به «وقت» ارزش مشخص اقتصادی نیز می‌بخشید.

اروپا برای آن که از اقتصاد فئودالی متکی به زمینداری بزرگ به سرمایه‌داری نقل مکان کند، دورانی موسوم به «دوران گذار» را طی کرد. از قرن یازدهم میلادی به بعد، نیازهای روزافزون جامعه، دهقانان را به آن سمت سوق داد که در کنار کار کشاورزی، به «کار غیر کشاورزی» نیز روی آورند. آهنگری، بافندگی و پنبه‌دوزی از جمله مشاغلی بود که در این دوران به طور مشخص، بخشی از «وقت» دهقانان را به خود اختصاص می‌داد. بدین روی «اوقات» دهقانان بخش‌بندی شد و به مانند گذشته، کار به روی زمین و بیگاری برای ارباب، همه وقت آنان را در بر نمی‌گرفت.

در مرحله بعد، پیدایش مغازه‌های کوچک، به مشاغل غیر کشاورزی، رسمیت می‌بخشید. در این شرایط، «صنایع دستی» هویت یافت.

از دیگر سو با کارآ شدن تدریجی صنعت ذوب فلز، «آهن چنان ارزان شده بود که خیش آهنی، کج بیل، شانه زمین صاف کن، داس، بیل و سایر وسائل آهنی کشاورزی، عموماً جای وسائل چوبی را گرفتند.»^۱ این روند به گونه مؤثری با افزایش کارآئی، به «پس انداز» بیشتر «وقت» دهقانان منجر شد.

با پدید آمدن شهرک‌های مرکز صنایع دستی و تولید کالائی، «صنوف» نیز شکل گرفتند. در این حال که هنوز فئودالیسم سلطه خود را محفوظ داشت، شهرگرایی، حرکتی در مسیر رهائی از سیطره فئودالی تلقی می‌گردید. رونق داد و ستد و پیدایش روابط پولی - کالائی در کنار شهرگرایی، ایجاد مراکز جدید صنعت و تجارت را، رقم زدند. میلان و پالرمو در ایتالیا و لوبک در آلمان از جمله این مراکز به حساب می‌آمدند.

همپای این تحولات، «وقت» ارزشمندتر می‌شد. «در این قرون، شکل جدیدی از زندگی شهری در اروپا گسترش می‌یافت. بانک و صنایع موجودیت یافتند و حرفه‌ها رونق گرفتند. این فعالیت‌ها به همراه خود نیاز به وجود وسایل دقیق‌تر اعلام زمان را که به طور دائم در دسترس باشند، پدید آوردند. دستگاه‌های قدیمی منظور را برآورده نمی‌ساختند.»^۲

لذا در انتهای قرن سیزدهم، زمان برای اختراع ساعت مکانیکی که با وزنه و پاندول کار می‌کرد، فرا رسیده بود. ساعت مکانیکی که «گریت تام» انگلیسی در سال ۱۲۸۸ در وست مینستر لندن ساخت پاسخی به نیاز مرحله‌ای اروپا برای داشتن «زمان سنج» تازه، محسوب می‌شد.

در این حال، تحولات نیز ادامه داشت. با آموختن طرز استفاده از چاه‌های عمیق و به وجود آوردن دستگاه‌هایی برای بالا کشیدن آب، «وقت» نیروی کار کشاورزی باز هم آزادتر می‌گردید. اینک بخشی از روستائیان، اجاره بهای خود را از صنایع دستی تولیدی خود می‌پرداختند که این امر، خود شاخصی بر بخش‌بندی اوقات نیروی کار کشاورزی بود.

اما با ظهور «مانوفاکتور»ها که نطفه‌های نخستین صنعتی شدن قلمداد می‌شدند، اروپا «وقت شناس»‌تر شد. در مانوفاکتورها که شکل تکامل‌یافته‌تر دکه‌های کوچک تولیدی اولیه بود، تجار نوظهور با مهیا کردن مواد اولیه و ابزار گوناگون، صنعتگران «روستائی» را مستخدم خود کرده و نیروی کارشان را خریدند. در مانوفاکتور که برای نخستین بار در دوران جدید، «کار» و «سرمایه» به نفع

^۱. «نچکینا، اسکازین، گویر، ...» تاریخ مختصر جهان ۱. محمد تقی فرامرزی. دنیا. ص ۲۳۶.

^۲. «ژان ماتریکون». اندازه‌گیری لحظات. محمد تقی‌زاده.

کامجویی یک سویه سرمایه به «عقد» هم در می‌آمدند، تقید به «زمان» و «وقت‌شناسی» اهمیت بیشتری می‌یافت. در مانو فاکتورهای «متمرکز» که وسیع‌تر از مانو فاکتورهای عادی بودند، ارزش وقت نیز فراتر بود، ضمن آن که مهارت و تخصص نیز در این کارگاه‌ها، مشخص‌تر جلوه می‌کرد.

در این حوالی، ساعت مکانیکی، شکل پیشرفته‌تری به خود گرفت و «زنگ» نیز به آن اضافه شد. در سال ۱۳۸۶ میلادی، ساعتی از جنس آهن در سالیسبوری ساخته شد که عقربه نداشت، اما رأس هر ساعت، با «زنگ»، زمان را اعلام می‌کرد.^۱ اکنون ساعت، «ALARM» به مفهوم زنگ، نامیده می‌شد. در این شرایط، زنگ به مفهوم بیدارباشی در گذر زمان و ارزش «وقت» بود.

با گذر زمان، هنگامی که فنودالیسم می‌رفت تا به «خاک» سپرده شود، در پرتو رشد بورژوازی نوظهور «کار» و «وقت» توأم با یکدیگر، ارزش بیشتری می‌یافتند.

«جان کالون» از رهبران اصلاح دین، بدین گونه بیان می‌نمود که «آنچه از کد یمین و عرق جبین حاصل می‌شود، در نظر دین حیثیت و شأن خاصی دارد و هر نوع کاری که در عین امانت و صداقت انجام گیرد، در نظر خداوند، محمود و پسندیده است.»^۲ در این حال صاحبان «سرمایه» بیشترین بهره تاریخی را از این دعوت به کار، بر می‌گرفتند تا نیروی کار را «در عین امانت و صداقت» بدوشند. تعالیم دینی جدید که «ثروتمندان را به رستگاری در آن جهان بشارت می‌داد» و پایان دوران «آخرت گرایی» را اعلام می‌کرد، بورژوازی را به «وجد» می‌آورد.

زمانی که «گذار» از فنودالیسم به بورژوازی صورت گرفت و خر سرمایه‌داری از پل گذشت، نیروی کار صنعتی می‌بایست «وقت» خود را با کارفرما «تنظیم» می‌کرد.

ساعت «آونگی» یا پاندولی، نخستین بار در سال ۱۶۶۰ توسط «هویگنس» هلندی ساخته شد. با حرکت پیوسته و موزون آونگ، ساعت دقیق‌تر گردید و دارای عقربه دقیقه و ثانیه شمار شد. رقص «رقاصک»، از سرعت بسیار بیشتر عصر بورژوازی نسبت به دوران فنودالیت خبر می‌داد. با تشکیل «دولت‌های متمرکز» در اروپا که پایانی بر پراکندگی فنودالی بود و نیز با ظهور «مکاتب اقتصادی» ارزش «وقت» افزون‌تر می‌شد.

^۱. «رویل و رویل». زمان، ساعت، تقویم. علی دانش. کانون فرهنگ و هنر اسلامی. ص ۱۰.

^۲. «رابرت روزول پالمر». تاریخ جهان نو. ج ۱. ابوالقاسم طاهری. امیرکبیر. ص ۱۰۲.

«مرکانتیلیسم» در دوره‌ای به درازای سه سده در اروپا خودنمایی کرد. مرکانتیلیسم که در دوران رونق «عصر تجارت»، تئوری «استعمار» قلمداد می‌شد، در مرزهای ملی کشورهای اروپائی، کار هر چه بیشتر را یک اصل تاریخی قرار می‌داد. این تأکید در «مرکانتیلیسم فرانسوی» غلظت بیشتری می‌یافت. «ژان باتیست سی» و کالبر از علمای شاخص این مکتب، در دورانی که در مسند وزارت دارائی «لوئی ۱۴» قرار داشت (۸۳-۱۶۶۱) امکان مستقیم برای اجرای تئوری‌های مرکانتیلیستی در پیش روی داشت. مرکانتیلیسم چنین حکم می‌کرد که «اکثریت مردم کشور باید با حقوق کم، شاغل کارهای سنگین باشند».^۱

«کالبر خود کار دوست بود... می‌گفت اگر من به مجازات بیکاری محکوم شوم شش سال بیشتر زنده نخواهم بود. صبح ساعت پنج و نیم که به اطاق کار می‌رفت، اگر میز خود را پر از دوسیه^۲ می‌دید، مثل شکم‌پرستی در مقابل سفره‌ای گسترده، از شادی دست‌ها به یکدیگر می‌مالید. کار شبانه روزی‌اش از ۱۶ ساعت کمتر نبود.»^۳ کالبر که تا زمان وفاتش ادارهٔ ۹ وزارتخانه مالی، داخله، تجارت و صناعت، فلاحه، فوائد عامه، مجریه، مستعمرات و صنایع مستظرفه را خود پیش می‌برد، «گاو کار» لوئی ۱۴ لقب گرفته بود. «کار شاق با حقوق کم» شعار اصلی کالبر بود. از نظر وی کودکان نیز باید به کار گرفته می‌شدند. وی «در سال ۱۶۶۵ فرمانی صادر کرد که به موجب آن تمام ساکنان ناحیه «Auxerre» مجبور بودند کودکان خود را در سن ۶ سالگی به کارخانه‌های توربافی بفرستند و اگر از این کار خودداری می‌کردند مجبور بودند برای هر کودک ۳۰ Sous جریمه بپردازند.»^۴

کالبر در زمان صدارت، سی و دو نظامنامه و یکصد و پنجاه فرمان در خصوص کیفیت و کنترل محصولات صنعتی فرانسه صادر کرد. «به موجب دستور وی هر صنعتگری می‌باید نشان و علامتی خاص به روی متاع خود می‌گذاشت و این در حکم امضاء او بود. پارچه‌های معیوبی که ممیزهای کارخانه‌ها کشف می‌کردند، توقیف می‌شد. آنگاه برای اطلاع مردم، اسم سازنده و فروشنده را بر کاغذی می‌نوشتند و آن را بر تیری می‌آویختند و بعد پارچه را پاره پاره کرده، می‌سوزاندند و اگر همان اشخاص باز از اطاعت نظامات سر می‌پیچیدند، این بار ایشان را با نمونه‌ای از مال‌التجاره، دو ساعت در ملاء عام، مقابل انظار نگاه می‌داشتند.»^۵

^۱. «حسین وحیدی». تاریخ عقاید اقتصادی. سنائی، ص ۴۳.

^۲. به معنای پرونده

^۳. «آبرماله» و «ژول ایزاک». تاریخ قرون جدید. قسمت ۲. سید فخرالدین شادمان. ص ۲۲۵.

^۴. «حسین وحیدی». تاریخ عقاید اقتصادی. سنائی. ص ۶۲.

^۵. منبع شماره ۱۹. ص ۲۶۸.

«مرکانتیلیسم انگلیسی» نیز در دوران «کرامول» که هواخواه موعظه‌های کالون بود، در اوج خود قرار داشت. «پتی» مرکانتیلیست مشهور انگلیسی، مخالف اعدام و تبعید دزدها و گدایان و طرفدار به کار گرفتن آنها در احداث راه و ساختن پل بود. وی چنین توصیه نمود که «مانعی ندارد که این افراد زائد در ساختن اهرام بی‌فایده یا حمل سنگ یا نظایر اینها مشغول گردند.»^۱ این ایده بعدها توسط «کینز» با عنوان «پاد زهر بیکاری»، تئوریزه شد. در سال ۱۵۳۶ در انگلستان، به موجب قانون، اشخاص ولگردی که قادر به کار بودند، محکوم به قطع گوش می‌شدند و اگر شخص سالمی، سه بار ولگردی می‌کرد، به مرگ مجازات می‌شد.

عملکردهای این گونه مرکانتیلیست‌ها چه در شکل «جدیت کالبری» و چه به صورت «خشونت انگلیسی» در کنار هموارسازی راه برای بورژوازی، به ارزشمند شدن وقت و ایجاد «فرهنگ کار» در قلمرو اروپا، یاری مؤثری رسانید. در آغاز ظهور مرکانتیلیسم، «ساعت دیواری» در منازل اروپائی‌ها در کنار تابلوهای عصر رنسانس قرار گرفت.

«فیزیوکراتها» که از پی مرکانتیلیست‌ها به صحنه آمدند با شعار مشهور Laisser passer Laisser Faire که از زبان «ونسان دوگورنه» بیان شد و «بگذار همه چیز آزاد باشد» را اعلام کرد، زمینه‌ساز «تحرک نیروی کار» در قاره شدند. این شعار، نافی محدودیت‌های فنودالی و مرکانتیلیستی تحرک نیروی کار بود.

در فرانسه، «تورگو» وزیر دارائی لوئی که شاخص‌ترین فیزیوکرات پس از «فرانسوا کنه» به شمار می‌رود با لغو ممنوعیت ورود اصناف به حوزه یکدیگر، نقل و انتقال نیروی کار را تسهیل کرد که این مهم به تحرک افزون‌تر حرفه‌ای، افزایش کارائی و نهایتاً «بهره جستن بیشتر از زمان» انجامید.

فیزیوکراسی علاوه بر آن، با انگل و مفتخوار لقب دادن «ملاکان» و نازا خواندن «تجار»، نیروی کار را «مولد» دانسته و به «کار»، ارزش بالاتری دادند. گر چه خود، حامی تاریخی «سرمایه» بودند. تکیه بر «تحقیق» و به کارگیری «روش»، نقطه قوت فیزیوکرات‌ها تلقی می‌شد. فرانسوا کنه بنیانگذار این مکتب، به سال ۱۷۸۵ با ترسیم سیکل گردش کالا و پول، برای اولین بار با استفاده از «متد» دست به یک پژوهش دقیق اقتصادی زد. وی در طرح خود که به «تابلو اقتصادی» شهرت یافت اولین تجزیه و تحلیل «سیستماتیک» گردش ثروت را ارائه داد.

^۱. «حسین وحیدی»، تاریخ عقاید اقتصادی. سنائی. ص ۶۵.

متد بررسی کنه در طراحی تابلو بعدها به روش «ماکرو اکونومیک» یا «اقتصاد کلان»، مشهور شد. اکنون «متد» نیز، برخورد مناسبتر با «وقت» را مهیا می‌ساخت. به کار بستن روش، به شکل مؤثری از «سردرگمی»ها و «دوباره کاری»ها می‌کاست و «وقت» اروپا را آزادتر می‌کرد. سال‌هائی چند، قبل از نمایان شدن فیزیوکراسی، «ساعت» به میچ دست اروپائی‌ها نیز چسبید.

«تاماس تاپیون» انگلیسی که «ساعت ساز بزرگ» نامیده می‌شد، جدا از ساعت طاقچه‌ای، ساخت نخستین ساعت مچی دقیق را به نام خود ثبت کرد. گر چه قبل از وی «ادوارد ایست» ساعت ساز رسمی دربار «چارلز اول» پادشاه انگلستان، ساعت مچی را - نه به دقت وی - تولید کرده بود. هنگامی که «کلاسیک‌ها» به منصب ظهور رسیدند، یکجا از «ارزش زمان» و «متد» بهره می‌بردند. در ادبیات اقتصادی، ظهور کلاسیک‌ها را با انتشار کتاب «ثروت ملل» آدام اسمیت در سال ۱۷۷۶ که به «انجیل اقتصاد سیاسی انگلستان» شهره شد، هم تاریخ می‌دانند.

از سوئی نمایان شدن علمای کلاسیک با پدیدار شدن «انقلاب صنعتی» مقارن بود. در این اثنا تئوری «ارزش کار» ریکاردو و تأکید کلاسیک‌ها بر «کار مؤلد»، مهم و تاریخی جلوه می‌نمود. اما بالاتر از اینها، «تقسیم کار» که از سوی آدام اسمیت تئوریزه شده بود، در مسیر تحول سرمایه‌داری صنعتی، بسیار مؤثر افتاد.

اسمیت در مثال‌آوری برای اثبات تئوری تقسیم کار، خط تولید مورد نظرش را که سوزن ته گرد، محصول آن بود، چنین تشریح می‌کرد: «مردی سیم مفتولی را می‌کشد، مرد دیگری آن را راست می‌کند، فرد سوم آن را می‌برد، چهارمی آن را تیز می‌کند، نفر پنجم ته آن را می‌ساید و آخری، سوزن‌های ساخته شده را در کاغذ می‌گذارد.» اسمیت چنین محاسبه کرده بود که با این گونه «تقسیم کار» در عرض یک روز ۴۸۰۰۰ سوزن تولید می‌شود، در حالی که یک کارگر به تنهایی، ۲۰ سوزن در طی روز تولید می‌کرد. اسمیت از تئوری تقسیم کار چنین نتیجه می‌گرفت که، تقسیم کار استحصال و بازدهی را افزایش و تخصص در تولید را به ارمغان آورده و استفاده از ماشین را جهت بالا بردن کارائی، سهل‌تر می‌کند.

اکنون که - ۱۷۶۹ میلادی - «جیمز وات» مهندس اسکاتلندی با تکمیل دستاوردهای «توماس نیوکومن» ماشین بخار را به صنعت رو به تکامل، هدیه کرده بود، «تئوری» و «ماشین» مشترکاً به حرکت سرمایه، سرعت می‌دادند. «اقتصادی شدن وقت» در این حوالی تاریخی، تئوریزه گردید.

در پرتو امکانات تاریخی، محصولات پنبه‌ای انگلستان در دوره زمانی ۱۷۷۰ تا ۱۸۱۰ میلادی، به بیش از ۱۰۰ برابر افزایش یافت در حالی که در دوره ۴۰ ساله قبل از آن، این محصولات تنها ۵/۲ برابر اضافه شده بود.^۱ «تقسیم کار» سهمی بسیار مهم در این روند ایفا کرد. بدین گونه، سهم صنعت در تولید ناخالص ملی انگلستان که در سال ۱۸۰۱، ۲۳ درصد بود در سال ۱۸۴۱ به ۳۴ درصد و در سال ۱۹۰۱ به ۴۰٪ بالغ گردید.

اروپای دگرگون شده، که پس از غبطه خوردن به قرون تلف شده، وقت شناس و منظم شده بود، اینک به «وقت» چنگ می‌زد. در این شرایط در مسیر سودآوری هر چه بیشتر سرمایه، انسان و ماشین مترادف شده بودند، «مولیناری» کلاسیک فرانسوی اکنون بیان می‌نمود که «از دیدگاه اقتصادی، زحمتکشان را باید به دیده ماشین‌هائی حقیقی نگریست که مقداری نیروی مولده به وجود می‌آورند و در عوض باید برای نگهداری آنها مبلغی خرج کرد تا بمانند و به طور مداوم کار کنند.»^۲

در این هنگام که انگلستان «کارگاه جهان» خوانده می‌شد، کارگران که زنان و کودکان را نیز در سطوحی گسترده در بر می‌گرفت، ۱۴ تا ۱۸ ساعت در روز کار می‌کردند و این یک مفهوم داشت:

علی‌رغم همه دگرگونی‌های عظیم که به حرکت سریعتر در بستر زمان و به ارزشمند شدن هر چه بیشتر «وقت» انجامید، چرخه روزگار برای نیروی کار، ارمغانی نداشت. اگر در «قرون وسطی» زمان بهره‌کشی از طلوع تا غروب آفتاب رقم می‌خورد، در دوران «انقلاب صنعتی»، است شمار از طلوع تا شام، زمان می‌برد. به عبارتی، دیده کم سوی کارگر، به غروب نیز دوخته نمی‌شد. لذا در عصر شکوفائی صنعت، طفلکان، زنان و خیل مردان کارگر، گرد سیاه روزگار بر چهره داشتند. «روزگار سخت»، «خانه بی‌روح» و «دوریت کوچک» از جمله آثار قلمی «چارلز دیکنز» نویسنده نامدار انگلیسی‌اند که تصویری جاندار از چگونگی معیشت و زیست حاشیه‌ای کارگران را در جامعه دو قطبی، نمایان می‌سازند. در این دوران، «تقلیل ساعات کار» از تأکیدات اصلی «جنبش سندیکالیستی» در اروپا، قلمداد می‌شد.

در این حال، پیشرفت‌های علمی به سرعت هر چه تمامتر به حرکت خود ادامه می‌داد؛ در حالی که تعداد «اختراعات مهم» در قرن یازدهم میلادی از ۴ مورد تجاوز نمی‌کرد، این تعداد در قرن هجدهم به ۳۳ مورد و در قرن نوزدهم به ۱۰۸ مورد بالغ شد. این اختراعات که با اتکاء به دستاوردهای

^۱. اقتصاد جهانی و امکانات و محدودیتهای آن برای صنعتی شدن کشورهای در حال توسعه. سازمان برنامه و بودجه. اسفند ۱۳۶۷. ص ۲.

^۲. مکتبهای اقتصادی.

شگرف علوم پایه حاصل می‌گردید و به تکامل ماشین منجر می‌شد که در کنار «تقسیم کار» و بهبود مدیریت، به افزایش اعجاب‌آور بازدهی در اواخر قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم میلادی، راه می‌برد

«در قرن نوزدهم، یک نفر قادر بود به کمک یک دستگاه درو که به اسب بسته می‌شد به اندازه ۱۰ برابر یک عمله‌ای گندم درو کند که با داس کار می‌کرد. قبل از ۱۹۱۴ یک نفر می‌توانست به تنهایی به کمک دستگاه کمباین مخصوص درو و خرمن کردن، این عمل را به اندازه ۵۰ برابر زیادتر انجام دهد. بعد از جنگ، کار به جایی رسید که به وسیله یک دستگاه کمباین مخصوص که بقوة تراکتور حرکت می‌کرد، همان آدم توانست میزان کار خود را پنج برابر زیادتر از قبل از جنگ نماید.»^۱

بیکن در زمان حمله به اسکولاستیسم و سکون ناشی از آن، چنین عنوان نمود که «هدف علم از این پس ... باید کسب قدرت و تصوف در طبیعت باشد.» دستاوردهای پیایی علوم پایه و سلسله اختراعات ماشینی در اروپای در حال تحول، هدف‌گذاری بیکن مبنی بر کسب قدرت و تصرف در طبیعت را به گونه‌ای محسوس و تمام نما، تحقق بخشید.

زمانی که در ادامه این تحولات، اولین «لکوموتیو» بر ریل‌ها روان شد و در سال ۱۸۳۰، منچستر را به لیورپول وصل کرد، حرکت سریعتر در زمان و پس‌انداز در وقت، بسیار محسوس‌تر گردید. تا آن که «مورس» با اختراع دستگاه اولیه «تلگراف»، فاصله‌ها را «درنوردید». با ورود قطار و تلگراف، شرایط دگرگونه شد. در پرتو این دگرگونی، «واحدسازی وقت» یا «همگاه‌سازی زمان جهانی» ضرورت یافت. «شرایط جدید جهان که تمامی شهرها را در یک شبکه واحد به یکدیگر پیوند می‌داد، شهرها را مجبور می‌ساخت که به روی یک سیستم زمانی منسجم، توافق کنند. یک سیستم بین‌المللی مناطق زمانی که طبق آن، ساعت در هر منطقه متفاوت بوده و در عین حال، دقایق و ثانیه‌ها با یک زمان جهانی (منظور، زمان خورشیدی در نصف‌النهار گرینویچ است) همگام می‌شوند. در سال ۱۸۸۵ پیشنهاد شد و در کمتر از ۳۰ سال در مقیاس جهانی پذیرفته شد. همگاه‌سازی، نخست به وسیله تلگراف تنظیم می‌شد.»^۲ هنگامی که سرمایه‌داری جهانی شد و بازارهای بین‌المللی، پذیرای محصولات صنعتی اروپا شدند، «زمان جهانی» نیز واحد شده بود.

به این گونه، اروپا با تقید به وقت، با نظم، با تحرک ماشین، با بهره‌کشی از نیروی کار، با تئوری تقسیم کار، و با وسائل صرفه‌جو کننده در وقت، چون قطار، اتومبیل، تلگراف و... علیرغم تمام

^۱ . «رابرت روزول پالمر». تاریخ جهان نو . ج ۳ . ابوالقاسم طاهری. امیرکبیر. ص ۴۸۹ .

^۲ . «ژان ماتریکون». اندازه‌گیری لحظات. محمد تقی‌زاده.

عقب ماندگی‌های حاصل از قرون مرگ‌آور وسطی، در آستانهٔ جنگ نخست جهانی، چنان فاصله‌ای با دیگران گرفت که وجب کردن آن، به اندازهٔ ده قرن وسطی، «زمان» لازم داشت. خاصه آن که دگرگونی در این سوی جهان با خواب ناز در آن سو، همزمان بود.

۳

دوران قاجار:

«دودِ وقت، در فراخیِ زمان»

****دوران قاجار: دودِ وقت در فراخیِ زمان****

«هنگامی که زمان مورد استفاده قرار نمی‌گیرد، گم می‌شود: چیزی در آن تولید نشده است. ... چنین است که احساس پوچ آب رفتن زمان، در ما به وجود می‌آید.»
«ایام و اسف» نویسنده مصری

«چون تیمور کسانِ خویش را برای جنگ بخواند، همه گرد می‌آیند و با او همراه می‌شوند. در پیرامون خویش گله‌های اغنام و احشام و آنچه از دارائی دارند، با زن و فرزند می‌برند.»^۱

با فروپاشی امپراطوری مغول، صحرانشینان خواستان برهبری «چغتای خان» به ترکستان غربی متوجه شدند. این امر بی پاسخ نماند و سرانجام «تیمور» با متحد کردن بیابان نشینان ترکستان غربی، در برابر بیابانگردان آسیای مرکزی، قد علم کرد. پس از درهم شکستن چغتای، تیمور به ایران لشکر کشید.^۲

پس از مرگ تیمور، ترکمانان «قراقویونلو» و سپس «آق قویونلو»، زمام به دست گرفتند و بعد از آن، «اسماعیل» از فرقه «صفوی»، حکومت سلسله صفویه را برپا ساخت. بانیان سه سلسله‌ای که جایگزین صفویه گردیدند، رؤسای ایلات بودند: نادر از طایفه قرخلوی افشار، کریم خان از ایل زند و آقا محمد خان از ایل قاجار:

بدینگونه ایل از «دامنه» طبیعت، بر گستره ایران، دامن حکومت گسترانید.

ایل با «طلایه» برمی‌خیزد، با چشمک آخرین «شعاع» به چادر می‌رود. هدایت «رمه» به چرا، «دوشیدن». حیوان بی زبان، چیدن پشم برای بافتن رخت و دوختن چادر و تاختن با اسب، کار اصلی و تکراری ایل نشینان است. «یک جانشینان» آن با محدوده چادر و طبیعت پیرامون، خود دارند و «کوچندگان» ش با ایل راه، انس و از ییلاق به قشلاق راه می‌برند و با گذر فصول، به بالعکس. پس؛ علائم طبیعی، نشانگران زمانی ایل‌اند و چراندن، دوشیدن، پشم چیدن، دوختن و تاختن، تخصصه‌ای اصلی آن.

^۱. «کلاویخو». سفرنامه کلاویخو. مسعود رجب نیا. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ص ۱۹۸.

^۲. «آن لمتون». تاریخ ایلات ایران. علی تبریزی. مجموعه کتاب آگاه. صفحات ۲۰۸ و ۲۰۹.

جهان‌بینی تنگ و ذهن غیر پیچیده، محصول طبیعی این گونه زیست و معیشت‌اند. از سوئی در این طریق حیات، «حل مسئله» ندرتاً ضرورت می‌یابد. ایل در «محیط»، تنها در گذر از رود و عبور از کوه و برخورد با وحش، تضاد دارد. لذا تضادهای بیرونی آن، «ذهن بر» نیستند.

تضادهای درونی نیز با جنگ و خون قابل حل‌اند و هر تنش میان تیره‌ها و طوایف مختلف، با «رنگین شدن طبیعت» فرو می‌نشیند.

تضاد با دیگران نیز، از همین طریق رو به حل می‌رود. کما این که بقدرت رسیدن نادرشاه افشار، کریم خان زند و آقامحمد خان قاجار هم، با قشون و جنگ و خون، رقم زده شد.

حفظ قدرت به هر قیمت مشغله اصلی حکومت ایلی است. از اینرو «کیش» آمدن زمان، اصلی است گریزناپذیر، سرکوب رقبا، توسعه طلبی و دست اندازی به همسایگان در ارتباط با حفظ قدرت و حفظ وضع موجود، معنا می‌یابد. چون هدفداری صرفاً در بقاء خلاصه می‌گردد، زمان نیز به منظور «بقاء» به خدمت گرفته می‌شود نه برای «تحول».

در تفکر «قدرت مدارانه» حکومت ایلی همه نظم موجود بر محور خان شکل گرفته و همه ارتباطات به وی منتهی می‌شود. لذا با مرگ یا سقوط شاه، نظم موجود فرو ریخته و مناسبات شکل گرفته، بر هم می‌ریزد:

هنوز آفتاب فردای قتل نادرشاه، کمرنگ نشده بود که از سپاه بزرگ نادری و سراپرده وی، اثری باقی نماند. «در همان اوقات که فرزندان و فرزندزادگان نادر در خراسان به کور کردن و دریدن هم سرگرم بودند، سرداران نادر هر کدام در منطقه‌ای علم استقلال برافراشته بودند.»^۱

سی و سه سال پس از آن «به محض آن که کریم خان بدروود گفت، سران خاندان زند چون موی زنگی در هم افتادند و پیش از آن که جسد شهریار خود را از زمین بردارند به روی یکدیگر شمشیر کشیدند و خون یکدیگر را با سنگدلی و وحشیگری تمام ریختند.»^۲ جنگ‌های داخلی زندیان، به قلع و قمع همه جناحهای آن انجامید. بدین ترتیب حکومت زندیه با کریم خان آغاز و با مرگ وی پایان پذیرفت.

^۱. «احمد و محمد پناهی سمنانی». آقا محمدخان قاجار چهره حیل‌گر تاریخ. کتاب نمونه. ص ۴۵.

^۲. «عبدالحمید نوائی». کریم خان زند. جیبی.

«با انتشار خبر قتل آغامحمدخان قاجار، آشوب و ولوله‌ای عجیب در آن سپاه پیروزمند و مجهز افتاد... در اندک مدتی هر یک از سرداران خواجه قاجار، با سودائی در سر، سپاه خود را برداشت و از طرفی به در رفت چنان که تا مدتی جسد شاه بر زمین بود و همه در اندیشه خود بودند و بیش از همه، برادران و برادرزادگان وی در صدد تهیه قوائی برای بدست آوردن تاج و تخت افتادند.»^۱

بدینگونه «نظم‌های خون آلود» با مرگ و سقوط محور، سریعاً از هم می‌پاشید و پس از آن جنگی دیگر و نظامی دیگر. در این حال، در کشاکش پروسه‌های «فتح و سقوط»، زمان «گم» می‌شد. بدینطریق نه نظامی پایدار شکل می‌گرفت و نه زمان، کالائی ارزشمند محسوب می‌گردید. زمان فقط باید برای بقاء «کش» می‌آمد.

ایل که در «فراخی» طبیعت زیست کرده بود، برای حکومت نیز زمانی «فراخ»، طلب می‌کرد. در این تلقی، تنها اندازه و کمیت زمان مطرح است و نه «کیفیت» آن. این گونه بود که طی این سده ها، کمیت‌ها یکی از پی دیگری، «دود» می‌شدند و این دود جز به چشم «ایران» و «رعایا»ی آن نرفت.

در کشاکش این بی ثباتی‌ها و ناپایداری‌ها، تنها «ناصر الدین‌شاه» نیم قرن فرصت حکومت یافت. پس از آن که آغامحمد خان بر سر دو قاچ «خربزه» جان داد، فتحعلیشاه در «مدتی کوتاه» ولایات شمالی را به همسایه پیشکش کرد و محمد شاه «خُرافی» و «صوفی»، «بی اعتنا به دنیا»، مُلک در اختیار روس و انگلیس گذاشت، ناصرالدین میرزا تاج بر سر نهاد.

از آنجا که این تاج پنجاه سال بر سر سلطان قجر قرار داشت، «پدرسالاری ایلی» محسوس‌تر از ادوار قبلی، در جامعه ایران رخ نشان داد. در این نیم قرن، پیوند حکومت و فرد بسیار محکم‌تر از گذشته جلوه‌گر شده و همه نفوس به گرد «قبله» می‌گشتند.

مرکزیت همه جانبه شاه، پدرسالاری ایلی را بی سانسور به نمایش می‌گذاشت. جدا از آن که امین‌السلطان وزیر اعظم شاه، «گاهی با صد من کاغذ» نزد وی می‌رفت، در «مواقع اضطراری» روزی سه هزار کاغذ و برات و فرمان به «صحّه» همایونی می‌رسید. ناصرالدین‌شاه در «خاطرات سفر سوم فرنگستان» در کلایه از «مرکزیت بورکراتیک» خویش، چنین می‌نویسد:

«این اوضاعی که برای رفتن فرنگ ما فراهم آمده بود در حقیقت نمی‌توان نوشت. از بس از بیرون و اندرون کار، سر ما ریخته بود، هر کس را نگاه می‌کرد یک

^۱. «احمد و محمد پناهی سمنانی». آقامحمدخان قاجار چهره حیل‌گر تاریخ. کتاب نمونه. ص ۲۳۰.

جور عرض داشت. هر گوشه می‌رفتیم یکی عریضه می‌داد. یکی عرض می‌کرد، یکی چرند می‌گفت، یکی انعام می‌خواست. دیگر آدم ذلّه می‌شد. روزی سه هزار کاغذ و برات و فرمان صحّه می‌گذاشتیم. رفتهم جائی (مستراح)، توی جائی نشسته بودم، دیدم یکی صورتش را چسبانده به در، جائی داد می‌زند و عرض می‌کند...^۱

بدین ترتیب مرکزیت یاد شده موجب می‌گردید تا شاه در «استراحتگاه» نیز آسوده نباشد. شیوه فئودالی حکومت و این که همه ارتباطات به شخص شاه و گاهاً به محل «استراحت» وی انجامیده و شاه، غایت هر امر محسوب می‌شد، خود از علل اصلی سکون و مردگی اجتماعی قلمداد می‌گردید. «علق افراد به ایل، بر پایه نسب است. اعضای ایل، دنیای اجتماعی خود را به گروههای پدرنسی خرد و کلان تقسیم می‌کنند. کوچکترین گروه، برادران یعنی پسران یک پدر را دربر می‌گیرد. گروه بعدی شامل برادران و پسر عموها، یعنی گسران یک پدر بزرگ پدری است و گروه سوم شامل پسران یک جد پدری و تا آخر. این تقسیم‌بندی تا رسیدن به دنیای مشترک همه اعضا ایل، همچنان ادامه می‌یابد.»^۲

این شکل از مناسبات، الگوی حکومت ایلی نیز قرار می‌گیرد و چارت حکومتی از چارت ایل کپی می‌شود. هنگامی که فتحعلیشاه قاجار درگذشت، ۷۸۶ تن فرزندان و نوادگان وی، غالباً عهده‌دار امور دیوانی و دولتی و ولایات بودند. حکومت فارس در دست حسنعلی میرزا فرمانفرما، حکومت خراسان در دست حسنعلی میرزا شجاع السلطنه، حکومت مازندران در دست محمد قلی میرزا ملک آرا، حکومت کرمانشاه در دست محمد علی میرزا^۳ و... حکومت همگی در دست «فتحعلی میرزا».

در این شکل‌بندی، شاه «نیا»ی جامعه محسوب می‌شد. بدینسان پدرسالاری ایلی به پدرسالاری اجتماعی تبدیل می‌گردید.

در این تمرکزگرائی صرف، «پدر» به جای همه می‌اندیشد، تصمیم می‌گیرد، حکم می‌کند و «نفس می‌کشد». «تنفس» و «تحرك» اجتماعی در جامعه ایران، این گونه گرفته شد.

پس؛ با چارت ایلی، با سالاری پدر و با تلقی «کشی» از زمان، تحرك بی تحرك و «وقت بی وقت».

^۱. «محمد اسماعیل رضوانی و فاطمه قاضیه». روزنامه خاطرات ناصرالدینشاه در سفر سوم فرنگستان. سازمان اسناد ملی ایران با همکاری رسا.

^۲. «ت. فیروزان» - درباره ترکیب و سازمان ایلات و عشایر ایران. مجموعه کتاب آگاه، ایلات و عشایر. ص ۱۳.

^۳. نظام سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار. صفحات ۸۴ و ۸۵.

با این «استدلال» تاریخی، جامعه در «طبیعت» ایل به «خواب» رفت. لذا شرایط، «فراخ» تر از فاصله «طلوع تا غروب» بود.

گر چه در این وانفسا، دولت و تشکیلاتی نیز برای «گردش» امور و «تسریع» قضایا، موجود بود. «در زمان فتحعلیشاه ابتدا وزارت دول خارجه تأسیس گردید و پس از چندی سه وزارتخانه داخلی، خارجه و مالیه به وجود آمد... تعداد وزارتخانه‌ها پیوسته در حال تغییر بود به طوری که در زمان صدارت میرزا حسین خان قزوینی مشیرالدوله تعداد آنها به ۹ وزارتخانه رسید...

نتیجه سفر اول ناصرالدینشاه به اروپا این بود که در بازگشت به ایران، وزارتخانه‌های موجود را در یکدیگر ادغام و آنها را به ۶ وزارتخانه مبدل کرد... وی بار دیگر در ترکیب وزارتخانه‌ها تجدید نظر کرد و تعداد آنها را به ۱۳ وزارتخانه رسانید.^۱

در این دوران «جمع» کردن و «پهن» کردن تشکیلات دولت، خود از جمله بازیها و سرگرمیهای شاه بود. در این حال «اگر تشکیلاتی به نام دولت، اداره امور کشور را در دست می‌گرفت تنها برای حفظ ظاهر و در حقیقت در حکم سرپوشی بود که بر دوش سلطنت مطلق پادشاهان قاجار گذاشته می‌شد.»^۲

پس تشکیلات که کارآئی آن در مسیر ساماندهی امور، برقراری نظم و صرفه‌جویی در وقت، مفهوم می‌یابد، اسبابی دیگر برای معشوش‌تر شدن اوضاع و «تلف کردن وقت» بود.

در این حال که نه تشکیلاتی در میان بود و نه دولت کارآ، «اجباراً» همه مسئولیتها بر دوش شاه قرار می‌گرفت. از اینرو ناصرالدینشاه به مانند «کلبر» می‌باید بار گران گردش امور را به دوش می‌کشید. با این تفاوت که کلبر تنها ۲۲ سال تاب آورد و ناصرالدین میرزا ۵۰ سال و این در حالی بود که به طور طبیعی، بار بر زمین نگذاشت، بلکه میرزا رضای کرمانی به شانه‌هایش استراحت داد. کلبر روزانه شانزده ساعت توان انجا کار داشت، ناصرالدینشاه بیست و چهار ساعت.

«بیست و چهار ساعت در خواب و بیداری»^۳ شاه قاجار، پنجاه سال برگ خورد.

^۱. منبع قبلی. صفحات ۹۰ و ۹۱.

^۲. منبع قبلی. ص ۹۰.

^۳. از آثار صمد بهرنگی.

ساعات بیداری شاه با «زن»، به «شکم» و به «لوده» می‌گذشت و خوابش نیز به «خوش» و به یمن آن، پنجاه سال عمر رعایا به «تلف». این دو مصرع، «شاه بیت»، «نظم» دوران بود. به گوشه‌هایی از «بیداری» شاه و گذران «اوقات» وی نظر کنیم؛

«با زن»:

«قبله عالم» که در منزل؛ «حرم»ی با جمعیتی به قدر نفوس مؤنث یک روستا، بنا نهاده و در «یک گردش شبانه روز»، هفتاد بار به گرد آن «طواف» می‌کرد، باز سیرمانی نداشت و در خارج از حرم نیز با چش، «شاه شکار» می‌نمود:

«وارد لاله‌زار که شدیم دیدیم اینجا پر است از زن. به قدر سه هزار زن جمع شده بودند، دور ما را گرفته بودند، زن خوشگل بود، پیر بود، گدا بود، دختر بود، همه جوری بودند. دخترهای خوشگل آمده بودند که ما ببینیم بپسندیم، نگذاشتند.»^۱

شاه که عازم سفر سوم فرنگ بود و قصد گذر از دروازه تهران به مقصد روسیه داشت، از لاله‌زار با «چشمداشت» آغاز کرد و در طول سفر نیز «دقت» مبذول می‌نمود:

«تا تفلیس سه ساعت راه است و بایستی با قطار برویم. در ایستگاه یک دختری بود مثل هلو که خیلی تعریف داشت. مثل ماه بود. یک دختر دیگری هم بود که موهایش را به هم پیچیده و بسیار خوشگل بود و در یک ربع ساعتی که در واگن معطل بودم، تمامش نگاه و خیالم پیش این دو تا دخترها بود و هرچه دیگران می‌گفتند، ملتفت نبودم».

در ادامه مسیر: «به شهر کیس لاکل رسیدیم. در آنجا یک زن فرنگی دیدیم که کلاه سببی بر سر داشت و به قدری خوشگل بود که حساب نداشت و اگر هزار امپریال می‌فروختند، من می‌خریدم.» از شهر به روستا؛ «قدری دیگر آمدیم به ده ساماژت رسیدیم که در اینجا هم چند زن خیلی خوشگل دیده شد.»

^۱. «محمد اسماعیل رضوانی و فاطمه قاضیها». روزنامه خاطرات ناصرالدینشاه در سفر سوم فرنگستان. سازمان اسناد ملی ایران با همکاری رسا. ص ۲۷.

لاله زار، ایستگاه قبل از تفلیس، شهر کیس لاکل، ده ساماژت و بالاخره قصر امپراطور در مسکو: «ساعت ۷ باید شام رسمی با امپراطریس بخوریم، امپراطریس بازوی ما را بغل گرفت و امپراطور هم بازوی زن برادرش را بغل گرفت و آمدیم سمت اتاق شام.

اتاق سفید و بسیار قشنگ و بزرگ بود، میز بسیار خوبی هم چیده بودند. دست راست من پرنس مونتنگرو و دختر بزرگ والی مونتنگرو که خیلی خوشگل است نشسته بود. دست چپ من، امپراطریس و در مقابل من هم امپراطور نشسته بود. خیلی دلم می‌خواست فقط با دختر والی حرف بزنم، اما امپراطریس پهلویم بود و باید با او حرف می‌زدم.

دو کلمه با امپراطریس حرف می‌زدم، هشت کلمه با دختر والی که خودش راه خوبی بود...»^۱ نکته آن که در این مراسم رسمی، زنان حرم شاه قاجار حضور نداشتند. در صورت حضور خیل زنان عقدی و صیغه‌ای شاه، چنانچه مسائل شرعی نیز حل می‌شد و مرد حرم، دیده «غیرت» نیز فرو می‌بست، امکان آن نبود تا امپراطور بازو به بازوی «۸۵ زن» شود.

به نوشته «دوستعلی خان معیرالممالک» از دربارنشینان شاه قجر، «ناصرالدینشاه روزی که کشته شد، ۸۵ زن داشت.»^۲

«... مرد ایلی هرگز از زندگانی بدون زن لذت نمی‌برد زیرا در طبیعت، همه جا زن و مرد با همدیگر و موجودات زنده تقریباً همه جا و همه وقت به صورت زن و مرد و نر و ماده در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند.»^۳ به لحاظ این مزیت، ناصرالدینشاه در اداره حرم نیز در مکانی بسیار برتر از کلبر فرانسوی قرار می‌گیرد. همچنان که در «دقت دیه» نیز از وی ممتازتر است.

«به شکم»:

در شکار؛ «قبل از نهار، یک تکه گوساله با چهار پاره زدم، الحمدلله خوش گذشت، بحمدالله مزاجم در نهایت صحت و سلامت است.»^۴

^۱ . منبع قبلی.

^۲ . «دوستعلی خان معیرالممالک». یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدینشاه.

^۳ . «عبدالحسن نوائی». کریم خان زند. جیبی.

^۴ . «سفرنامه ناصرالدینشاه».

در شهر؛ «حالا فصل آلوچه تازه است. یعنی کوچک است و هنوز خوردنی نشده». و در سفر مسکو؛ «غذا خوردن اینجا هم همین طور است که آدم روزی ۵ مرتبه غذا می خورد... اول صبح... آدم به قدر قوه، خوب می خورد. بعد ناهار می آورند که آن هم بسیار خوب و به حد افراط خورده می شود. بعد عصر است و چای که به تفصیل چای صبح می آورند می خوریم. غروب هم قبل از شام از میوه جات و غیره. بعد شام می خوریم، بعد از شام هم باز میوه و غیره تنقل خورده می شود.

حالا ما همین طور می خوریم و بسیار خوب جوری است.^۱

«به لوده»:

لرد کرزن انگلیسی در توصیف شخصیت ناصرالدینشاه، «عشق علاج ناپذیر به لطیفه و شوخی» را از جمله ویژگیهای بارز او برمی شمارد.

«امشب بعد از شام، چشم مهدی خان کاشی را بستیم و به اندرون آوردیم. نشست. خیلی صحبت می کرد. می گفت از زنجان تا حالا یبوست شده ام. پنج روز است خلا نرفته ام. خیلی خندیدیم.»

از این چشمه ها در مسیر عشق علاج ناپذیر شاه به شوخی، بسیار می جوشید. اما جز زن، شکم و لوده، «علاقه به حیوان» نیز در کار بود. بویژه «انس به گربه».

شاه قاجار، سفر سوم خود به فرنگ را بدینگونه «جمع بندی» می کند: «خوردیم و خوابیدیم و خندیدیم و نشستیم و پا شدیم و فرنگستان را سیاحت کردیم.» روال پنج دهه سلطنت وی نیز، همینگونه قابل جمع است.

از اینرو در تمامی دوران پنجاه ساله، به «ساعت» هیچ نیازی نبود. نه خوردن مقید به «وقت» بود، نه خوابیدن، نه طواف حرم و نه لوده و شوخی. اما نکته آن بود که «فرنگی» ها همه به شاه قاجار، «ساعت» هدیه می دادند.

در حالیکه در این دوران «رقاصک» ساعت های مکانیکی در اروپا از «سرعت» سرسام گرفته و «ثانیه» ای فرصت «خواب» نداشتند، شاه قاجار بهانه ای برای بخش بندی زمان نداشت گر چه شکمش، «فصل به فصل»، اطعمه واش به را نشانه زمانی می گذاشت.

^۱. «محمد اسماعیل رضوانی و فاطمه قاضیها». روزنامه خاطرات ناصرالدینشاه در سفر سوم فرنگستان. مرکز اسناد ملی ایران با همکاری رسا.

گر چه شاه مقرر داشته بود که «هر یک از وزیران در روز و ساعت معین از هفته شرفیاب شوند و گزارش کار ارائه کنند»^۱ اما این تنها یک تقلید مسخره از «فرنگ» بود و ارتباطات حقیقی شاه و «رجال» دربار و صاحب منصبان و دولت گردانان، در «آداب شله قلمکار»، معنی پیدا می کرد:

«آش شله قلمکار در زمان ناصرالدینشاه رواج و رونق بسیاری داشت... وقتی با اجازه شاه آش شله قلمکار با سلام و صلوات به روی بار می رفت، رقاصان و مطربان و آوازه خوانان به ساز و آواز و رقص پرداخته، برای نشاط و سرور اهل مجلس هنرنماییها می کردند.

شاه در این موقع در صدر مجلس جلوس اعیان و اشراف و درباریان از قبیل رکن الدوله، عضدالدوله، جهانسوز میرزا نایب السلطنه کامران میرزا، امیر نظام کروسی نظام الملک، امین الدوله و ناصرالملک بفرخور جاه و مقام خود در اطراف دیگهای آتش نشسته، عدهای به روشن کردن آتش، عدهای به پاک کردن سبزی و بعضی به پوست کندن بادمجان و کدو و... کارهای دیگری مشغول بودند.

امین السلطان که صدراعظم و پیشکار شاه بود، با یک غرور و افتخاری دوزانو جلو نشسته و در قدح بزرگ زعفران می سائید.

کامران میرزا نایب السلطنه، مأمور کشیدن آش برای مقربین درگاه و سران اردوگاه بود.^۲

اما دولتمردان «نخبه»، همواره همچون مراسم مشترک پخت شله قلمکار، به طور «سیستماتیک» همیاری و وحدت نداشته و تضادهائی نیز در میان داشتند: «در قطار بر سر انتخاب جا بین امین السلطان وزیراعظم و اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات، مرافعه در گرفت.»

اما همین «رجال» با آن «تلاش» و این «فرهنگ»، برای «رعایا» نیز صرف «وقت» نموده و در رفع مشکل «ارباب رجوع» و «تسریع» امور، کوشش می ورزیدند:

«آقا» رسمهای خاص داشت که نباید متروک بماند. صبحها در حدود یک ساعت از آفتاب رفته، از اندرون بیرون می آمد و در حیاط دیوانخانه خود برای سوء

ص ۹۱.

^۱ نظام سیاسی و سازمانهای اجتماعی ایران در عصر قاجار.

^۲ مجله «کهکشان». شماره ۱۳. سال دوم. مقاله «آشپزان در حضور شاه».

هاضمه‌ای که داشت باید یکساعتی روی آجر فرشهای دوره حیات، مثل گاو عصار، دور بزند. ارباب رجوع‌ها در گوشه‌های حیات تک تک می‌ایستادند. آقا هر یکی دو سه دوره متوجه یکی از آنها شده و ایستی می‌کرد. صاحب حاجت تعظیم غرائی می‌نمود و عریضه خود را می‌داد یا مطلب خود را شفاهاً اظهار می‌داشت.

«منشی» آقا که اکثر میرزا عباسخان معاون الملک بود قبلاً کساله کرده به آقا نزدیک شده، میرزا نصراله «قلمداندار» آقا هم، خود را به دسترسی گذاشته بود.

آقا بعد از مطالعه عریضه یا شنیدن مطلب، به دست خود حرکتی می‌داد که منشی از همین حرکت و قیافه و ندرتاً چند کلمه‌ای که معنی درستی هم نداشت، تکلیف جواب را می‌فهمید، سر دست چیزی را که باید بنویسد، پای عریضه مشغول نوشتن می‌شد و در دوره بعد، آقا مهر خود را می‌آورد و به منشی می‌داد، کاغذ مهر می‌شد و صاحب حاجت مقضی المرام دنبال کارش می‌رفت.^۱

پس راز «تحرک» و «دینامیسم» دوره در همین حرکت و سرعت نهفته بود. در این شرایط، گردِ همین رجال «کارآ» و متحرک، حلقه‌ای وسیع از «نوکر» و «چاکر» نمایان بود. فرزند «مستوفی الممالک» دربار ناصرالدینشاه، در خصوص «ارتش نوکران» پدرش چنین می‌نویسد:

«در این وقت رسم بود نوکر زیاد می‌گرفتند. پدرم هم طبعاً از این رسم تبعیت می‌کرد. همیشه بیست سی نفر نوکر در خانه بود که بیست نفر آنها نوکر و ده نفری هم قاطرچی و ساربان و مهتر و شاگرد مهتر و یتیم چهاروادار بودند.

غیر از این دسته آخری که یا در مسافرت بودند و یا در طویله منزل داشتند، بیست الی بیست و پنج نفر در این دو حیات بیرونی و حیات طویله، مسکن گرفته بودند.»^۲

قاطرچی، مهتر، شاگرد مهتر، ساربان، ابدار، قهوه‌چی، میرآخور، ناظر خرج، نوکر درب اندرون، نوکر عادی، فراش، پیشخدمت، اطاقدار، قاپوچی، خرج بیار، قانوس دار، زیندار، کالسکه چی، میرشکار

^۱. «عبدالله مستوفی». شرح زندگانی من، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه. ج ۱. ص ۱۳۱.

^۲. منبع قبلی. ص ۲۲۷.

و... از جمله «تخصص» های حرفه‌ای در «سازمان» پیشرفته «کار» عصر «ناصری» محسوب می‌شدند. که در میان این تخصص‌ها، «قلمدان دار» نیز از قلم افتاده است.

بدین روی، اروپای دگرگون شده پس از انقلاب صنعتی نیز علیرغم دارا بودن تئوری «تقسیم کار» و مدیریت رو به تحول و چارتهای تشکیلاتی نوین، هنوز قادر به چنین تفکیک و تمیزی در تعیین حرفه‌ها نگردیده بود. مضاف آن که این تخصص‌ها در «سرای ناصری»، چه در «بیرونی» و چه در «اندرونی» تا حد امکان، دقیق‌تر و ریزتر می‌شد. لذا عبارت امروزی «استفاده بهینه» از نیروی کار، در عصر ناصری، «شان نزول» یافته است. از این روست که هر خارجی در بدو ورود به پایتخت، «زبان تعجب می‌گزید»:

«تعداد نوکرها و مستخدمین شاه و شاهزادگان درست معلوم نیست و در حقیقت، شماره آنها از حساب خارج است...»

ظاهراً ساعت زیادی نوکرهای ایرانی بایستی کمی شغل و کار باشد...

البته لازم به تذکر نیست که این عده زیاد، از کارهای تولیدی شانه خالی کرده و در فکر رسیدن به پول مفت و بدون دردسری هستند که موجب خرابی وضع کشور می‌شوند و جای تأسف است که در یک کشور وسیع و پهناوری که فقط ۹ میلیون جمعیت دارد، اینقدر نوکر و بیکاره وجود داشته باشد و از منابع ثروتی آن، استفاده‌ای نشود.^۱

گر چه در پی این ابراز «تأسف‌ها»، «منابع ثروتی» کشور به منظور «استفاده»، به خارج هدایت می‌شد، اما فضااحت اوضاع به حدی بود که در همان نظر اول، «تو ذوق» خارجی می‌زد. اما خارجیه‌ها، پس از «اطراق» در ایران با شرایط خو گرفته و وضع موجود بر ایشان عادی می‌گردید. از اینرو گزارش سفر هر خارجی، از تعجب اولیه به نقل روندهای عادی، راه می‌برد:

«... شاه قاجار - ناصرالدین - در زمینه‌های وسیع امور اجتماعی و اداری پیوسته نقشه‌های وارد، تصمیماتی می‌گیرد و در اجرای آن پافشاری می‌کند، اما همینکه هوس او ارضاء شد، موضوع مورد بی‌اعتنائی واقع شده یا به کلی منتفی می‌شود.

^۱. «بنجامین» نخستین سفیر امریکا در ایران. ایران و ایرانیان. کرد بچه. پاورقی در روزنامه اطلاعات ۱۳۲۸/۱۱/۱۸.

یک هفته مسئله گاز مطرح است، هفته دیگر چراغ برق، گاهی دارالفنون و زمانی بیمارستان نظامی – یک روز اونیفورم روسی مورد علاقه است و روز دیگر ناو جنگی آلمان در خلیج فارس.

اطاقهای چوبی قصر، به همان اندازه محتوی اشیاء شکسته و خورد و ریزهای صنعتی است که قفسه‌های ادارات، حاوی طرحهای عاطل و متروک مربوط به اصلاحات و آرزوهای از دست رفته.^۱

بدینسان، «برنامه‌ریزی شتابان»^۲ و سیال ناصری نیز برای «اتلاف وقت ملی» به کمک دولت و تشکیلات و خدم و حشم می‌آید.

با این حال وضع دولت و دربار، وضع «رعیت» چیست؟

«زمان باز» و «فراغ بال» و «اوصاف حال» ارباب ملک و ملت، چه آهنگ حرکتی برای رعیت کوک می‌کند؟

«شاردن» جهانگرد که از سر زمین کلبر، «گاو کاری» لوئی چهاردهم به سرزمین قجر گام می‌نهد، حال و روح ایرانی را در «سیاحتنامه» خود، چنین توصیف می‌سازد:

«ایرانیان نسبت به اموال و دارائی، آلام و مصائب زندگی، امید و نوید، بیم و وعید آینده، بسیار فیلسوف و بی اعتنا و خونسرد می‌باشند.

اندکی خسیس و دخل را فقط برای خرج کردن دوست دارند.

استفاده از حال را در مد نظر دارند. از هر چه که می‌توانند تمتع می‌گیرند و هرگز غم فردا را نخورند...»^۳

اما «زین العابدین مراغه‌ای» در «سیاحتنامه ابراهیم بیک»، حال مرگ را ترسیم می‌کند:

«در ممالک ایران، هر جا که می‌نگری، مردمان تنبل و بیکارند.

^۱. «کرزن». ایران و قضیه ایران.

^۲. اصطلاح «شارل بتلهایم» از چهره‌های معاصر اقتصاد سیاسی

^۳. «شاردن». سیاحتنامه شاردن.

در هر گوشه‌ای جوق جوق نشسته‌اند. شهرها همه خراب، چون گورستان است.

اگر شخصی به دیده بصیرت بنگرد، از در و دیوار شهر توان شنید که به آواز بلند می‌گوید، من صاحب ندارم و برای آبادی من، هیچ اقداماتی به کار نمی‌رود.^۱

در این مملکت «بی صاحب» که توده محروم از سواد، نه از تحول آنسوی آبها خبر دارد، نه «گاو کاری» لوئی می‌شناسد و نه تقسیم کار آدام اسمیت، و در بسیط هستی، چشمش تنها به جمال «قبله عالم» روشن شده، «وقت» صرف کسب تخصص در «کَرک بازی» و «سهره بازی» می‌کند.

«کفتر بازی»، «قاپ بازی» و «لیس بازی» از این دوران، «تاریخ می‌یابند»، همچنان که جنگ انداختن «خروس»ها بر سر معابر و میادین نیز در همین دوره، اوج می‌گیرد.

بدین روی، جدا از دولت و دربار و حرم، میدان و معبر و کوی و برزن نیز محل «بازی» است. بازی با مُلک، بازی با توده، بازی با زن و در این کشاکش، بازی با «وقت» ملی.

در این حال، کسب علم نیز نوعی بازی است. در توصیف سوادآموزی نوباوگان «عصر بازی» چنین نوشته‌اند که «مکتبهائی که بچه‌ها در آن درس می‌خوانند در دکانها و حجره‌های کنار خیابان واقع شده‌اند و بچه‌ها یک چشمشان به عابرینی است که از آنجا عبور کرده و یا جنس خریداری می‌کنند و چشم دیگرشان از ترس مکتب دار، به کتابشان است.»

فارغ از آن که استفاده از یک جفت چشم در دو میدان دید، در یک واحد از زمان، خود شاخصی است بر «حداکثر استفاده از وقت».

از این سوء در دوران قاجارها، بخشی از مشغله حکومت، «گرفتن اشک» از مردم بود. اشک ملت، «وقت و بی وقت» چه در «تکیه دولت» و چه خارج از آن، در پرتو «اسلام پناهی» شاهان قجر، جاری بود.

در پی مرگ آغامحمدخان، فتحعلی میرزا جانشین وی «شصت نفر قاری قرآن را استخدام کرده بود که با جسد از تهران به نجف بروند و میرزا موسی منجم باشی رئیس این هیئت شصت نفری

^۱ سیاحتنامه اراهمیم بیک.

بود و در شهرهای سر راه: قزوین، همدان، کرمانشاه و قصر شیرین، مردم می‌بایستی مراسم عزاداری و سینه‌زنی برپا کنند...»^۱

جدا از آن که با مرگ هر شاه قجر، ملت «خاک بر سر» می‌شد و بر سینه و صورت می‌کوفت، به مناسبت و بی مناسبت، «عزا» برپا بود. در عصر «ناصری» بیش از هر زمان دیگر، اشک در کنار «وقت»، بی حساب جاری بود.

در عهد ناصری، شیری را همچون «سگ پاولف» به گونه‌ای آموزش داده بودند که هنگام ظهر عاشورا در «تعزیه» تکیه دولت، مقداری کاه جلو آن می‌ریختند و شیر با دست، کاه بر سر خود می‌ریخت و در این حال، «شیون زن و مرد به هوا بر می‌خاست.»

در این حال یک یاز مشغله‌های شاه در «مناسبت‌های خاص زمانی»، تکیه‌داری قملداد می‌شد و درباریان نیز، «مجلس گردان» می‌گردیدند.

وجهه مذهبی اعلیحضرت و «ظل الله» بودن وی در اذهان جامعه، از دیگر عوامل حفظ «نظم موجود» و رضا دادن مردم به شرایط، تلقی می‌شد.

در «سایه» شاه زن باره باده نوش و به موازات درازتر شدن سفره و گشادتر شدن معده درباریان، جامعه، «تارک دنیا» شده بود.

«بارش غم از در و دیوار»، «غفلت از دانش و مدنیت» و «سیه روزی رعیت» از آن سایه و این تلقی، حاصل می‌گردید. «مرده‌اند ولی زنده، زنده‌اند ولی مرده»، توصیفی نیکو از ردم عصر ناصری است.

«فقر مفرط»؛ برآیند اقتصادی - اجتماعی دوران بازی، مرگ، بی تولیدی و بیکارگی است. شاه قاجار در خاطرات سفر سوم فرنگ در خصوص بدرقه کنندگان خویش چنین قلم می‌زند:

«گدا که نعوذ بالله از عشرت آباد الی شاه آباد صف بسته بودند.»

اما تنها فاصله از عشرت آباد تا شاه آباد نبود که از صف گدایانش، «سایه خدا» به خدا پناه می‌برد. ارتش گدایان و علافان در پهنه ملک ناصری، مستقر بودند.

^۱. «محمد و احمد پناهی سمنانی». آغامحمد خان قاجار چهره حیل‌گر تاریخ. کتاب نمونه. ص ۲۳۶.

بدین روی، هنگامی که میرزا تقی خان بر صحنه سرزمین مرگ و ملعبه و علافی، پدیدار شده و از «کار»، «پیشرفت»، «استقلال» و ایجاد «فرصت‌های ملی» سخن می‌گوید، «زمانه» را خوش نیامده و «شرایط»، چهار سال بیشتر او را تحمل نمی‌کند.

قبل از آن که، امیرکبیر بانگ بیدار باش ملی سر دهد، کالاهای مصرفی انگلستان و دیگر «ممالک مترقیه» تسخیر بازارهای داخلی را آغاز کرده بود. با برق زدن بلور و چینی و پارچه و بادبزن و مشتی خرت و پرت در دیده مردم، دیگر چنین جا افتاده بود که «کار مال خر است».

در این حال که توپ نیز به شرایط تکان نمی‌داد، میرزا تقی خان امیرکبیر، در یک دوره «۴» ساله، این گونه عمل کرد:

شالوده‌ریزی معارف جدید در ایران با تأسیس «دارالفنون»، ترویج چاپ و انتشار روزنامه «وقایع اتفاقیه»، ایجاد کارخانجات: اسلحه سازی، نخ ریزی تهران، حریر کاشان، چلوار تهران، کالسکه سازی اصفهان، کاغذ تهران، بلور قم، اصفهان و تهران، چینی تهران.

استخراج معادن مس و آهن قراچه داغ و راه اندازی معدن قطران رحمت آباد.

احداث سد ناصری روی رود کرخه، ترویج کشت نیشکر در خوزستان، اصلاح و تجدید قنوات نه گنبد یزد، احداث سد بزرگ گرگان رود، انتقال آب از شمیران به تهران، تجدید بنای پل عظیم شوشتر و باز کردن هفت چشمه آن.

و بالاخره تنظیم بودجه و برقراری تعادل میان درآمدها و هزینه‌ها و سازماندهی تشکیلات لشکری. «تحرک» ناشی از «دم ملی» امیر که با دوره کاملاً بیگانه بود، به «زمان» جان داد، اما همین زمان، جان امیر را گرفت. «سریعترین» کاری که در دوران ناصرالدین‌شاه انجام شد، اجرای فرمان قتل امیر بود.^۱ قبل از امیر نیز، میرزا سید ابوالقاسم قائم مقام فراهانی عنصر ملی و ترقی خواه، جان به شرایط داده بود. قائم مقام که ترقی ملی و استقلال میهن را خواهان بود و «امضاء به انگلیس نمی‌داد»، پس از یکسال صدارت با دسیسه انگلیسی و به دست ایرانی، در باغ گلستان، خفه شد.

^۱. با استفاده از تعبیر مشابه در مقاله ۱۵۰ سال تأخیر. مجله صنعت حمل و نقل.

امیر نیز که می‌خواست ایران را بر دوپای خود بایستاند و می‌خواست که با احیاء عنصر تولید، «فابریک» از بریتانیا وارد نشود، با مساعی خارجی و با فعالیت «اندرون» و بیرون، قربانی تحرک دادن به «زمان» و برهم زدن «نظم» موجود شد.

پس از امیر، «زمان» مجدداً در ملک قاجار، «ساکن» گردید و «وقت» نیز بی‌قابلیت با حذف امیر، زمان یکسر به کام صادرکنندگان «فابریک» و جویندگان «امتیاز» شد. پس از خیز غرب برای فتح جهان، تاریخ ایران در مواجهه با طمع خارجی، چند بار «تَرک» خورد؛ ترک اول زمانی مشاهده شد که انگلیسی‌ها به پاداش دفع پرتقالیها از جزیره تصرف شده هرمز در دوران صفویه به نوعی کاپیتولاسیون و امتیاز تجاری دست یافتند.

ترک بزرگ بعدی، از شکست سنگین فتحعلیشاه قاجار و نگارش به خط خوش واگذاری نامه‌های گلستان و ترکمانچای حاصل گردید.

این دو ترک، یکجا و سریع بر دیواره تاریخ ایران ظاهر شدند، اما ترک دوران ناصری به مرور پدیدار گردید. به گونه‌ای که از کانال «امتیازات»، ایران به «رهن کامل» خارجی در آمد؛ «در پنجاه سال سلطنت، آنچه تصدیق شده هشتاد و سه مقاولات تجارتي و سیاسي و سرحدی و امتیازی با دول و اتباع خارجه بست که در جمیع آنها ایران مغبون گردید. سی و پنج از آن مقاولات و امتیاز نامه‌ها به قوت رشوت و اخذ پیشکش، چشم بسته به صحه رسید که منجمله امتیاز رژی و بانک شاهنشاهی انگلیس و روسی و اجازه تعمیر راه آهن و شوسه که مضارش بر هر ذی حسی پوشیده نیست.»^۱

ناصرالدینشاه برای شادی روح امیر، مملکت را «فابریک» به اجنبی داد.

شاه و درباریان که همه «وقت» خود مصروف طواف حرم، پخت شله، خورد خوراک و روضه و تعزیه می‌کردند، «فرصت» اداره مملکت را به خارجی عطا نمودند.

گمرک و مالیه و بانک و صرافی و معدن و شوسه و بازار مال خارجی، زن و بازی و شیر و گربه و شله و آلوچه و لوده و لطیفه مال صاحب منصبان، کفتر و خروس جنگی و قاپ و علافی و گرسنگی هم «مال» رعایا. «دود» هم، مال «زمان».

^۱. «ناظم الاسلام کرمانی». تاریخ بیداری ایرانیان. امیرکبیر. ص ۹۹.

با این «تقسیم کار» نخبگان قاجار، ایرانی «موجود دست پائین» و اروپائی «آقا»ی دوران شد. میرزا حسین خان سرتیپ، نایب اول سفارت ایران در عثمانی در «رساله اوضاع سیاست ایران» در قیاس صاحب منصبان ایرانی با «حمال»های اروپائی، می‌نویسد که «وزرای محترم نادرالامثال ما که به اروپا می‌روند، ایشان را کسی به هیچ خدمت کوچک و پست‌ترین مأموریت استخدام نمی‌کند و قابل هیچشان نمی‌شمارند. ولی چون نوع فرنگی مصروف به علم و هنر است لهذا هر فرنگی صورت نشسته نازل که در اروپا دلال یا حمال یا جمال بودجه محض این که پا به دایره‌ای از دوایر ایران گذاشت، وزراء و صدور ایران، قول او را به منزله وحی منزل به گوش جان استماع کرده، هر چه بگوید به حسن قبول تقلی می‌نمایند.»^۱

«مقارن تاریخی» این گونه شکل گرفت.

به پرسش عباس میرزا از «ژوبر» فرستاده ناپلئون به ایران که چند ده قبل از نگارش سطور فوق توسط میرزا حسین خان سرتیپ، صورت گرفته است، دقت کنیم: «نمی‌دانم این قدرتی که شما (اروپائیها) را بر ما مسلط کرده چیست و موجب ضعف ما و ترقی شما چه؟ شما در قشون، جنگیدن و فتح کردن و به کار بردن تمام قوای عقلیه متبحرید و حال آن که ما، در جهل و شغب غوطه‌ور و به ندرت آتیه را در نظر می‌گیریم.

مگر جمعیت و حاصلخیزی و ثروت مشرق زمین از اروپا کمتر است، یا خدائی که مراحمش بر جمیع ذرات عالم یکسان است، خواسته شما را بر ما برتری دهد؟ گمان نمی‌کنم. «اجنبی حرف بزن.»^۲ اگر در این زمان، «شک» حاصل شده بود که اروپائی «جنس برتر» است، «تقسیم کار» دوران قاجار و واگذاری جاری و آتی امور مملکت به اجنبی، شک را به «یقین» مبدل ساخت. احساس حقارت تاریخی، حاصل همه بازی‌ها و وقت کشی‌های دوران بود.

اینک «منطقی بنظر می‌رسید» که اروپائیهای فاتح عصر ناصری، بر ایران، آقائی کنند. لذا به برکت امتیازات «چشم بسته به صحنه رسیده»، مدیریت و طراحی و سازماندهی امور در عهده اروپائی‌ها قرار گرفت و «کار چاق کنی» و «دلالی» و «عملگی» به ایرانی رسید.

«نوز» و «رویتر» و سایر «صاحب امتیاز»ان، به این «تقسیم کار ملی» بخوبی واقف بودند. لذا زمانیکه امتیاز «دارسی» به مهر مظفری مه‌هور گردید و چاه شماره ۱ مسجد سلیمان، «نفت سیاه» را

^۱. «همانا طق». مثبت و با.

^۲. «عبدالهادی حائری». نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب. امیرکبیر. ص ۳۰۸.

از دل فوران داد، مردان بختیاری که قدرت بازویشان گردن گاو می شکست، «لوله کشی» انگلیسی‌ها شدند تا ثروت ملی از مجرای لوله‌ها، آب حیات امپریالیسم شود. نشان‌دن انگلیسی‌ها بر مسند سروری و جایگاه دادن ایرانی‌ها در حوض نوکری، گل دیگری بود که در عصر قاجار شکفت. «بگذار صدها گل شکوفا شود.»

زین پس اجنبی، ایرانی را به «کار» می گرفت و خود، «وقت» پس انداز می کرد. در این حال، اروپائی‌ها کاملاً آگاه بودند که با هدیه فابریک، گردش سیکل، تسریع می شود. هنگامی که دستگاه ضرب مسکوک و به قول ناصرالدینشاه، «چرخ سکه پدر سوخته»، سکه به نام شاه قاجار ضرب کرد تا وی «سلطان صاحب قران» لقب گیرد، «آماده خوری» به کام، خوش آمد.

این آماده خوری در پی آن بازی و دولت و تقسیم کار، نه وقت که «عمر ایرانی» به باد داد. اینجا، جای برپائی روضه در «تکیه دولت» است.

اما در این «فراخی» زمان، ایل قاجار چیزی ز کف نمی داد. شاهان قاجار و طیف پیرامونشان که همچون «کسان تیمور»، حلقه به گرد مرکز می زدند، عمری دراز در فراخنای زمان «چریدند» و «امکانات ملی» بلعیدند.

شاهان قاجار علیرغم تکیه زدنهای طولانی بر مسند و علیرغم تظاهر اجباری به مدنیت، هنوز در «چادر تاریخ» می زیستند. «سلسله حاکم هرگز سرشت ایلپاتی خود را از دست نداد. ویلیام اوزلی نوشته است که فتحعلیشاه مانند دیگر اعضای خاندان قاجار، زندگی گردنده را به زندگی ساکن، ده را به شهر و چادر را به قصر ترجیح می دهد... ناصرالدینشاه طبق نظر دکتر فووریه پزشک فرانسوی او، در اندرون خود، صحرانشین بود.»^۱

بعد از آن که ناصرالدینشاه در پی نیم قرن سلطنت، در «زاویه»، به چکانه ماشه میرزا رضای ضد ظلم گرفتار آمد، مظفرالدین میرزا «دوان دوان» از تبریز روانه شد تا تاج شاهی بر سر نهد. پس بی انصافی است که گفته شود مظفرالدین میرزا، در آغاز کار، تحرک نداشت.

وی که در آغاز جلوس، «سخنان دل خوش کن پوک» سر می داد، «شوق بسیار به گریه داشت.»^۲ بدینگونه «عرفان» پسر، مکمل «حال» پدر گردید.

^۱. «آن لمتون». تاریخ ایلات ایران. علی تبریزی. مجموعه کتاب آگاه، ایلات و عشایر. ص ۲۱۵.

^۲. «ناظم الاسلام کرمانی». تاریخ بیداری ایرانیان. امیرکبیر. ص ۱۰۳.

از پی مظفر «مشروطه گستر» ، محمد علی «قداره کش» ظاهر گردید و پس از او، «احمد جوان» که تازه پشت لبش سبز شده بود.

و از پی همه اینها، «میرپنج» پدیدار شد تا به بلبشوی پس از مرگ ناصرالدینشاه و «بی ثباتی» دوران پایان داده و تفرقه فئودالی را به نفع «تمرکز» نوین، خاتمه بخشد.

به هر روی، حکومت صد و بیست ساله قاجارها سرآمد و به همین میزان، عمر ملک و ملت بدهکار تاریخ شد. جای غم نیست، سر سلطان به سلامت باد.

۴

«دیکتاتوری؛ نظم، وقت، کار»

«دیکتاتوری؛ نظم، وقت، کار»

تاریخ ایران در دوره زمانی ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ در مسیر رسیدن به نظم نوین، یک پروسه انتقالی را از سر گذراند.

در انتهای این پروسه، که گذار از «پراکندگی» به «تمرکز» تلقی می‌شد، «پدیده»ای متولد گردید که اساساً با «موجود» پیش از خویش، متفاوت و دیگر گونه بود.

از آنجا که مولود تازه، عکس‌العمل تاریخی شرایط قبل از خود قلمداد می‌شد، ویژگیهای آن نیز در نقطه مقابل مشخصه‌های وضعیت پیشین، قرار می‌گرفت.

در دوره زمانی مورد بحث، در کادر تغییرات جغرافیای سیاسی جهان، حذف تاریخی نظامهای سنتی غیر کارآ و روی کار آمدن سیستم‌های متناسب با شرایط جدید، از جمله روندهای محسوس، به حساب می‌آمد.

فروپاشی دولت رو به زوال عثمانی و ظهور دولتهای جدید از درون این امپراطوری و استقرار نظامی با فرم و محتوای تازه در ترکیه، از جمله تحولاتی بود که در راستای تحقق نظم نوین، بین‌المللی صورت می‌گرفت.

کشور ما نیز در حیطه همین دگرگونیها که سمت‌گیری نهائی آن به جانب منافع تاریخی امپریالیسم بود، واقع گردید.

دولت انگلستان که طراح و سازمانده تحولات تاریخی - جغرافیائی بود، با سقوط تزارها که شمال ایران را «حیات خلوت» خود می‌پنداشتند، در این زمان در کشور ما به عنوان امپریالیسم مسلط، تلقی می‌شد. در این دوران، امپریالیسم انگلستان به طور توأم در مرحله صدور کالا و سرمایه قرار داشت. منزل کردن سرمایه‌های انگلیسی در منابع سرشار نفت کشور و ضرورت گسترش بازار کالائی در ایران بنفع محصولات بریتانیا، به برقراری امنیت در کشور ما، نیازی تاریخی داشت. مضافاً این که در این زمان ایران دیگر همسایه تزارها نبود و با دولت انقلاب در شوروی، مرز مشترک داشت.

در این احوال، قاجارها با توجه به ویژگیهای ذاتی خویش و نیز با در نظر گرفتن شرایط پیرامونی‌شان از برقراری نظم و امنیت تاریخی مزبور، عاجز بودند.

تشکیلات سنتی، پوسیده و ساکن قجرها که گردانندگان از دیرباز، تنها در حرمسرا و برسر خوانهای گسترده، از خود تحرک نشان می‌دادند، نه قادر به ایجاد امنیت مطلوب سرمایه‌ی کالای امپریالیستی بود و نه امکان بنا کردن سدّ ضد کمونیستی در برابر شوروی را داشت. از اینرو از نگاه خارجی، آجل سیاسی قجرها به سر آمده بود. لذا آلترناتیو سازی برای قاجارها که حکومتشان مظهر بی‌نظمی، پراکندگی و بی‌ارادگی بود، به طور سیستماتیک آغاز شد. در این شرایط که شورشیهای محلی و تحرکات منطقه‌ای، حکومت مرکزی را در محاصره قرار داده بود و احمد شاه جوان نیز با صِفَر سن و خامی ناشی از آن، اراده‌ای در حل مسائل ملی نداشت و از سوئی ظرفیتهای ناشی از دو تجربه سیاسی «تنباکو» و «مشروطه» به عنوان عناصر قادر به ایجاد تحول، در جامعه موجود بود و شمال ایران نیز در معرض سرایت تحولات همسایه قرار داشت، یک جریان منظم، جدا از همه بی‌نظمی‌ها و در هم ریختگی‌های موجود، در حال پیش روی بود.

در این اوضاع، تشکیل «قوا»ی جدید، مرکب گذار از شرایط موجود به نظم مطلوب، تلقی می‌شد.

از اینرو پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ که قزاقها یک آزمایش موفق تاریخی را به ثبت رسانده بودند، تشکیل قشون در دستور نخست قرار گرفت. بدین ترتیب «ایجاد یک قشون متحدالشکل و یا به عبارت دیگر تشکیل ارتش نوین که بر طبق اصول نظام ارتشهای اروپائی باشد مطرح شد و این طرح در ۲۶ آبان ۱۳۰۰ خورشیدی با در هم ریختن ژاندارمری، قزاقخانه و بریکاد مرکزی، جامعه عمل پوشید و بدینگونه ارتش نوین ایران تشکیل یافت.»^۱

از این پس با اهرم نوین، کار تابع ساختن مناطق شورشی به حکومت مرکزی آغاز شد. سرکوبی لرها و والی پشتکوه، قلع و قمع خوانین بختیاری و قشقائی، تلاشی حکومت محلی شیخ خزعلی سرکوب کردها در مهاباد و خونین کردن «جنگل» در زمره اقدامات تاریخی میلیتاریسم وابسته نوپا به ثبت رسید. همچنان که همین جریان، بخشی از عشایر را اسکان داد و یکجانشین ساخت و کوچ نشین‌ها را نیز خلع سلاح کرد.

تا آن که این جریان در بطن حرکت خود، تدریجاً تشکیلات متمرکز نظامی را جانشین تشکیلات اداری موجود ساخت. «هر جا که می‌بایست نیروهای مسلح را به کار گیرند، حکومت به

^۱ . قائم مقامی. جهانگیر. «ایران امروز».

فرمانداران نظامی سپرده می‌شد... در بسیاری از بخشها هم مقامات نظامی رفته رفته، جایگزین مقامات کشوری شدند.^۱

بدین ترتیب در آستانه سال ۱۳۰۴، میلترایسم تمرکزگرا، از قدرت سراسری برخوردار بود. اکنون زمینه مهیا بود تا رضاخان از «آب نمک» شرایط بیرون آید.

ویژگیهای رضا گسر ابراهیم بیگ که قبل از یورش سوم اسفند قزاقها، ظاهر گردیده بود، وی را کاندید انگلیسیها برای رهبری گذار از پراکندگی به تمرکز، نمود. زمانی که ناتوانیهای احمد شاه به عنوان آخرین بازمانده قاجارها از هر سو بیرون زد، کاندیداتوری رضاخان در ذهن انگلیسی‌های صحنه گردان نقش بست. «ژنرال آیرونساید» فرمانده وقت نیروهای انگلستان در شمال ایران، در خصوص این کاندیداتوری و شرایط زمانی آن، چنین می‌نگارد.

«ایران با چنین فرمانروائی - احمد شاه - چه می‌توانست بکند؟ آیا عجیب بود که این کشور تا این حد در منجلا ب فرو رفته بود؟

این کشور به مردی قدرتمند نیازمند بود که آن را نجات دهد.

... از دیدگاه یک انسان غربی، این کشور کاملاً آماده است تا بدامان کمونیسم بیفتد. طبقه بالای جامعه این کشور کاملاً فاسد و بی مصرف است و اقشار پائین آن بشدت تنگدستند.

... آنچه ایران به آن احتیاج داشت یک رهبر بود. شاه جوان، تنبل و بزدل بود و همیشه ترس جان خود را داشت.

... در آن سرزمین من تنها یک مرد را دیدم که توانائی رهبری آن ملت را داشت. او رضاخان بود، مردی که عنان اختیار تنها نیروی مؤثر نظامی کشور را در دست داشت.^۲

^۱. ملیکف. اس. «دیکتاتوری رضاخان در ایران». سیروس ایزدی.

^۲. آیرونساید. «خاطرات و سفرنامه ژنرال آیرونساید». به ضمیمه اسناد و مکاتبات وزارت خارجه انگلستان. ترجمه قزوینی.

در همین حال، شانتاژها و قضااسازیهای روانی نشریات وابسته‌گرا همچون، اطلاعا «ستاره ایران»، «ناهید»، «کوشش» و «ایران» در شاخص کردن چهره رضاخان به عنوان عنصری ملی، بسیار مؤثر واقع شد و به کمک پروسه انتقال آمد.

بدینگونه گذار از پراکندگی و بلبشوی فئودالی و ورود به نظم متمرکز و شکل یافته، به محوریت «میرپنج» صورت پذیرفت. عصر حکومت ضعیف و دولت سایه‌وار به سرآمد و نظم و امنیت مورد نیاز تاریخی تحقق یافت.

در این تحول تاریخی و در شرایط استقرار تشکیلات نوین، «نقص رضاخان در سوادکشی بود... که آنرا می‌شد با قرار دادن ج معی از چاکران فاضل امپریالیسم در جوارش جبران کرد. کسانی چون محمد علی فروغی، عبدالحسین تیمورتاش، میرزا علی اکبرخان داور، سید محمد تدین و... در اطرافش قرار گرفتند.»^۱

در کنار این عناصر فکری و طراح، نظامیانی چون امیر احمدی، امیر فضل، یزدانپناه، درگاهی و شاه بختی نیز پیرامون رضاخان را فرا گرفتند.

در پرتو این ترکیب و با توسل به نیروی ارعاب و ضربت قوا، با تصفیه مجلس که اوج آن در صندوق سازیهای آشکار دوره هفتم صورت گرفت و با تخته کردن در مطبوعات و به پرواز در آوردن عقاب اختناق، نظم و امنیت مورد بحث، «مطلوبتر» گشت.

بدینگونه در پی همه این تلاشها، دولت نظامی متمرکز، به حکومت «ایل»ی و ویژگیهای خاصش پایان داد. در پی رقم خوردن این نقطه عطف و پدید آمدن نظم و تمرکز، بر خلاف عصر قجر که زمان ثابت و راکد بود و گذر آن بی ارزش و وقت نیز فراوانترین کالا محسوب می‌گردید در عصر رضاخان که ولعی خاص از جانب بیگانه برای به کنترل درآمدن اوضاع و شکل گرفتن زیربناها و سازماندهی تشکیلات نوین، ابراز می‌شد، «وقت»، «نظم»، و «کار» ارزشی متفاوت با دوران پیشین پیدا کرد. خاصه آن که جدا از تأکید بیگانه، رضاخان نیز نظم، پیگیری و وقت شناسی را، بالذاته دارا بود.

فارغ از آن که رضاخان تحت چه شرایط تاریخی و با کدامین هدف‌گذاریها به جامعه ایران تحمیل گردید و جدا از جهت‌گیریهای حکومت رضاخانی در صحنه بین‌المللی و در حوزه ملی، در دوران زمامداری وی حجم قابل توجهی از «کار» انجام پذیرفت.

^۱. طبری. احسان. «ایران در عصر رضاخان».

حجم کارهای انجام شده در فاصله زمانی ۱۳۰۴ تا ۱۳۱۷ (مشتعل شدن آتش دومین جنگ جهانی) در مقایسه با دوره تاریخ قبل از آن، بسیار عظیم جلوه می‌نماید. ضمن آن که جدا از مقایسه دوره‌ای، در یک نظرافکنی ایستا و مجرد نیز، حجم اقدامات مقطع مورد نظر، جلب توجه می‌کند.

به عبارتی در این دوره، از «زمان» بهره‌گیری به عمل آمده و «وقت» و «فرجه» به محاسبات کلان ملی راه یافت.

از نظرگاه تئوریک، پشت سر نهادن تفرقه و پراکندگی فئودالی و وارد گردیدن به عصر تمرکز، خود به میزانی عظیم از عمل، در مدت زمانی فشرده نیاز است. بدین روی «زمان» که در عصر حکومت تفکر فئودالی قاجارها، محدوده‌ای بسیار «گل و گشاد» داشته و به گذر آن بی تفاوت نگریسته و با «پیژامه» و «قلیان» در آن لنگر انداخته بودند. در فاز جدید که سانترالیزم و برقراری امنیت به عنوان «سییل» تاریخی مطرح بودند، منظور نظر واقع شد.

در یک نگاه ساده و ظاهری نیز، از مقایسه تیپیک رضاخان با شاهان قجر و تحرک شخصی آنها، تفاوت‌های یاد شده، ملموس‌تر به ذهن می‌نشینند.

مجزاً از ویژگیهای خاص دوران گذار که کار و وقت اهمیت می‌یابند، در مراحل اولیه پروسه توسعه نیز، این دو عنصر، اساساً مهم تلقی می‌شوند. چه آن که در مرحله‌بندیهای پروسه توسعه، مرحله نخستین که دوره شکل‌گیری زیربناهاست، در ذات خود، «کار طلب» و «زمانمند» و «فرجه‌پذیر» است.

دوره زمانی ۱۳۰۴-۱۷ را که زیربناها در آن شکل گرفتند، می‌باید دوران نخست توسعه کلاسیک در ایران به حساب آورد.

در این دوره کوتاه، زنجیره‌ای از زیربناها در اقتصاد ملی به وجود آمد:

شبکه سراسری راههای شوسه و خاکی. شبکه سراسری راه آهن. تجهیز و نوسازی بنادر و مبادی ورودی کشور. سازمان جدید تجارت خارجی. شبکه برق شهری. تأسیس دانشگاه. شکل گرفتن نظام نوین آموزش و پرورش. مجموعه صنایع جدید ماشینی. احداث فرودگاه. تأسیس شرکت بیمه. بنا نهادن سدها. ایجاد نظام بانکی ملی (بان کهای غیر وابسته). فعال کردن معادن. ایجاد تشکیلات پست و تلگراف و تلفن. تشکیلات بیمارستانهای دولتی. تأسیس رادیو.

پس از آن که در بهمن ماه ۱۳۰۴ ه.ش احداث راه آهن سراسری کشور به تصویب رسید، با انجام تدارکات مورد نیاز، در ۲۳ مهر ماه ۱۳۰۶، کلنگ ایستگاه تهران به زمین خورد و ۱۱ سال بعد در سوم شهریور ۱۳۱۷، آخرین پیچ ریل شمال و جنوب سفت شد تا نخستین قطار بر ریلها حرکت کند. در طی مدت یاد شده، زیرسازی خط آهن تهران - مشهد تا نیشابور پیشرفت کرد، ریل گذاری تا شاهرود انجام گرفت و خط آهن زنجان - تبریز نیز تا حدود قابل توجهی پیشرفت حاصل نمود و در مجموع طی یازده سال مزبور، ۱۳۸۰ کیلومتر ریل به کار افتاد.^۱

این حجم از کار انجام شده از محل مالیات بر قند و شکر تأمین مالی گردیده و تماماً با بیل و کلنگ و فرقون و با کار صرف «یدی»، صورت پذیرفت که بخشی از آن نیز در مسیر صعب العبور و کوهستانی تهران - شمال، به اجرا در آمد.

چنانچه مطلع باشیم که در سال ۱۳۷۰ قرارداد احداث جاده جدید تهران زنجان به طول ۲۲۰ کیلومتر و در مسیری کفی برای مدت ۷ سال با ۹ پیمانکار - هر یک حدود ۲۵ کیلومتر - و با استفاده مؤثر از قوه مکانیک و هیدرولیک انواع ماشینهای راهسازی، منعقد شده است، عظمت کار انجام شده در فاصله یازده ساله ۱۷-۱۳۰۶، در عمق بیشتری از ذهن، جای می گیرد.

اگر از «ریل» به «رود» راه بریم؛ طی همین مدت، سد شبانکاره در برازجان، سد روانسر در کرمانشاهان، سد شاوور در نزدیکی شوش و سد خیرآباد در اهواز^۲، آب رودها را در حوضچه ها مجتمع کردند. موازی با همین فعالیتها، با احداث حدود ۷۵^۳ کارخانه کوچک و بزرگ تولید برق، برق رسانی شهری تحقق یافت.

«پس از سال ۱۳۰۷، حجم و ارزش سیمان وارداتی افزایش عظیم یافت... در سال ۱۳۱۴ واردات سیمان بیش از ۴٪ کل هزینه واردات را تشکیل می داد و ایران سومین وارد کننده بزرگ سیمان جهان بعد از هلند و مالایا گردید.»^۴ جای توضیح است که حجم سیمان مصرفی، از جمله شاخصهای توسعه قلمداد می گردد که حجم ذکر شده در این دوره، با توجه به ظرفیتهای تاریخی اقتصاد ایران، بسیار بالاست.

^۱ . وزارت راه. راه آهن کشور.

^۲ . قائم مقامی، جهانگیر. «ایران امروز».

^۳ . دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران. به اهتمام ناصر پاکدامن. «آمارنامه اقتصاد ایران». ۱۷-۱۳۱۶.

^۴ . باریر، جولیان. «اقتصاد ایران». ترجمه مؤسسه حسابرسی سازمان صنایع ملی ایران.

در همین حال در دوره ۱۵ ساله ۲۰-۱۳۰۵، ۱۵۰ کارخانه دولتی و خصوصی در ایران تأسیس شد.^۱ در تعاریف کلاسیک اقتصادی، کارخانه به محیطی صنعتی اطلاق می‌گردد که بیش از ۱۰ کارگر را در خود جای دهد. چنانچه کارگاههای دوره - با کمتر از ۱۰ کارگر - را نیز در حوزه محاسبه قرار دهیم، تعداد محیطهای صنعتی دوره، بسیار بیش از این خواهد بود.

۸ کارخانه سبزه پاک کنی، ۵ کارخانه روغن کشی، ۵۰ کارخانه و کارگاه برنج کوبی و آرد سازی، ۸ کارخانه قند، ۲۰ کارخانه نوشابه، چای و یخ سازی، ۵۸ کارخانه و کارگاه پنبه پاک کنی، ۵۶ کارخانه و کارگاه ریسندگی، ۹ کارخانه پيله خشک کنی، ۶ کارخانه کبریت سازی و تعداد بسیاری کارگاه و کارخانه چرم، صابون، صنایع ساختمانی و...^۲ در زمره دارائیهای صنعتی ایجاد شده در دوره ساله جای می‌گیرند.

در مقطع مورد بحث، سازمان اقتصادی کشور در یک وزارت خانه و ۳ اداره کل خلاصه می‌شد. در سال ۱۳۱۰ وزارت «فوائد عامه» به وزارت خانه جدید «طرق و شوارع» و سه اداره کل «صناعت»، «فلاحه» و «تجارت»، تغییر سازمان یافت^۳ تا کل امور اقتصادی را اداره نماید.

جای دقت است که طی همین سالها، صنایع نظامی از جمله تفنگ سازی، ریخته‌گری، باروت سازی، ارابه سازی، تعمیر توپ و مسلسل سازی نیز، بنیان نهاده شد.^۴

تا سال ۱۳۰۴، ۳ بانک خارجی «شاهی»، «ایران و روس» و «عثمان»، تنها بانکداران کشور به حساب می‌آمدند. پس از آن که بانک «سپه» در سال ۱۳۰۴ از محل وجوه بازنشستگی افسران و پرسنل ارتش، تأسیس یافت، در سال ۱۳۰۷ بانک «ملی» با سرمایه ۲۰ میلیون ریال به ثبت رسید که تا سال ۱۳۱۹، ۸۴ شعبه در نقاط مختلف کشور ایجاد نمود.^۵ ضمن آن که بانک «کشاورزی» نیز در سال ۱۳۰۹ به مجموعه اقتصاد کشور وارد گردید.

^۱. وزارت صنایع سنگین. برنامه اول ۵ ساله صنایع سنگین جمهوری اسلامی ایران. ۶۶-۱۳۶۲.

^۲. تعداد کارگاهها و کارخانهها، تماماً از «آمارنامه اقتصاد ایران»، استخراج شده است.

^۳. قائم مقامی، جهانگیر. «ایران امروز».

^۴. منبع قبلی.

^۵. بانک ملی ایران. «تاریخچه سی ساله بانک ملی ایران» ۱۳۳۷-۱۳۰۷.

با گذر از بخش‌های اقتصادی، در نظرافکنی سریع به بخش‌های اجتماعی چنین در می‌یابیم که در حوزه آموزش و پرورش، تعداد کل آموزشگاه‌ها و مکاتب کشور از ۶۱۲ واحد در سال تحصیلی ۱۳۰۱-۲ به ۸۲۳۷ واحد در سال تحصیلی ۱۳۱۸-۱۹ رسیده است.^۱

تأسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۰۴، تأسیس رادیو ایران در سال ۱۳۰۲ و ساختمان مجموعه بیمارستانهای دولتی و راه‌اندازی پست و تلگراف و تلفن نیز از دیگر اقدامات اجتماعی دوره به شمار می‌روند.

بدیهی است که این مجموعه عظیم از اقدامات انجام شده در کی دوره کوتاه، در پرتو عناصر «زمان‌بندی» «نظم» و «کنترل» تحقق یافت. بدین روی «زمان» در این دوره کوتاه که اندکی بیش از یک دهه به طول انجامید، در «زمین» ایران مکان یافت.

در تحلیل نظم، سرعت انجام کار و توجه به وقت در دوره مورد بررسی، می‌باید پارامترهای گوناگون را دخالت داد.

گر چه انتظارات اولیه بیگانه مبنی بر تحقق سریع نظم و تمرکز و خصلت‌های شخصی رضاخان و نظارت پرتو افکن وی بر همه امور جاری، در ابتدای امر موتور محرک و سرعت بخش انجام کارها به حساب می‌آمد، اما در میانه راه، ورود آلمانها به قلمرو اقتصاد ایران نیز، خود در سامان گرفتن بخشی از فعالیتها و سرعت یافتن طرحها، مؤثر بود.

آلمانها که در این دوران در پهنه جهان، مظهر نظم، وقت، سرعت، جدیت و وقت شناسی به حساب می‌آمدند، پس از ظهور گرایشهای آلمانی در سیاست خارجی رضاخان، به حوزه اقتصاد ایران راه یافتند و بطور طبیعی، عناصر یاد شده را نیز، همراه با خود به این حوزه حمل کردند. با رشد تدریجی سهم «آریائیهای مو بور» در تجارت خارجی ایران، حضور آنان نیز در بخش‌های اقتصاد کشور، محسوس‌تر شد. فرزند ارشد رضاخان، از این روند، بدینگونه یاد می‌کند:

«پدرم با دولت آلمان روابط اقتصادی و فرهنگی نزدیکی برقرار کرده بود و تا سال ۱۳۱۷ یعنی یکسال قبل از آغاز جنگ دوم در اروپا، آلمان در تجارت خارجی ایران مقام اول را حائز بود...»

^۱. دکتر نصر مدیر کل وزارت فرهنگ. روزنامه اطلاعات ۱۳۱۹/۱۱/۱۶.

ضمناً عده زیادی از مهندسين و متخصصين فنی آلائی در کشور ما کار می‌کردند و در توسعه تأسیسات صنعتی و فنی مانند احداث و توسعه راه آهن و ایجاد بنادر و تأسیسات کارخانه‌ها به ما کمک می‌کردند.^۱

جدا از آن که در سالهای آخر سلطنت رضاخان، سهم آلمانها در بازرگانی خارجی ایران به ۴۵/۵٪ ارتقاء یافته بود، آنها در بخش‌های مالی و غیر مالی اقتصاد کشور، به طور مؤثر حاضر بودند. دو سال قبل از آن که «لیندبنلات» آلمانی به جای «میلیسپو» امریکائی، مستشار مالی ایران و سپس مدیر بآن کهای «ایران» شود،^۲ دکتر «لوتس گیلهامر» به ریاست «اداره آمار و بررسی‌های اقتصادی و مالی بانک ملی» انتخاب شد. وی که قبلاً ریاست شعبه کرمانشاه بانک ملی را عهده‌دار بود، سازماندهی آمار اقتصادی کشور را آغاز کرد. اداره آمار و بررسی‌های اقتصادی بانک ملی، تحت سرپرستی وی، آمارهای گوناگون اقتصاد ایران و جهان را برای نخستین بار، گردآوری و طبقه‌بندی نمود. جدا از تهیه و تنظیم «مجله بانک ملی ایران»، تهیه شاخص قیمتها نیز اول بار از سوی این آلمانی انجام گرفت. تهیه شاخص قیمت عمده فروشی از مرداد ۱۳/۵ و شاخص هزینه زندگی از اردیبهشت ۱۳۱۶ توسط اداره تحت کنترل آلمانها آغاز شد.^۳ کاری که قبل از آن سابقه نداشت و از نظم، دقت و ارزش‌گذاری آلمانها به زمان، نشانه داشت.

در همین سالها، کمپانی آلمانی «یونکرس» در ایران خطوط هوایی دائر کرد، کارخانجات مختلف برق با مشارکت آلمانها احداث شد، ساختمانهای بزرگ مرکز شهر تهران از جمله وزارت دادگستری و وزارت خارجه، توسط آلمانها بنا گردید. ضمن آن که آنها در راه‌اندازی صنایع مختلف نیز ایفای نقش نمودند. علاوه بر آن، قرارداد اولیه احداث ذوب آهن نیز در سال ۱۳۱۶ با شرکت «دماکروپ» آلمان منعقد شد.

مدیران و مهندسين آلمانی، همراه با خود، نظم، سرعت و تقید به زمان را نیز به بخش‌های محل حضور، آوردند. این انتقال در سطوح کلان و بخشی اقتصاد کشور مؤثر بوده و به سرعت انجام کار در طی دوره، یاری رسانید. اما جدا از این تأثیرگذاری در سطح کلان، در درون جامعه نیز آلمانیهایی که در ایران اقامت داشتند و یا برای دوره معینی در کشور زندگی می‌کردند، نظم و وقت شناسی را حامل بودند. به یک آگهی روزنامه‌ای یک تعمیرکار آلمانی دقت کنیم:

^۱ . پهلوی، محمدرضا. «مأموریت برای وطنم».

^۲ . جامی. «گذشته چراغ راه آینده است».

^۳ . بانک ملی ایران. «تاریخچه سی ساله بانک ملی ایران». ۱۳۳۷-۱۳۰۷.

«یک نفر متخصص آلمانی حاضر است که ماشینها و موتورهای شما را از هر نوع که باشد تحت مراقبت دائم یا موقت قرار داده، معایب آن را مرتفع و به کار اندازد.

کسانی که برای مراقبت یا مواظبت از موتورهای خود به متخصص مزبور نیازمندند روزهای شنبه، دوشنبه و پنج شنبه از یکساعت به ظهر تا ظهر به دواخانه لازاریان (اول امیریه) به متخصص مزبور مراجعه نمایند.^۱

بدیهی است که اینچنین دقت در زمان شناسی و تقید به وقت در جامعه ایران، نمونه مشابهی نداشت اما به هر روی، ایرانی‌های مایل به استفاده از خدمات تعمیرکار آلمانی، مجبور به تطبیق خود با زمان‌گذاری‌های وی بوده‌اند. همچنان که در سطوح کلان نیز، دستگاههای اجرائی به همین سازگاری با مدیران، پیمانکاران و مهندسین آلمانی اجبار داشتند.

بدین روی تأثیر روحیه برخورد آلمانی را در تحرک دوره، در حد خویش نباید از دیده پنهان داشت.

نگاه را که در صفحاتی چند، بر فعالیتهای دستگاه اجرائی و یاران خارجی‌اش، نظاره می‌کرد، در تعقیب موضوع مورد کنکاش، به درون ایران رضاخان تمرکز دهیم؛

در سالهای زمامداری پهلوی اول در پرتو شرایط حاکم بر دوره و امکانات تاریخی به وجود آمده، یک قشر جدید اجتماعی پدیدار گردید.

جدا از شخص رضاخان که بزرگترین ملاک و مستغلات‌دار و شاخص‌ترین کارخانه‌دار و نیز عمده‌ترین تاجر دوره به حساب می‌آمد و خود در نقطه ثقل بورژوازی نوظهور واقع شده بود، طیف جدید بورژوازی شکل گرفت.

به «برکت» اختناق سیاه حاکم بر دوره و شبیه همه جا حاضر نیروی پلیسی - نظامی، جدا از سرمایه عظیمی که حول محور شخص رضاخان تشکیل شد و وی را کلان سرمایه‌دار دوره کرد، اقشار فوقانی لشگری و کشوری نیز صاحب سرمایه و مکتب تاریخی شدند. در کنار بورژوازی لشگری و کشوری که فرماندهان نظامی، وزراء، وکلای مجلس، بوروکراتها، مباشرین و کارچاق‌کنها را شامل

^۱. روزنامه اطلاعات ۱۳۱۹/۵/۴.

می‌شدند و به طور عمده به ملک و مستغل و نقدینگی دست یافتند، بورژوازی تجاری (بازرگانان داخلی) و خدماتی (هتلدار، رستوران دار و ...) و بورژوازی صنعتی (کارخانه داران جدید) نیز در ترکیب کلی بورژوازی دوره، حاضر بودند.

آمارهای موجود از دوره چنین نشان می‌دهند که در فاصله سالهای ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰، تعداد شرکتهای به ثبت رسیده از ۹۳ به ۱۷۳۵ و میزان سرمایه آنها از ۱۴۳ میلیون ریال به ۱۸۶۳ میلیون ریال افزایش یافت.^۱

در این چهارچوب، تعداد شرکتهای صنعتی از ۱۴۶ به ۲۵۷ و میانگین سرمایه آنها از ۰/۹۵ میلیون ریال به ۴/۵۲ میلیون ریال، تعداد شرکتهای ساختمانی از ۴۱ به ۱۰۵ و میانگین سرمایه‌شان از ۰/۵۸ میلیون ریال به ۱/۵۳ میلیون ریال و تعداد شرکتهای بازرگانی و هتلداری از ۶۴۹ به ۱۰۷۴ و میانگین سرمایه آنها از ۱/۵۲ میلیون ریال به ۲/۴۴ میلیون ریال بالغ می‌گردید.^۲

بدینگونه آمارهای دوره، چنین می‌نمایانند که در بخش‌های مختلف، صاحبان ابزار و نقدینگی، در جریان عمومی حرکت سرمایه، حضور یافتند.

اکنون در کنار طیفهای جدید بورژوازی که در مجموع، ساخت چندگانه بورژوازی ایران را رقم می‌زدند، «شازده»های قاجار که پول و اشرافی‌های پدران «شریف» را در «متکا» و «صندوق خانه» و «پستوها» نهان ساخته و از قِبل «فعالیت» اجداد خویش، زندگی آرام غیرسیاسی را سپری می‌کردند نیز حضور داشتند.

به هر حال، این مجموعه صاحب مال و منال، به تفریح و گذران «اوقات فراغت» نیاز داشت و به نوعی می‌باید از امکانات خویش «خیر» می‌دید.

اما رضاخان که قبل از تاج بر سر نهادن، به گونه‌ای غلیظ مذهبی نمائی و اسلام خواهی کرده و پا برهنه و کل بر سر مالیده، در سوگ ائمه بر سینه می‌کوبید، پس از کنترل اوضاع، سریعاً دست به کار استقرار ایدئولوژی غیر مذهبی در جامعه ایران شد. این ایدئولوژی غیر مذهبی به طور گریزناپذیر، عناصر مشخصی از اخلاقیات بورژوائی را با خود حمل می‌کرد.

^۱. بانک ملی ایران. بولتن بانک ملی. شماره ۸۱. سال ۱۳۳۵.

^۲. بانک مرکزی. اداره آمار اقتصادی. آمار ثبت و انحلال شرکتها. به نقل از «رشد روابط سرمایه‌داری در ایران». ۴۰-۱۳۰۴. انتشارات پازند.

مهم آن که در این دوران ، گسترش بازار کالاهای مصرفی سرمایه‌داری در ایران، چنین ایجاب می‌نمود که تغییراتی محسوس در ظواهر جامعه ایران به وجود آید. لذا «تجددگرایی» و «مترقی نمایی»های رضاخان موسوم به «پالانی» که در کشف حجاب و چادر دری، برداشتن کلاه نمدی از سر دهقانان، باب کردن کراوات و گذاشتن شاپو و کلاه پهلوی بر سر شهرنشینان تبلور می‌یافت، در این رابطه نیز معنا پیدا می‌کرد.

حال در چنین فضائی که غرب‌گرایی و مصرف تشویقی از ویژگیهای بارز آن بود، همه امکانات تفریحی و گذران اوقات فراغت برای طیف حاکم و اقشار بورژوازی، مهیا می‌شد.

بدینگونه بورژوازی موجود، امکاناتی برای بهره‌گیری از «وقت» خود، فراهم دید.

در این سالها جدا از چند سالن جدید سینما که خاص «خواص» بود، «سالون»، «کافه»، «بار»، «رستوران» و «هتل»هایی که عوام را به آنها راهی نبود به «آدم حسابی»های حاکم، سرویس می‌دادند. هر چه به انتهای دوره نزدیکتر شویم، افزایش امکانات یاد شده، بیشتر می‌گردد:

«با بازگشت مادموازل آسیا قوستانان از اروپا، بهترین شب‌نشینی در سالون باشکوه مهمانخانه تهران (پالاس قدیم) برگزار می‌شود.»^۱ «از ساعت ۶/۳۰ بعدازظهر پنجشنبه شب در باغ فردوس شب‌نشینی تابستانی شامل سنتور تنها و نمایش لطیفه گردش ییلاقی، به اجرا در می‌آید.»^۲ «بار فیروز در خیابان لاله‌زار جنب کوچه برلن، روز و شب برای تغییر ذائقه خانمها و آقایان محترم باز است.»^۳ «از صاحب منصبان محترم برای تماشای رقص ۸۰ دوشیزه از سه تا ۱۸ ساله در استودیو بالت مادام کرنلی، دعوت به عمل می‌آید.»^۴ «برنامه اسب دوانی و گاردن پارتی در باشگاه سوارکاران در حال اجراست.»^۵ و بالاخره «کافه زرین دست واقع در خیابان پهلوی، سه راه شاه با لیموناد، پالوده و شربت آلات، آماده پذیرائی از محترمین می‌باشد.»^۶

در همین حال، بورژوازی به امکاناتی بسیار جدید دست می‌یابد تا از اوقات پر بهای خود، حداکثر استفاده را به عمل آورد. به چند آگهی توجه کنیم:

^۱ . روزنامه اطلاعات ۱۳/۲/۱۳۱۹ .

^۲ . روزنامه اطلاعات ۱۰/۴/۱۳۱۹ .

^۳ . روزنامه اطلاعات ۱۸/۲/۱۳۱۹ .

^۴ . روزنامه اطلاعات ۲۳/۲/۱۳۱۹ .

^۵ . روزنامه اطلاعات ۱۳/۲/۱۳۱۹ .

^۶ . روزنامه اطلاعات ۲۲/۱/۱۳۱۹ .

«بانوی اروپائی

اطفال از کی تا ده ساله را در پانسیون قبول می‌نماید.»

خیابان شاه. کوچه شاه‌رخ. نمره ۱۹.^۱

«یک نفر شوfer قابل که زبان انگلیسی را کاملاً می‌داند برای خدمت رانندگی حاضر است. طالبین به تلفن ۵۴۳۷ مراجعه نمایند.»^۲

«یک بانوی کار آزموده مدیره مسن برای اطوکشی و پیشخدمتی یک خانواده دو نفری مورد احتیاج است.»^۳

«کلاس رقص

ح.م. هاکوپیان

رقصهای جدید و استپ امریکائی همه روزه از ۴ تا ۹ بعدازظهر.

پراتیک روزهای شنبه و سه شنبه از ۷ تا ۱۰ بعدازظهر.

خیابان شاه. کوچه شیروانی. خانه شماره ۳۱.^۴

متجددین دوره و مبلّغین شیوه زندگی غربی که گردانندگان روزنامه اطلاعات از علمداران آن بودند، اکنون چنان بهائی برای اوقات شریف محترمین قائل‌اند که «صرف غذا در رستوران» را برای صرفه‌جوئی در وقت، توصیه می‌کنند: «در مقاله قبل گفتیم که فراغت و سلامت افراد بسته به غذاست... غذاهای ما، بد و گران و پر زحمت است... صرف غذا در رستوران صرفه‌جوئی در وقت است...

^۱ . روزنامه اطلاعات ۱۳۱۹/۵/۱۵ .

^۲ . روزنامه اطلاعات ۱۳۱۹/۲/۱۴ .

^۳ . روزنامه اطلاعات ۱۳۱۹/۳/۳۰ .

^۴ . روزنامه اطلاعات ۱۳۱۹/۵/۱۵ .

یک خانواده اروپائی موقع غذا، سر ساعت به رستوران رفته و در آنجا غذای گرم حاضر در ظروف پاک و زیبا و در مکانی فرح بخش و اشتها برانگیز صرف می‌کنند.^۱

در کنار همه امکانات جدیدی که برای طیف حاکم به وجود آمد، نوکر و کلفت و گماشته و آشپز و ندیمه و لله و حمال و راننده و غیره نیز در خدمت حاضر بودند.

اما در همین دوره که همه امکانات آزادکننده وقت به وجود آمده بودند تا بانوان محترمه بورژوا با خیالی آسوده در «سالونهای آرایش»، مانیکور و پدیکور کرده و مو «آلاگارسون» کنند تا در شب نشینی کافه شهرداری و «لغانطه»^۲ و مجالس خصوصی، دیده جلب نمایند و مردان متشخص نیز با دلی آرام به شکار رفته و یا در، بارهای جدید، لبی تر کنند، خیل مردان، زنان و کودکان شهری و روستائی، بیگانه با «فراغت»، در زیر اربابۀ شرایط دست و ناخن خرد می‌کردند و «فرصت» و امکان آخ گفتن هم نداشتند.

در این سالها، «رضاخان، تعدادی از کارخانه‌های بزرگ را که به خرج دولت برپا شده بود به خود اختصاص داده بود... و بزرگترین کارخانه‌های نساجی مازندران که نیروی تولیدش برابر یک سوم کل کارخانه‌های نساجی کشور بود به شخص وی تعلق داشت.»^۳ همچنان که عنوان گردید در کنار دارائیهای صنعتی شاه، کارخانجات متعددی نیز در طی دوره در کشور ایجاد شد. از اینرو طبقۀ کارگر صنعتی کشور از نظر کمی به طور محسوسی رشد نمود.^۴ به طوری که در آستانه جنگ دوم جهانی در حدود ۶۵ هزار کارگر در صنایع ایران مشغول به کار بودند. در این زمان طبقه کارگر در صنایع ایران وضع رقت باری داشت. زیرا با وجود دو برابر شدن هزینه زندگی طی ده سال، دستمزد کارگر تغییری نکرده بود. حداکثر دستمزد ۵-۸ ریال در برابر ۱۲-۱۴ ریال حداقل هزینه روزانه، پس از یکروز کار که غالباً از طلوع تا غروب آفتاب بود، پرداخت می‌گردید. ضمناً زنان و کودکان نیز با نازلترین دستمزد مجبور به کار بودند.^۴ رجوع به آمارنامه اقتصاد ایران در آستانه جنگ دوم جهانی، چنین روشن می‌کند که در صنایع جدید شهری بخاطر پائین آوردن هزینه نیروی کار در هزینه کار تولید، در سطحی گسترده از نیروی کار زنان و کودکان استفاده می‌شده است.

^۱ . روزنامه اطلاعات ۱۳۱۹/۴/۸ .

^۲ . از کافه‌های مشهور دوره.

^۳ . جامی. گذشته چراغ راه آینده است.

^۴ . منبع قبلی .

اما جدا از وضعیت زحمتکشان شهری که در دوران «متجدد» شدن جامعه ایران، هنوز گذر زمان را با طلوع و غروب خورشید، نشانه می‌زدند و نشانی از فراغت و استراحت سراغ نداشتند، در جامعه روستائی، وضع از این هم بدتر بود.

در همین دوران، رضاخان در روستا نیز مالک و ارباب اصلی بود. بنا به گفته‌ای در «دوره ۱۷ ساله سلطنت رضاشاه، بالغ بر ۴۴۰۰۰ سند مالکیت بنام او صادر شد.»^۱

به نوشته خانم «لپیتون» از پژوهشگران اقتصاد کشاورزی ایران، رضاشاه تنها در ترکمن صحرا، ۴۰۰ ده خالصه را خریداری (چه خریدی!) کرده بود. «مساحت املاک سلطنتی در آستانه آخرین تقسیم - در زمان محمد رضاشاه - یعنی پس از آن که عده زیادی از مالکین بزرگ دهات خود را بعد از شهریور ۲۰ پس گرفته بودند، به گفته ارسنجانی وزیر وقت کشاورزی در ۱۴ دیماه ۱۳۴۰، دویست و هشتاد هزار هکتار بود که فقط برای مستاحی و نقشه‌برداری آن، ۱۰ میلیون تومان خرج شد.»^۲ به هنگام فروش املاک اختصاصی، ۲۵۰ هزار دهقان روی آن کار می‌کردند.

املاک مزبور بوسیله دفتر مخصوص و اداره املاک اختصاصی و با کارگزاریهای مأموران ارتش، کنترل می‌شد. در این زمین‌ها دهقانان با وحشیگریهای خاص دوره، به بیگاری گرفته شده و در حقیقت، «دهقان وابسته به زمین» محسوب می‌گردیدند.

لذا در روستا نیز، شباه روز تنها به دو بخش «کار» و «خواب» و به عبارتی «جان کندن روزانه» و «بیهوشی شبانه» تقسیم می‌شد. در اینجا نیز «وقت فراغت»، عبارتی ناآشنا با گوش آکنده از عربدۀ مأمور و ارباب روستائی بود.

بدینگونه در طی دوره، اوقات فراغت و بهره‌جویی از فرصتها تنها برای قشری خاص که در سایه بان اختناق حاکم، پا دراز کرده بودند، مفهوم داشت و «حیاط فراغت» برای محرومین شهری و خیل روستانشینان، «منطقه ممنوعه» قلمداد می‌شد.

آنچه که از زاویۀ نگرش به امکانات آزادکننده وقت و گذران اوقات فراغت می‌توان عنوان داشت آنست که ابزارهای پس‌اندازکننده وقت و امکانات گذران فراغت به وجود آمده طی دوره، از پوشش فراگیر اجتماعی برخوردار نبوده و تنها به قشر خاص سرویس می‌داد.

^۱. مؤید احمدی نماینده مجلس شورا در دوره سیزدهم. به نقل از «گذشته چراغ راه آینده است».

^۲. حزب توده ایران. «پنجاه سال تبه کاری و خیانت». ویژه‌نامه دنیا. به نقل از «ایران در عصر رضاخان».

گر چه در طی سالهای مورد مطالعه، تعداد آموزشگاهها و مدارس جدید در مقایسه با گذشته، فزونی یافت، اما این نیز به مفهوم ایجاد «فرصت مطالعه» اجتماعی تلقی می‌شد. از مقایسه میان هزینه میلیتاریسم و هزینه فرهنگی می‌توان به این مهم راه برد. در ابتدای دوره و مقارن با سالهای ترک‌تازی رضاخان قزاق، در سال ۱۳۰۱، ۴۹٪ بودجه کشور به هزینه وزارت جنگ، اختصاص داشت، حال آن که هزینه فرهنگی، اندکی بیش از ۱٪ بودجه را شامل می‌گردید.^۱

این نسبت با نوساناتی چند، در بودجه‌های سالانه دوره به عنوان قاعده‌ای عام وجود داشت. گر چه در دوران سیطره میلیتاریستی، فرصت مطالعه به هیچ انگاشته می‌شد، اما «فرصت حفاری» اهمیت خاص خود را داشت. در فاصله سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۴ - هفت سال - ۱۱ کارخانه سازنده مشروبات الکلی راه‌اندازی شد.^۲ اما همین فرصت نیز، کاملاً طبقاتی تقسیم می‌شد. محترمین، صاحب منصبان و کلیه لقب داران بورژوا در بارها و کافه‌های ویژه با شامپانی فرانسوی و اسمیرینوف روسی خمار می‌شدند و کسبه جزء و کارگران و آس و پاسهای شهری، در پیاله فروشی‌های پائین‌تر از لاله‌زار با عرق سگی و آبجو شمس و مجیدیه باواریا.

گر چه همه امکانات دوره به بورژوازی تعلقی انحصاری داشت، اما این دلیلی نبود تا بورژواهای بهره‌مند از امکانات گذران اوقات فراغت، به هنگام بهره‌مندی از این امکانات، به فکر خیل بینوایان نباشند:

«دیشب از ساعت ۸/۳۰، مجلس شب‌نشینی باشکوهی در باشگاه ایران تشکیل شد، جناب آقای نخست‌وزیر و چند نفر از آقایان وزیران و عده‌ای از نمایندگان مجلس و کارمندان باشگاه با خانم‌هایشان حضور داشتند. در این شب‌نشینی وسایل تفریح و سرگرمی مدعوین از هر حیث فراهم و علاوه بر رقص، نمایشهائی بوسیله یکی از بازیگران داده شد.

در تمام مدت شب‌نشینی که تا ساعت ۴ بعد از نیمه شب ادامه داشت، ارکستر مترنم و لاتاریهائی نیز به نفع فقرا و بینوایان ترتیب داده شده بود.»^۳

^۱ ا. س. ملیکف. «استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران». ترجمه سیروس ایزدی.

^۲ شامل: شرکت سهامی قزوین. میکده تهران. فرح بخش. ایران. صحت. یگانه. مریخ. آبجو تبریز. مجیدیه. شمس و خلار. به نقل از آمارنامه اقتصاد ایران در آستانه جنگ جهانی دوم.

^۳ روزنامه اطلاعات ۱۳۱۹/۱/۲۳.

آنچه که مسلم به نظر می‌رسد، بدون در نظر گرفتن اصرار و تأکید بیگانه بر ایجاد تحولات سریع در جامعه ایران و بدون ملحوظ داشتن جهت‌گیریهای بین‌المللی و ملی رضاخان و بدون به حساب آوردن تبعیضات طبقاتی در تخصیص امکانات اجتماعی، «کار» به میزانی قابل توجه صورت گرفت و از عامل «زمان» در سطح کلان اقتصاد ملی به نحوی بی سابقه، بهره‌گیری به عمل آمد. اما علیرغم آن، نظم و تقید به وقتی که در طول دوره مشاهده گردید، در عمق جامعه، نشست نکرده و به بیان ساده‌تر، «ذاتی» جامعه نشده بود و این ارزشها نیز همچون دیگر دستاوردها، با مکانیسم زور و تحمیل، تحقق یافته بود.

در طول این دوره، جامعه ایران در یک نگاه، نظام یافته بود. کارها به طور نسبی بدون تأخیر به پیش می‌رفت و نظم در شمایل قضایا، دیده می‌شد؛

در روز گشایش خط آهن تهران - زنجان، همه چیز براساس پیش‌بینی‌ها انجام پذیرفت: حرکت از تهران رأس ساعت ۷ صبح و رسیدن به زنجان رأس ساعت ۲ بعدازظهر. در گزارش انجام کار سجادی وزیر وقت راه به رضاخان نیز، جمله «طبق برنامه معین به اتمام رسید»^۱، دلالت بر نظم و بندی مطلوب داشت.

در دوران مورد بحث، روزنامه یومیه رسمی، از تاریخ سوم فروردین هر سال - تنها با ۲ روز تعطیلی - منتشر می‌گردید. روزنامه‌ها همه روزه برنامه رادیو، اسامی داروخانه‌های شبانه‌روزی، ساعت ورود و خروج قطارها، برنامه سینماها و روزهای ارسال مراسلات به خارج را به طور دقیق، درج می‌کردند. و در همین دوران، آموزشگاه شبانه «ویژه کارمندان دولت» دائر گردیده و آگهی‌هایی چون «ماشین حساب فاسیت سوئدی وارد شد»^۲ و «با تیغ ۶ صدم میلیمتر، سه دقیقه از روی ساعت، صورت خود را بتراشید»^۳ به نظر خوانندگان می‌رسید.

به همین موازات، در مطبوعات در ستایش کار و ارزش وقت، قلمفرسائی می‌گردید: «به هر کاری که مشغولید، وظیفه خود را به بهترین وجهی انجام دهید. در شغل خود متبحر و ماهر شوید... هر کاری اعم از کوچک و بزرگ همینکه صحیحاً انجام دادید، استقلال ملت خود را تزلزل ناپذیر کرده، شرافت اجتماع خود را که حاصل شرافت افراد آن است، براساسی محکمتر نهاده‌اید.»^۴ سخنوران نیز در

^۱ . روزنامه اطلاعات ۱۳۱۹/۷/۱۳.

^۲ . روزنامه اطلاعات ۱۳۱۹/۳/۲۴.

^۳ . روزنامه اطلاعات ۱۳۱۸/۱۲/۴.

^۴ . مقاله «...». روزنامه اطلاعات ۱۳۱۹/۱/۵.

تقدس وقت و قدر زمان، چنین بیان می‌کردند: «... دقیقه‌ها و ساعت‌هایی که تنها در نظر ما قدر و قیمتی ندارند، روی هم عمر ما را تشکیل می‌دهد... وقت را به هدر دادن جز خودکشی نیست... در هر چیز بخل بد است جز وقت...»^۱

اما به رغم همه مشاهدات و تأکيدات، نظم و وقت‌شناسی دوره، کلیشه‌ای بوده و در پرتو سرنیزه، دولول بلند و پارابلوم، عینیت می‌یافت. به نمونه‌ای از صدها نمونه انجام کار دقیق و منظم با توسل به بخشنامه‌ای آمرانه، دقت نمائیم.

روزنامه اطلاعات ۱۳۱۹/۷/۲۷ :

«تصویب نامه هیئت وزیران راجع به سرشماری مشهد»:

«روز سرشماری تعطیل همگانی خواهد بود و مراسم سرشماری باید ساعت ۵ صبح روز دهم آبان شروع و تا ساعت ۱۹ همان روز خاتمه یابد و به استثناء کسانی که مأمور اجرای امر سرشماری هستند. سایرین در مدت مذکور بایستی از مساکن خود خارج نشوند.»

دو روز پس از انجام سرشماری مشهد، گزارش مربوط به سرشماری در همین روزنامه، به چاپ می‌رسد:

«سرشماری مشهد چگونه انجام شد»:

«در ساعت ۶/۵ سرشماری به کلی خاتمه یافت. ساعت ۷ بعدازظهر همینکه تعطیل همگانی به پایان رسید، اهالی که از نیم ساعت پیش، آماده بیرون رفتن بودند، یک مرتبه از خانه‌ها بیرون آمده و در شهر متفرق شدند.»^۲

در عکسهای به چاپ رسیده از روز سرشماری، معابر و خیابانها کاملاً خالی است و گنجشکها و کلاغها نیز، از ترس بخشنامه، پر زدن را تعطیل کرده‌اند.

خارج نشدن مردم مشهد از منازل نه به مفهوم توصیه‌پذیری که به معنی حبس اجباری در قفس تلقی می‌گردد.

^۱. نفیسی، سعید. سخنرانی در باغ فردوس درباره «بهای وقت». روزنامه اطلاعات ۱۳۱۹/۴/۲۸.

^۲. روزنامه اطلاعات ۱۳۱۹/۸/۱۲.

در طول دوره، نظم، وقت‌شناسی و فرهنگ کار، نه با کار توضیحی بلکه با چماق، با انعکاس صدای چکمه بر زمین و با نگاههای روح‌گیر قداره‌بندان، صورت عملی می‌یافت.

آنچه که به عنوان نظم، تقید به وقت و فرهنگ کار در طول دوره رقم خورد، نه حاصل نشانیدن این ارزشها در جامعه در فضائی دموکراتیک و منطقی که محصول ارباب و عریده‌های دوره بود. سند تاریخی آن که، با فرار رضاخان در شهریور ۲۰ و سقوط ژنرال‌یسم، نظم تحمیلی دوره نیز سریعاً فرو پاشید و تا ده سال بعد، هیچ نشانی از نظم، کار، وقت و... یافت نبود، آنچنان که در فصل بعد، بی‌نظمی مفرط، بیکاری محسوس و درجا زدنیهای ملی و اجتماعی را با نمونه‌های فراوان، شاهد خواهیم بود.

«عمیدی نوری» در مقاله‌ای تحت تیتر «رضاشاه مُرد» که در روزهای پس از مرگ دیکتاتور در روزنامه «داد» منتشر شده است، مضمون فوق را در عباراتی فشرده، به نگارش آورده است:

«گر چه وی زحمت زیاد کشید که ایران را به ظاهر کشوری مترقی جلوه دهد، اما در برابر تب‌هکاریهای او، خدمات او خیلی ناچیز است و کفۀ زشتکاریهایش به مراتب می‌چربد.

حکومت زور و ترور، مردم را به روز سیاه نشانید. هر چه داشتند از دست دادند. مردم روشنفکر و دانا یا کناره‌گیری نمودند یا در گوشه‌های زندان، جان سپردند. فساد اخلاقی عجیبی در کشور پدیدار شد و بنائی که بنیادش بر آب بود.

رضاخان شب و روز رنگ و روغن می‌زد.

... این مسلّم بود که عاقبت روزی این بنا فرو خواهد نشست و ناپایداری این دستگاه هویدا خواهد شد.^۱»

^۱. به نقل از «گذشته چراغ راه آینده است».

۵

« وقت و نفت »

«وقت و نفت»

«زمان را با گریز به بیهودگی و هزل از کف دادیم. اکنون
با مؤید شاعر در افسوس پرواز زمان، نابودی خاطره و
برآورده نشدن آرزوها به سر برده و مرثیه‌ای اندوهبار را
زمزمه می‌کنیم.»

رضاخان میرپنج در فاصله تاریخی اسفند ۱۲۹۹ تا آبان ۱۳۰۴ - زمان تاجگذاری - «وقت»
صرف کرد تا با قلع و قمع ایلات و عشایر و سرکوب جنبش‌های منطقه‌ای، پراکندگی‌ها را به نفع
استقرار دولت مرکزی خاتمه داده و بی‌نظمی مفرط قاجاریه را به نظم نوین مطلوب غرب، مبدل سازد.

وی از آن پس نیز سالها کوشید تا با استفاده از «قابلیت»های نظامی و پرتوافکنی «ارباب»،
نسق جامعه ایران را گرفته و از بروز و رشد هرگونه ظرفیت، جلوگیری کند.

در این حال طی همین دوره، نظم‌ی کور نیز در جامعه مستقر گردید و در پرتو آن، حجم قابل
توجهی از کار فیزیکی صورت پذیرفت.

اما زمانیکه در شهریور ۲۰ بنا به «مصلح میهنی»، «چکمه» از پای رضاخان درآمد، «بند»
شرایط نیز باز شد و شیرازه نظم بیست ساله از هم پاشید.

شواهد موجود بیانگر آنست که «تحرك» جامعه، در برهم ریختن نظم رضاخانی، بسیار قابل
توجه بوده است، بدان حد که گوئی باز نوبت حکومت به مردان حرم گردان قاجار رسیده است؛ عشایر
سر به شورش بر می‌دارند، در مناطق مختلف قائله‌ها برپا می‌گردد، در شهرها قمه کش‌ها کنترل
«نظم» را به عهده می‌گیرند، چاقوکشها «پاسبان» سر می‌برند، دزدها و جیب‌برها فعال می‌شوند و بد
مست‌ها عریده سر می‌دهند.

مطبوعات از نیمه دوم سال ۱۳۲۰، از «خودسری حمامی‌ها»، «تقلب و دزدی نانوایان» و
«اداره بازار دارو توسط بچه دلالها»، اخبار منتشر نموده و از رویارویی «شهربانی و چاقوکشان»^۱، «مرگ
برای یک خوشه انگور»^۲ و «قتل برای یک هندوانه»^۳، گزارش می‌دهند و در ضرورت «جلوگیری از

^۱. اطلاعات ۱۳۲۱/۳/۹.

^۲. اطلاعات ۱۳۲۱/۶/۲۸.

^۳. اطلاعات ۱۳۲۱/۶/۲۹.

اجحاف رستورانها»^۱، برخورد با «دلایان قماش»^۲، «تأسیس اداره منع احتکار دارو»^۳، مطلب می‌نویسند.

سرمقاله، «یک شهر و دو نرخ»^۴ نیز از پیروی قیمتها از مکانیسم «دلبخواه» در این دوره حاکمیت دارد. در همین حال، «مهندسین اعتصاب نموده» و «شورای فرهنگ اصفهان نام دبیرستان شهرضا را به سپهر تغییر می‌دهد...»^۵

در ستون «گزارش شهرستانها» نیز که در دوران رضاخان کارنامه عملکرد شهرداریها قلمداد می‌شد، «شکایت مردم قم از شهرداری»^۶ و «شهر منجلا»^۷ و جاری شدن سیل لجن، درج می‌شود.

اوضاع جنان درهم ریخته و بلبشوست که سرلشگر جهانبانی «وزیر جنگ» در خصوص «علاقه دولت به امنیت» سخنرانی کرده و از مردم برای استقرار امنیت «که چیز خوبی است»، استمداد می‌طلبد.^۸ بدین ترتیب می‌توان چنین عنوان نمود که تغییر ناگهانی و بسیار سریع اوضاع و استقرار «نظم نوین»، به طور یکجا، «وقت» رضاخان، بریگاد قزاق، احمد قصاب، پزشک احمدی، محمد علی فروغی، تدین، آلمانها و... را «تلف» کرد. اکنون نیز جا داشت تا رضاخان در سوگ شرایط، جلودار دسته شده و نوحه سر دهد. در این شرایط که بی ثباتی، بی‌نظمی و «خوابیدن» کارها، یک دوره دهساله (۱۳۲۰-۳۰) را دربر می‌گیرد، شاه جوان نیز در حاشیه قرار دارد. «ملک جوانبخت» در دوره یاد شده، به تماشای مسابقات ورزشی می‌رود، «به شکار ببر» می‌پردازد،^۹ مهمانی می‌دهد و مهمان می‌شود، همسر اول برمی‌گزیند و ضمناً در سخنرانیهای خود از دموکراسی و ترقی و تعالی ملی نیز ستایش می‌کند. از اینرو شرایط تقریباً بدون صاحب است.

در این وانفسا که «در هر گوشه کشور صدائی بلند است» و «این صدا بر اثر احساس ضعف حکومت مرکزی است»،^{۱۰} سر مقاله نویسان مستمراً از ضرورت ایجاد ثبات و تمرکز، مطلب می‌نویسند:

^۱. اطلاعات ۱۳۲۱/۴/۴.

^۲. اطلاعات ۱۳۲۱/۴/۷.

^۳. اطلاعات ۱۳۲۱/۴/۲۰.

^۴. اطلاعات ۱۳۲۱/۶/۱۳.

^۵. اطلاعات ۱۳۲۱/۲/۹.

^۶. اطلاعات ۱۳۲۳/۲/۶.

^۷. اطلاعات ۱۳۲۳/۲/۱۷.

^۸. اطلاعات ۱۳۲۱/۲/۲۸.

^۹. اطلاعات ۱۳۲۸/۲/۱۶. گزارش سفر شاه به پاکستان.

^{۱۰}. اطلاعات ۱۳۲۱/۲/۵.

«بیائیم همه در این راه کوشش کنیم. همه برای مرکزیت و تثبیت و نگاهداری کشور از هر گونه آسیب و خطر، مجاهدت نمائیم»^۱.

در بی ثباتی سیاسی سالهای پس از شهریور بیست، همین بس که از این تاریخ تا زمان آغاز به کار دولت ملی دکتر مصدق، یازده بار نخست وزیر جدید معرفی گردید و به همین تعداد نیز کابینه تشکیل شد. مضاف بر آن که کابینه‌ها مرتباً ترمیم گردیده و وزراء یا تعویض شده و یا حوزه وزارتشان تغییر می‌یافت.

بدین منوال، از کار، هدف، سیاست‌گذاری، بهره‌گیری از عامل زمان و... خبری نبود تا حدی که دولتها، برنامه مالی مشخصی نیز نداشته و حساب درآمدها و هزینه‌هایشان معین نبود. به طوری که از سال ۱۳۲۱ به بعد سنت مرسوم تصویب لایحه بودجه، از دستور کار دوره حذف گردید. به عنوان نمونه در سال ۱۳۲۳ در حالیکه نزدیک به پنج ماه از سال می‌گذشت، وضع دخل و خرج دولت وقت هنوز مشخص نبود و دستگاهها با سردرگمی مالی مواجه بودند، از اینرو «همواره کارها از روی بلاتکلیفی و به طور روزمره جریان داشت»^۲. این گونه اوضاع، از توقف «لکوموتیو» رضاخانی در «ایستگاه زمان» خبر می‌داد. در سال ۱۳۲۷ از ۱۷۰ لکوموتیو موجود در کشور، تنها ۷۰ لکوموتیو مورد استفاده قرار می‌گرفت. در همین حال گزارشات باقیمانده از دوره مورد نظر، حاکی از آنند که از سال ۱۳۲۴ به بعد، هیچگونه وسائل یدکی برای راه آهن که سمبل نظم دوره قبل بود و با «ساعت» رضاخان، «سر وقت» از مبدأ حرکت و «سر موقع» به مقصد می‌رسید، تهیه نگردیده بود. «بی تکلیف ماندن در برابر تدارک احتیاجات بنگاه راه آهن» از جمله دلائلی بود که به استعفای وزیر راه در بهمن ۱۳۲۷ انجامید.^۳

جدا از پایتخت که آئینه تمام نمای مملکت به حساب می‌آید، در دیگر نقاط نیز کارها خوابیده بود، گوئی که پس از دو دهه نعره و عریده و انعکاس صدای چکمه، جامعه به «لالائی» نیاز داشت. اکنون که گزارش توقف کار به جای ارائه گزارش پیشرفت کار، معمول شده است، به یک نمونه از صدها توقف نامه دوره، که به شهر همدان مربوط است، نظر اندازیم:

^۱. اطلاعات ۱۳۲۱/۳. سرمقاله «قدرت مرکز بدست همه افراد کشور است».

^۲. اطلاعات ۱۳۲۳/۴/۲۰.

^۳. اطلاعات ۱۳۲۷/۱۱/۱۳.

«بیش از ۴ ماه به منظور امتداد دادن خیابان اکباتان، قسمتی از بازار و ساختمانها تا محل دباغخانه، خراب و در و دیوار فرو ریخته و رویهم انباشته شده ولی تاکنون برای تسطیع خیابان و ساختمان اطراف آن، نه از طرف مالکین و نه از طرف شهرداری، اقدامی به عمل نیامده و تل خاکی به وجود آمده است.»^۱

در همین اوضاع «خراب و در و دیوار فرو ریخته»، کارهایی نیز با «مکانیسم ویژه» صورت می گیرد و «بند پ» علناً برقرار می شود: «از هر کس بپرسید که عامل پیشرفت کار و وسیله موفقیت در این کشور چیست، فوراً در جواب خواهید شنید: پول و پارتی.»^۲

همزمان با «پیشرفت» برخی امور از طریق فوق، بعضی کارها نیز به «همت» خارجی ها، جریان دارد: «یک نفر شیرازی مقیم لندن - محمد نمازی - در اواسط بهار ۲۴ بود که به فکر افتاد که آب شیراز را لوله کشی کند. او شخصاً ده میلیون ایرانی برای این عمل قرار داد و با شرکت فنی آلکساندر گیپ مذاکره کرد و قراردادی بست. هنوز زمستان آن سال به پایان نرسیده بود که گزارش مقدماتی و پروژه عملیات به آقای نمازی تسلیم شد و طبق دستور، دستگاه لازم برای کارهای آزمایشی و حفاری خریداری شد و متخصصین شرکت به شیراز حرکت کردند تا مطالعات خود را شروع کنند. نمایندگان بعد از بررسی کلیه مخارج را ۴۲ میلیون ریال برآورد کردند که بقیه را هم اشخاص دیگر تقبل کردند. معلوم شد که با حفر هشت حلقه چاه به عمق تقریباً ۸۰ متر می توان آبی به مقدار ۱۲۰۰۰ لیتر در هر دقیقه تهیه کرد که برای مصرف شهر کافی است و اصل سود و سرمایه هم طی ۳۰ سال مستهلک شده و با فروش آب می توان کارهای مفید دیگری هم انجام داد. لوله کشی شیراز در جریان است و تصور می شود، زودتر از لوله کشی تهران خاتمه یابد.»^۳ جای توضیح است که از ۲۵ سال قبل از این تاریخ، «مقدمات» لوله کشی آب پایتخت، آغاز شده بود.

اینک باز بی جا نبود که جمله تاریخی «بازم گلی به جمال خارجی» بر سر زبان خاص و عام بیافتد. در این دوران، «میلیسپو» امریکائی در سمت «رئیس کل دارائی ایران»، اداره و تنظیم امور مالی کشور را به عهده داشت.

اکنون زمینه کاملاً آماده بود تا «عباس مسعودی» ژورنالیست اصلی دوران رضاخان که با قلم زنی های بی وقفه اش در شکل گیری و تثبیت دیکتاتوری بیست ساله، بسیار مؤثر بود، گرایشات غلیظ

^۱. اطلاعات ۱۳۲۷/۶/۱.

^۲. اطلاعات ۱۳۲۱/۴/۲۶.

^۳. اطلاعات ۱۳۲۶/۱/۲۷.

امریکائی خود را آشکار ساخته و با کوبیدن چماق «تحقیر» بر سر ملت «تن‌پرور و بیکار ایران»^۱، در ستایش فرهنگ کار امریکائی‌ها، سخنرانی کند:

«امریکائی از پشت میزنشستن و کار دولتی کردن بیزار است، زیرا مردی است آزاده و آماده کار و استقلال روح و بازوانی ورزیده و بدنی قوی دارد.»^۲

مسعودی که دو دهه چکمه برق می‌انداخت، اینک «دموکرات» شده و «عشق» خود را به کار امریکائی‌ها ابراز می‌دارد: «طرز کار کردن و آمیزش و معاشرت با امریکائی‌ها مرا عاشق کار و کوشش ساخته، از هیچ چیز بقدر کار کردن لذت نمی‌برم.»^۳

مدتی بعد، شرکت امریکائی «موریسن کنودسن»، نخستین «برنامه عمرانی» کشور را طراحی نموده و «هیئت مشاورین امریکائی برنامه ۷ ساله ایران» نیز در تهران مستقر می‌گردد.

حال، هنگامی که ماشین‌ساز انگلیسی «می‌تواند» برای ناصرالدین‌شاه دستگاه ضرب سکه تولید کند، داری «می‌تواند» نفت را از دل زمین خارج سازد، روس و انگلیس «می‌توانند» بانک تأسیس نمایند، میلیسپو «می‌تواند» حساب و کتاب مالی کشور را تنظیم کند و موریسن کنودسن «می‌تواند» برنامه عمران و آبادی طرح اندازد، پس: «کار بی کار».

اکنون «همه می‌رقصند». مطبوعات دوره با درج چنین تیتروائی، مردم را به «تحرك» دعوت می‌کنند:

«همه می‌رقصند»

برای دیدن آن به تماشاخانه هنر تشریف بیاورید.^۴

همزمان با برپائی «ته دانسان» در کافه شهرداری، «تحت نظر و ریاست والا حضرت شمس و اشرف پهلوی، به منفعت جنگجویان فرانسوی، در باشگاه افسران نیز شب‌نشینی برقرار است.»^۵

^۱. اطلاعات ۱۳۲۴/۱۰/۵. یادداشت روز «ماشین تربیت پشت میز نشین».

^۲. اطلاعات ۱۳۲۴/۱۰/۱۳. «خلاصه نطق آقای عباس مسعودی در انجمن فرهنگی پردین».

^۳. اطلاعات ۱۳۲۴/۹/۱۳. «خاطرات مسعودی از امریکا».

^۴. اطلاعات ۱۳۲۲/۹/۱۵.

^۵. اطلاعات ۱۳۲۲/۹/۱۵.

از سوئی به مناسبت «سال جدید ۱۹۴۴»، «مدیر کافه شوکتی» مردم را به «رقص تا صبح» دعوت می‌کند. همچنان که «کاباره پارس»، بانوان و آقایان محترم را به تماشای «هولا هولا» یا رقص سیاهان هاوایی، فرا می‌خواند.^۱

«مادموازل کلارا» هم در این دوره «پراتیک» بیکار ننشسته و «بهترین اسلوبهای رقص‌های تانگو، سامبا و سونیک را آموزش می‌دهد».^۲

در همان حال که «بانوان و آقایان محترم» بورژوا، از «وقت» حداکثر استفاده را به عمل آورده، هم می‌رقصند، هم آموزش می‌بینند و هم برای ورود مو بلوندهای کاردان و طراح، کف می‌زنند، خیل مردم گرسنه پس از جنگ که از «پول و پارتی» محرومند و تنها «آه در بساط دارند»، نه به مانند مسعودی، بلکه بنوعی دیگر «واله‌اند». نه کاری، نه تولیدی و نه تحرکی و نه نانی کافی.

توضیح آن که در همین وضع اقتصادی - اجتماعی و در دوره «مرگ تولید»، میل به مصرف کالای خارجی نیز بالا می‌گیرد و اقشار مختلف اجتماعی، در اندازه‌های مختلف، این تمایل را آشکار می‌کنند. طیف وسیعی که نمی‌توانند مصرف کنند نیز با «نگاه» در این پروسه مشارکت می‌جویند.

در این کشاکش، مصرف «کراوات» سریعاً افزایش می‌یابد. اقتصادی نویسی روزنامه اطلاعات با یک تذکر مقدماتی مبنی بر رشد محسوس مصرف کالای خارجی و تغییر الگوی مصرف، به رشد بسیار سریع مصرف کراوات، توجه می‌دهد و در قبال «گذشته» نیز افسوس می‌خورد:

«تجربه ثابت کرد که در مدت ۸ سال از ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۰ با کفش ایرانی و جوراب و صابون و زیرپوش و حتی سیگار و مشروب ایرانی سر کردیم و در عوض، ارزهایی که سال به سال از این طریق صرفه‌جوئی می‌شد، به مصرف توسعه کارخانجات بافندگی، بلورسازی، جوراب بافی، کشفافی، روغن‌کشی و صابون سازی و... رساندیم که اگر با پیش آمد جنگ، فاقد این تأسیسات بودیم، معلوم نبود که چه روزگاری داشتیم.

قیمت دو هزار تن قند به قرار کیلوئی ۴ ریال، ۸ میلیون ریال است و اگر به آمار گمرکی دسترسی داشتیم، ثابت می‌کردم که شاید ۵ برابر این مبلغ فقط صرف

^۱. اطلاعات ۱۳۲۴/۹/۱۱.

^۲. اطلاعات ۱۳۲۸/۱۱/۲۳.

خرید کراوات شده و این کمال بی‌انصافی است که وضع حاضر را مفید و مطلوب و گذشته را مضر و نامطلوب بدانیم.^۱

پس «دوره قبلی» از جهاتی بد هم نبوده است. مدتها قبل از نگارش سطور فوق از سوی «اقتصادی نويس»، سر مقاله نويس اطلاعات - عباس مسعودی - نیز «اقدامات دوران دیکتاتوری» را به رخ آشفته‌گی و بیکاری این دوره کشیده بود:

«... اگر سستی و بی‌علاقگی در کارها نبود، اگر مأمورین دولتی همه سعی در انجام وظیفه داشتند، همه روزه این خبرهای غم‌انگیز را که حاکی از بر باد رفتن سرمایه و مکتت کشور است بگوش نمی‌شنیدیم.

در آن سالها که حکومت دیکتاتوری در این کشور برقرار بود در هر سال صدها پل و عمارت و هزارها کیلومتر راه و راه آهن ساخته می‌شد. چندین کارخانه جدید به کار می‌افتاد. اقلأ در هر سال چندین مدرسه در تهران و شهرستانها بنا می‌گردید.

در همین شهر تهران با این که شهرداری علی‌المشهور قسمتی از درآمد خود را صرف ساختمانهای دربار می‌کرد، باز خیابانهائی اسفالت می‌شد، کارهائی صورت می‌گرفت. بالاخره خوب یابد، در برابر پولهائی که از مردم می‌گرفتند، کاری هم صورت می‌دادند. اما نمی‌دانیم یک مرتبه چه شده با وجودی که تقریباً همان پولها بلکه بیشتر از آن را از مردم می‌گیرند، نه راهی ساخته می‌شود و نه بنائی ایجاد می‌گردد.

سهل است یکی از کارهای نیمه تمام گذشته را هم انجام ندادند. ... در هر صورت، این وضع کشورداری نیست و اگر این سستی و بی‌علاقگی دوام یابد نه تنها آنچه هست از بین می‌رود بلکه سرانجام به فقر و فاقه کشور و بدبختی تمام، منتهی می‌گردد.^۲

^۱. اطلاعات ۱۳۲۶/۱/۲۴.

^۲. اطلاعات ۱۳۲۳/۳/۳.

به همان موازات که بی لیاقتی و ناتوانی قوه مجریه، مملکت را به سمت «فقر و فاقه و بدبختی تمام»، رهنمون می‌نمود، قوه مقننه نیز از «تلف کردن وقت» مردم، «شرمنده بود»:

«عده‌ای از نمایندگان می‌گویند برای ما خجالت‌آور است که محصول ۱۶ ماه عمر مجلس پانزدهم جز یک سلسله انتقاد از اوضاع و حرف و ذکر معایب و مفاسد دستگاه دولت بنام بحث در برنامه و یا استیضاح از دولت چیز دیگری نبود.»^۱

اما در انتهای دوره زمانی مجلس پانزدهم، «وقت‌کشی» افراطی حسین مکی، با «نطق» معروف وی مانع از به تصویب رسیدن قرارداد نفتی موسوم به قرارداد «گس - گلشائیان» گردید.

بدین ترتیب که در زمانیکه دولت «مساعد» در نظر داشت تا با انعقاد قرارداد جدید نفتی، ادامه غارت شرکت نفت ایران و انگلیس را تضمین کند، حسین مکی در آخرین ساعات حیات دوره پانزدهم مجلس، عامدانه نطق خود را آنقدر کش داد تا «زمان» برای تصویب غارتنامه، تنگ شده و سپس از بین برود. بدین گونه، یکبار هم که شده «وقت‌کشی» به مدد کشور آمده و به منافع ملی یاری رسانید.

در کنار همه آنچه که عنوان شد، پس از شهریور بیست با پاره شدن تور دیکتاتوری، روند سیاسی تازه‌ای نیز در جامعه شکل گرفت. ظهور احزاب و جریانات سیاسی مختلف از ویژگیهای دهه ۱۳۲۰ قلمداد می‌شود. در پی آغاز روند جدید و راه یافتن برخی عناصر ملی و ترقی خواه به مجلس، پارلمان از دوره چهاردهم به نوعی تحرک دست یافت.

تحرک و پیگیری این عناصر در مجلس دوره شانزدهم بدان انجامید که پس از چند دهه، پارلمان منشأ خدمات تاریخی واقع شود.

در این میان، دکتر محمد مصدق از چهره‌های شاخص دوره بر خلاف اکثریت سیاسیون و سیاسی شده‌ها، نه از کانال مقاله نویسی و نقادی بی عمل بلکه از مجرائی پراتیک و مسئولانه از موقعیت تاریخی بدست آمده بهره گرفت و «چُرَت ملی» را پاره کرد. «نهضت ملی شدن نفت»، بستری آگاهی بخش پس از چند دهه خواب بود. زمانی که مصدق در مرحله جدید سیاسی، استدلال و افشاء را به هم درآمیخت و از تریبون مجلس نیز حداکثر استفاده را به عمل آورد، در دوره‌ای «بسیار کوتاه»، توده‌ها را از «چند دهه» غارت شرکت نفت ایران و انگلیس آگاه ساخت.

^۱. اطلاعات ۱۳۲۷/۱۰/۱۸. «نامه حاذقی نماینده مجلس به رئیس مجلس».

پیگیری‌های «اقلیت» مجلس به محوریت دکتر مصدق هنگامی که به حمایت‌های توده‌های غارت شده ضمیمه گردید، ماده واحده «قانون ملی شدن سرتاسری صنایع نفت» به تصویب رسید:

«برای سعادت و خوشبختی ملت ایران و برای حفظ صلح در دنیا، از این به بعد صنعت نفت در سرتاسر مملکت بدون استثناء ملی اعلام می‌شود. بدین معنی که اکتشاف، تولید و تصفیه آن بدست دولت ایران اداره خواهد شد.»

ثبت این نقطه عطف عظیم، جدا از همه دستاوردهای تاریخی خود، بر یک «مهم ملی» تأکید می‌نمود که مغز و دست ایرانی صلاحیت اداره امکانات ملی خود را دارا بوده و به «فکر برتر» خارجی نیازی ندارد. پایان بخشیدن به «تحقیر تاریخی» و رقم زدن «خود باوری ملی» در ردیف گلهای سر سبد نهضت ملی قرار می‌گرفت. هنگامی که پرچم ایران از سر در اداره مرکزی شرکت در آبادان به آسمان لبخند زد و چندی بعد نیز انگلیسی‌ها توسط مصدق از ایران «خراج» شدند، این باور عینیت افزونتری یافت. بدینگونه پس از چندین دهه «همزیستی» خفت بار با «خارجی»، ایران «تنها» شد.

«کار در تنهائی» و «تلاش ملی در محاصره» یکی از خوشترین و پربارترین دوران‌های تاریخی را رقم زد، گر چه «کوتاه».

زمانیکه در ۹ اردیبهشت ۱۳۳۰ دکتر مصدق به نخست وزیری برگزیده شد و سه روز بعد، کار خود را رسماً آغاز کرد، «بهره‌گیری از زمان» و شناختن قدر «وقت ملی» یک اصل به حساب آمد.

اینک بار دیگر «لکوموتیو» براه افتاد. این بار نه لکوموتیو دیکتاتوری که «لکوموتیو ملی». «دولت کار» در مدت دو سال و سه ماه و ۱۵ روز حیات خود، کارنامه‌ای بس درخشان را عرضه نمود:

پیر کردن سریع شکاف میان درآمدها و هزینه‌های دولت در همان سال نخست زمامداری مصدق حاصل شد. در سال ۱۳۳۰، درآمدهای دولت ۹ میلیارد و ۵۵۲ میلیون ریال و هزینه‌هایش ۹ میلیارد و ۵۴۹ میلیون ریال، رقم خورد.^۱ بدین ترتیب نه تنها «کسر بودجه» رفع گردید که ۳ میلیون ریال نیز مازاد بر جای ماند. «کاهش هزینه‌ها رویهم رفته عبارت از حذف هزینه‌های زائد ادارات مانند هزینه سفرهای بیهوده یا مهمانیها و پاداشها و اضافات بیجا... بوده است.»^۲

^۱. بیان آماری تحولات اقتصادی و اجتماعی ایران. ص ۳۰۴.

^۲. انور خامه‌ای. اقتصاد بدون نفت. انتشار. ص ۱۰۰.

همزمان با آموزش «صرفه‌جوئی ملی»، «همیاری و وحدت ملی» نیز در بودجه دولت مصدق، مصداق می‌یافت. «قانون انتشار اوراق قرضه ملی» که در ۲۶ مرداد ۱۳۳۰ به تصویب رسید، درآمدهای دولت را در شرایط تنگنا افزایش می‌داد. در حالی که سرمایه‌داران از خرید اوراق امتناع نموده و حزب توده نیز خرید آن را «تحریم» کرده بود، مردم کوچه و بازار با خرید قرضه به یاری دولت ملی شتافتند.

در این دوران که «تحریم خرید نفت» از سوی امپریالیست‌ها دولت مصدق را در تنگنا قرار داده و درآمدهای ارزی را با بحران مواجه ساخته بود، دستیابی به «موازنه مثبت» در تراز تجارت خارجی، دستاوردی تابناک قلمداد می‌شد. دولت در «زمانی بسیار کوتاه» در مسیر چاره‌جوئی برای ادامه حیات اقتصادی «بدون نفت»، درآمد حاصل از صدور اقلام غیر نفتی را، جانشین درآمد نفت ساخت. حاصل شدن مازاد مثبت یا قرونی صادرات بر واردات در سالهای ۱۳۳۱ (۶۲۵ میلیون ریال) و ۱۳۳۲ (۲ میلیارد و ۶۶۶ میلیون ریال)،^۱ نقطه عطفی در تاریخ تجارت خارجی ایران بود.

«مدقوع سگ»، «کاغذ پاره» و «پوست گردو» از جمله اقلام صادراتی دوران تنگنا و محاصره‌اند. خواست و اراده ملی نیز از میان تلاش‌های بی وقفه دوره، سر برآورده و به «آماده خوری» یادگار دوران ناصری، نهیب می‌زد.

هنگامی که دستگاه مشهور در پالایشگاه آبادان که کلید آن تنها در دست انگلیسی‌ها بود با «مغز و دست» ایرانی براه افتاد، جهان نیز به اراده ایرانی صحه نهاد.

در همین دوران کوتاه، بخش کشاورزی به تحرکی چشمگیر دست یافت: سرمایه بانک کشاورزی به منظور اعطاء وام به دهقانان افزایش پیدا کرد، قانون «الغاء عوارض در دهات» به تصویب رسیده و به مورد اجرا گذاشته شد و املاک شاه در اردیبهشت ۳۲ با فشار مصدق باز پس گرفته شد و در اختیار دولت قرار گرفت، در پرتو اقدامات قانونی و حمایت‌های عملی دولت، تولید گندم، جو، برنج، چغندر قند، دانه‌های روغنی، سیب زمینی و پیاز در انتهای دوره نسبت به ابتدای آن، افزایش فاحش نشان داد.

تشکیل «صندوق عمران و تعاون» قریه، دهستان و بخش از اقدامات کاملاً مردمی دوره دو ساله محسوب می‌شد. تهیه آب آشامیدنی، ساختن غسالخانه، مسجد، پل، انبار، نگهداری کودکان بی

^۱. «گمرک ایران». آمار بازرگانی خارجی ایران.

سرپرست و سالخوردگان، احداث جاده، زه کشی، تأسیس درمانگاه و استخدام ماما و پزشک سیتار، اعطاء کمک‌های مالی بدون سود و... در ردیف وظایف و اقدامات این صندوقها قرار می‌گرفت.^۱

به همین موازات، بخش صنعت نیز به خود تحرک دید. آمار کارگاههای صنعتی در ۳۳ شهر کشور چنین نشان می‌دهد که تعداد کل کارگاههای صنعتی - اعم از بزرگ و کوچک - از ۱۴۹۱۸ واحد در سال ۱۳۲۹ به ۲۰۰۹۹ واحد در سال ۱۳۳۲ افزایش یافته است که رشدی معادل ۳۴/۷٪ را نمایان می‌سازد.^۲

در همین شرایط، برای نخستین بار لایحه قانونی «بیمه‌های اجتماعی کارگران» در حمایت از نیروی کار صنعتی کشور به تصویب رسیده و مورد اجرا قرار گرفت.

افزایش تعداد پروانه‌های صادر شده بهره‌برداری از معادن از ۴۵ مورد در سال ۱۳۲۹ به ۱۱۸۶ مورد در سال ۱۳۳۲،^۳ حاکی از روی آوردن بسیار قابل توجه به معادن دور مانده از «دید» بود. ضمیمه شدن کمکهای دولت در خصوص اکتشاف و بهره‌برداری به این استقبال، به رشد محسوس صادرات معدنی کشور منجر شد.

در این دو ساله، وزن بار حمل شده توسط راه آهن ۳۵ درصد و تعداد مسافران حمل شده نیز ۳۵/۴ درصد افزایش نشان داد. «لکوموتیو» واقعاً راه افتاده بود.

آغاز به کار ساختمان سد کرخه، ادامه یافتن عملیات ساختمانی سدهای میان گنگی و زرک سیستان، تهیه نقشه سدهای بمپور، بار، کشف رود، طبرق و درونگرد، خاتمه حفر تونل کوهرنگ، اتمام عملیات راهسازی اصفهان - ازنا و تهران - علیشاه عوض و رباط کریم، شروع ساختمان پل فهلپان، ادامه ریل‌گذاری راه آهن تهران - مشهد و میانه - مراغه و پایان کار راه آهن شاهرود - مشهد و... بخشی دیگر از اقدامات انجام گرفته در دوره دو ساله است.^۴

مصدق در عصر شورانگیز «کار» و دوران سربلندی «وقت»، ارتش را نیز در قلمرو اقتصادی - اجتماعی فعال ساخته بود؛ تسلیحات ارتش به ساختن ماشینهای بافندگی مشغول گردید، «با قبول

^۱ . «انور خامه‌ای». اقتصاد بدون نفت. انتشار ص ۱۴۶ .

^۲ . بیان آماری تحولات اقتصادی اجتماعی ایران صفحات ۱۳۲ و ۱۳۳ . به نقل از اقتصاد بدون نفت.

^۳ . منبع قبلی .

^۴ . «بانک ملی ایران». مجله بانک ملی ایران. سال بیستم و سال بیست و یکم. به نقل از اقتصاد بدون نفت.

سفارش ۲۰۰۰ گاو آهن در کارخانجات ارتش از خروج چهل هزار دلار ارز به خارج خودداری شد»^۱ و «۱۵۰۰ نفر از پرسنل ارتش مأمور شرکت در مبارزه و دفع ملخ شدند»^۲

دوران دو ساله پر افتخار، چنین ادعا می‌کرد که در هیچ دوره‌ای، این حجم از «کار انبوه» در مدت «زمانی کوتاه» صورت نگرفته است. «غرش سنگین» لکوموتیو، با صدائی رسا بر این ادعا صحه می‌گذاشت. لکوموتیو در شرایطی این حجم انبوه را حمل می‌کرد که امپریالیستها، وابستگان به شاه و دربار، جریان راست و حزب توده، نه «چوب»، که «الوار» لای چرخ می‌گذاشتند. اما لکوموتیو تا «دم کودتا» نیز حرکت می‌کرد.

استفاده از بقایای آهن آلات ذوب آهن متروک دوره رضاخان برای پل سازی، تهیه لوازم مورد نیاز برای ریل‌گذاری راه آهن توسط کارگاههای داخلی، ساخت چراغهای خوراک‌پزی و بخاری و... لوله‌کشی آب تهران همزمان با توطئه ارتجاعی - امپریالیستی کودتا نیز جریان داشت. در همین زمان - تیر ۳۲ - شاه در «رامسر» استراحت می‌کرد و «شنا، گردش روی دریا و شکار» برنامه روزانه وی را تشکیل می‌داد.^۳

قبل از آغاز به کار دولت مصدق، پرونده لوله‌کشی آب تهران، «تاریخی» شده بود. برگ اول پرونده با دوران پس از نخستین سفر فرنگ ناصرالدین‌شاه، تاریخ می‌یافت. تا آن که پس از چند دهه «صرف وقت» در دولت کودتائی سید ضیاء برای اجرای لوله‌کشی آب تهران، «تصمیم جدی» گرفته شد. پس از آن از سال ۱۳۰۱، زمان مطابق معمول، «کش» آمد. تا آن که... «در روزهای نهضت ملی کردن نفت، خیابانهای تهران برای لوله‌کشی کنده شد و با سرعت می‌رفت تا تأخیر ۳۰ ساله را جبران کند. اما آب وقتی از طریق لوله به خانه‌ها افتاد، یک ماهی از کودتای ۲۸ مرداد می‌گذشت»^۴

اما جاری شدن نفت از لوله‌های «مسدود» شده، بسیار پر بهاتر از جریان یافتن آب در لوله‌های پایتخت بود. برای این منظور، «سرهنگ نصیری»، «شعبون بی مخ»، «رمضون یخی» و «روسی‌ها»، تاریخ را «فتح» کردند.

^۱ . اطلاعات ۱۳۳۲/۳/۱۶ .

^۲ . اطلاعات ۱۳۳۱/۱/۱۲ .

^۳ . اطلاعات ۱۳۳۲/۴/۷ .

^۴ . «صنعت حمل و نقل». ۱۵۰ سال تأخیر. شماره ۹۹ . ص ۱۰ .

پس از دو سال و سه ماه و ۱۵ روز کار طاقت فرسا نه کسی به شرف ملی نیروی کار کشور درود فرستاد و نه کسی به مصدق، «خسته نباشی» گفت.

اما مساعی و تلاشهای چند سویه امپریالیستها، شاه، اشرف و دربار، مترجمین بی وطن و توده‌ای‌های بالفطره خائن، به مصدق «استراحت» و به ملت تحرک یافته، «پژمردگی» عطا کردند. در این میان، مکی نیز که با وقت کشی مثبت انتهای دوره پانزده تقنینیه، قدمی ملی برداشته بود، برقراری ارتباط بین اشرف و دربار را بعهده گرفته و در «دود دادن وقت ملی»، سهمیم گردید. به مصدق خسته در حالی «استراحت» داده شد که نه یک ریال و نه یک دلار هزینه بر «دوش کشور» نگذاشته بود:

«اینجانب نه دیناری حقوق گرفتم و نه از ارز دولتی استفاده نمودم و خرج سفر و تمام مخارج پذیرائی دستگاه نخست وزیری و محافظین خود را هم پرداختم...»^۱

اما چه سود که در سکوت سنگین روزهای پس از کودتا، تنها «شاپرکها» آنها با «پیچ پیچ»، امکان لب گشودن برای نخستین داشتند.

در این سیاهه تاریخ یک نکته نیز نهفته بود: مصدق علیرغم ایجاد خود باوری ملی، تحرک بخشیدن به دوره، استیفای حقوق ملی و... به «زاهدی»، به «دربار»، به «مزد بگیران امپریالیستها»، به «مترجمین وابسته‌گرا»، به «بقائی و زحمتکشان»، به «کانون افسران بازنشسته» و... به دهها «کانون توطئه»، «فرصت» تحریم و فعالیت داده بود.

به هر روی در ساعت ۳ بعدازظهر ۳۰ آذر ۱۳۳۲، «دادرسان» دادگاه مصدق برای اعلام رأی وارد شور شدند و همان ساعت در همان روز، «دنيس رایت» کاردار جدید انگلستان نیز وارد تهران گردید.^۲ انگلیسی، کماکان «وقت‌شناس» بود.

هشت روز بعد مجله فردوسی، عکس درب ورودی سفارت انگلستان و پرچم آن کشور را چاپ و دو مصراع زیر را به عنوان شعر هفته، درج کرد:

^۱. خاطرات و تألمات دکتر مصدق. ص ۲۸۲.
^۲. «جلیل بزرگمهر». دکتر محمد مصدق در دادگاه تجدید نظر نظامی. انتشار. ص ۱۵.

روزی که بر من و تو وزد باد مهرگان

آنگه شود پدید که مرد و نامرد کیست

به این ترتیب باز ملت «از تنهائی درآمد». باز: خارجی، سرور و طراح و فکور و مدیر و باز: ایرانی، موجود دست پائین و عمله.

و باز... شرایط «بی پدر و مادر»، در زَرورق «مصالح ملی» مصدق را به تبعید فرستاد. «مصالح ملی»، قائم مقام را به «باغ گلستان»، امیرکبیر را به «حمام» و مصدق را به «احمد آباد» روانه کرد.

گفتم تونه «وقت» سمرت بود چنین زود

گفتا که مگر مصلحت «وقت» در این بود

پس از آن، دولت کودتا به شدت به تکاپو افتاد تا شیرهای بسته نفت به روی تشنگان باز شود. «خیلی طول نکشید» که با انعقاد قرارداد کنسرسیوم، «وقت ملی» و دستاوردهای نهضت به «نفت» فروخته شد. در این «عقد»، هفت خواهر نفتی، خود به «خواستگاری» آمده بودند. در پی این تحولات بسیار «سریع»، نفت در اقتصاد ایران صاحب موقعیتی ویژه گردید. نفت که بر حسب شرایط خاص دوره دو ساله، حداقل نقش را در مجموعه اقتصاد کشور ایفا می کرد، بدنبال بهره‌برداری مجدد و آغاز مرحله نوین سیاسی، رفته رفته به نقطه اتکاء اصلی اقتصاد تبدیل شد.

در فاصله دوره هشت ساله ۴۱-۱۳۳۳، سهم بخش نفت در تولید ناخالص داخلی، افزایشی محسوس نشان داد، بنحوی که این سهم در سال ۱۳۴۱ به ۴۵/۲ درصد بالغ گردید.^۱ حال آن که این نسبت در ابتدای سال ۱۳۳۳ بسیار ناچیز بود. (به قیمت ثابت سال ۱۳۵۳).

به موازات این روند، بخش غیر مولّد «خدمات» نیز بال و پر گرفت. سهم این بخش غیر تولیدی در تولید ناخالص داخلی سال ۱۳۴۱، ۲۷ درصد رقم می خورد.^۲ (به قیمت ثابت سال ۱۳۵۳)

به این ترتیب در سال یاد شده سهم این دو بخش در تولید ناخالص داخلی مجموعاً از ۷۲ درصد نیز تجاوز می نمود که این به مفهوم تضعیف محسوس «عنصر تولید» در اقتصاد ایران بود.

^۱. «بانک مرکزی ایران». حسابهای ملی ایران ۵۶-۱۳۳۸. ص ۱۱۴.

^۲. «سازمان برنامه و بودجه». دفتر اقتصاد کلان. مجموعه اطلاعاتی شاخصهای اقتصادی. ص ۲۹.

کشاورزی ایران قربانی بزرگ روند اقتصادی پس از کودتا بود. دیگر بخش‌های تولیدی نیز همچنان «کوتوله» باقی مانده بودند. در سال ۴۱، سهم کشاورزی در تولید ناخالص داخلی ۱۹/۸، سهم صنعت ۵/۴، سهم ساختمان ۲/۸ و سهم معدن ۰/۴ درصد ثبت شده است.

به عبارتی در این دوره (۴۱-۱۳۳۳) «وقت اقتصاد ملی» به رشد محسوس بخش‌های نفت و خدمات گذشت. تضعیف تولید به منزله انتخاب گریزناپذیر «مصرف بود». دولت کودتا در همان ابتدا با انتشار لیست طویل اقلام مجاز وارداتی، بر طبل مصرف کوبید.

در حالی که تلاشهای مجدانه دولت مصدق به برقراری موازنه مثبت در بازرگانی خارجی کشور در سالهای ۳۱ و ۳۲ انجامیده و «صرفه‌جویی ملی» را به عنوان یک ارزش به ثبت رسانده بود، تشویق میل به مصرف فضای اقتصاد ملی را دگرگونه ساخت.

به این ترتیب، «چوبه تراز» سیاست خارجی مشهور به «موازنه منفی» مصدق در هم آغوشی با امریکائیها سرنگون شد و چوبه تراز مثبت بازرگانی خارجی وی نیز با هجوم جریان واردات، شکست. پس از کودتا اصل بر آن بود تا همه دستاوردهای دوران نهضت ملی به باد داده شود. از این رو همه وقت ملی این دوران، آگاهانه به «هدر» تقدیم شد.

همزمان با آن که نفت و خدمات، جای تولید را تنگ کرده و مصرف به جای صرفه‌جویی ملی می‌نشست، «لمپنیسم» نیز جانشین فضای سیاسی قبل از کودتا گردید.

فعال شدن «مهوش» به رو سن، تحرک یافتن «لاله‌زار»، افزایش تعداد کافه‌های «ساز زن ضربی»، واردات افزونتر فیلمهای خارجی، به روی پرده رفتن «گنج قارون»، رشد تولید «عرقیات»، جا دادن «جانی دالر» و نمایشنامه‌های صد تا یه غاز در جعبه رادیو و... همه برای آن بود تا هم فضا «تغییر» کند و هم «وقت» مردم «خالی» نماند.

مطبوعات دوره نیز کمک کار رواج لمپنیسم بودند؛

«دختران ترشیده چه جور سیزده را به در می‌کنند؟»

«نمایشنامه سیزده به در و رفتن سوسول و فی فی به صحرا».

«یک قطعه مهیج به نام حاجی فیروز».

«وکیلی که ۱۰ لیوان آب خورد تا نطق کند.»

«چند شوخی از رجال که همه آن را نقل خواهند کرد.»

عبارات فوق، فهرست مطالب اصلی مجله «سپید و سیاه در فروردین ماه سال ۱۳۳۲ است، و سپید و سیاه نشریه «روشنفکری» دوره بود و نه «کوچه بازاری».

پس از کودتا همه چیز به شوخی و مسخره می‌گذشت جز غارت نفت، سرکوب و وابستگی که بسیار جدی جریان داشت.

از فردای کودتا تا سال ۴۱ به همین منوال، زمان به دیواره گور بوسه می‌زد. تا آن که در آستانه دهه ۱۹۶۰ میلادی، فضای بین-المللی تغییر کرد. زمامداران «دموکرات» ایالات متحده امریکا به نمایندگی «جان. اف. کندی» با تئوریزه کردن دکترین «رفرم»، در این زمان بر آن شده بودند تا اصلاحاتی چند در کشورهای اقماری پدید آورند. از این رو رفرم، توصیه تاریخی کندی به کشورهای پیرامونی امریکا برای واکسینه شدن در برابر تحولات رادیکال و انقلابی بود.

پس از آن که مدتی «وقت» صرف شد تا شاه به این ضرورت پی ببرد، سرانجام با علم کردن علی امینی و مسافرت «لیندون جانسون» معاون کندی به ایران، وی در قبال لزوم انجام اصلاحات، توجیه گردید. لذا چنین بنا شد که از این پس ایران به دوره جدیدی وارد شود و لذا رژیم، ساز اصلاحات و دگرگونی و انقلاب، کوک کرد.

«الغاء نظام ارباب و رعیتی»، «انقلاب اداری»، «آزادی زنان» و «برپائی سپاه دانش و ترویج و بهداشت»، گل واژه‌های سرود تحرک در این دوره بودند.

اما پس از آن که سالهائی چند به دمیدن در بوق و کرنا و برپائی شانتاژ و ارائه بیلان کار و آمار باسوادان و تقسیم اراضی گذشت، نتایجی چند حاصل گردید؛

سهم بخش کشاورزی در تولید ناخالص داخلی بگونه‌ای محسوس تقلیل یافت، جریان مهاجرت‌های از روستا به شهر آغاز شد و خیل روستائیان، به زیارت شهرهای بزرگ بخصوص پایتخت شاه‌نشین آمدند و با یک رادیو ضبط دستی، در میدان مجسمه و میدان فوزیه، «آفتاب‌نشین» گردیدند، بخش خدمات به یارکشی وسیع‌تر پرداخت، آمار واردات بالا رفت و بالاخره مقادیر معتناهی «شپش» در موهای روستائیان، با «اکسیر» د.د.ت، کشته شد.

انقلاب اداری و تحرک اقتصادی و تسریع در انجام امور و نظم و نسق یافتن اقدامات اجرائی نیز به جای خود.

منوچهر آزمون از جمله عناصر نظریه پرداز و تئوریک رژیم که دارای سوابق «توده‌ای» نیز بوده و توأب به حساب می‌آمد، پنج سال پس از آغاز انقلاب اداری و تحرک اجرائی و نظام یافتن ناشی از آن، چنین می‌نویسد:

«... اکنون سالهاست در این کشور ملاحظه می‌کنید از یک طرف خیابانها را اسفالت می‌کنند، از طرف دیگر آنها را برای مجرای برق، آب، تلفن و این اواخر برای گاز، گودبرداری می‌کنند.

پیاده روها و معابر خصوصی، به زور قانون و بوسیله سکنه شهرها، مسطح و اسفالتی می‌شوند ولی هنوز مصالح ساختمانی به کار برده شده، خشک نشده، عده‌ای می‌رسند و با وسایل مکانیکی و غیر مکانیکی به نمایندگی از جانب یکی از سازمان‌های دولتی آن را زیر و رو می‌کنند و این خرابه‌ها مدتها می‌مانند تا باز سر و کله مأموران پیدا شود و به نام قانون، تجدید بنای آنها را به سکنه تحمیل کنند.

این فقط یک نمونه کوچک است. نمونه‌ای که از فرط تکرار جنبه کاملاً طبیعی و منطقی پیدا کرده است و ای کاش که این آنارشیسم به همین خیابان ساختن و خیابان کندن و یا در حد این، محدود می‌شد زیرا جبران خسارت ناشی از آن قابل تحمل است.^۱

همزمان با گلایه آزمون از هرج و مرج و آنارشی اجرائی، جشن تاجگذاری برپا بود که خود به منزله «آتیه‌دار» کردن ملت و توجه استراتژیک و آمادگی استقبال از «آینده» تلقی می‌شد.

از این زمان - ۱۳۴۶ تا آغاز دهه ۱۳۵۰، سهم بخش کشاورزی در تولید ناخالص داخلی مجدداً تقلیل یافته و به ۱۰/۸ درصد رسید. سهم بخش صنعت نیز با رشدی بسیار بطئی از ۵/۹ درصد در سال ۴۶ به ۶/۲ درصد در سال ۵۰ بالغ گردید. سهم بخش معدن نیز در همان سطح ۰/۶ درصد

^۱. «منوچهر آزمون». نوشته‌های دیروز. چاپ رنگین. ص ۸۵.

باقی ماند. اما در عوض سهم نفت به ۵۴/۳ درصد^۱ افزایش یافته و بخش خدمات نیز مکان ویژه خود را داشت.

لذا عنصر «تولید» باز هم ضعیف‌تر شده بود. از سوئی در همین فاصله، واردات کالاهای مصرفی کشور از ۱۵۰ میلیون دلار در سال ۴۶ به ۲۴۱/۷ میلیون دلار در سال ۵۰،^۲ ارتقاء یافت. لذا پروسه فزاینده مصرف همچنان جریان داشت.

در همین «مدت زمان»، خاصه در دو ساله آخر آن (۴۸-۵۰) بخش مهمی از توان تدارکاتی و اجرایی کشور به برپائی جشنهای افسانه‌ای دو هزار و پانصدمین سال استقرار شاهنشاهی در ایران، اختصاص یافته بود. در این مسیر، کارها «سریع» پیش می‌رفت، مضاف بر آن که در ماههای نزدیک به زمان برگزاری مراسم، دکوراتورهای ایتالیائی و طراحان، مزون داران و سفره چینان فرانسوی نیز به کارها «سرعت» می‌دادند.

رژیم شاه که با گذشت هجده سال از کودتای ضد ملی، «هیچ» دستاوردی برای ارائه نداشت، به «عمق تاریخ» پناه آورده بود تا سمبلهای تمدن باستانی را به عنوان «دارائیهای روز» جا بزند. هنگامی که تمایلات ناسیونالیستی ارتجاعی به هزینه بخش نفت پایان یافت و جشن و چراغان نیز برچیده شد، باز روندهای قبلی پا بر جا بود؛ سکون، سکوت، سرکوب و مصرف.

دو سه سال بعد، باز جشن برپا شد. این بار «جشن نفت». هنگامی که بهای نفت در سالهای ۴-۱۹۷۳ در بازارهای بین‌المللی به میزان ۴ برابر افزایش یافت، رژیم به زعم خود «موتور پرواز» روشن کرد. برنامه عمرانی پنجم که برای دوره زمانی ۵۶-۱۳۵۲ طراحی گردیده بود در سال اول اجرای خود، به کنار نهاده شد و برنامه «تجدید نظر شده» جانشین آن گردید.

زمانی که به برکت درآمدهای اضافه شده، حجم همه فعالیتها به روی کاغذ برنامه تجدید نظر شده، بی هیچ ضابطه و قاعده‌ای و صرفاً به ضرب منابع مالی، یکباره افزایش یافت، آغاز «جهش بزرگ» اعلام گردید.

^۱. «بانک مرکزی ایران». حسابهای ملی ایران ۵۶-۱۳۳۸. ص ۱۱۴.

^۲. بانک مرکزی ایران». گزارش اقتصادی و ترازنامه سالهای ۱۳۴۶ و ۱۳۵۰.

در پی تحولات بازار در سالهای ۷۴-۱۹۷۳، تولید ناخالص داخلی سرانه ایران از ۷۳ هزار ریال در سال ۵۰ به ۱۱۳ هزار ریال در سال ۵۶ افزایش پیدا کرد و درآمد سرانه کشور نیز از ۴۲ هزار ریال در سال ۵۰ به ۱۱۰ هزار ریال در سال ۵۶ رسید.^۱ (به قیمت‌های ثابت سال ۱۳۵۳)

در این حال سهم نفت در کل عایدات ارزی کشور در سال ۵۳ به مرز ۹۰ درصد رسید و در طول دوره ۵۶-۱۳۵۳ درآمد نفت و گاز ۷۸/۴ درصد درآمدهای عمومی دولت را تشکیل داد.^۲

در انتهای دوره - ۱۳۵۶ - سهم بخش کشاورزی در تولید ناخالص داخلی به ۸/۷ درصد کاهش یافت. سهم صنعت نیز ۸/۷ درصد، سهم معدن ۰/۹ درصد رقم خورد. در مقابل، سهم نفت به ۳۶/۴ درصد و سهم خدمات به سطح بی سابقه ۴۴ درصد رسید.^۳

از اینرو چنانچه دو بخش نفت و خدمات را از فعالیتهای دوره مستثنی نمائیم، این دوره نه در حوزه ریالی و نه در حوزه ارزی، حرف چندان برای ارائه ندارد.

ارتقاء تولید ناخالص سرانه به مرز ۱۱۳ هزار ریال در سال ۵۶ و افزایش درآمد سرانه به سطح ۱۱۰ هزار ریال در همین سال، حاصل رشد شگرف فعالیتهای تولیدی در فاصله زمانی ۵۶-۱۳۵۲ نبود بلکه عمدتاً با افزایش بهای نفت ارتباط می‌یافت. به عبارت ساده‌تر، هنگامی که دریافت ارز حاصل از صادرات نفت از ۴/۸ میلیارد دلار در سال ۵۲ به ۱۸/۵ میلیارد دلار در سال ۵۳ (بیش از ۴ برابر) رسید و درآمد اضافی، به سرهای موجود در کشور تقسیم شد، «درآمد سرانه» افزایش نشان داد.

اما در همین دوره، رشد مصرف بسیار سریع‌تر از رشد تولید و حتی تولید آمیخته به نفت و خدمات بود. در حالی که واردات کشور در سال ۱۳۵۲، در سطح ۳/۷ میلیارد دلار قرار داشت، در سال ۱۳۵۶ به ۱۴/۶ میلیارد دلار، بالغ گردید.^۴ در این میان، ارزش واردات کالاهای مصرفی از ۵۵۷ میلیون دلار در سال ۵۲ به ۲/۷ میلیارد دلار در سال ۵۶ رسید.

جدا از حصول بی سابقه‌ترین میزان امکانات مالی تاریخ اقتصادی کشور در سال ۵۳، یک رخداد تاریخی دیگر نیز در همین سال بوقوع پیوست.

^۱ «سازمان برنامه و بودجه». مجموعه اطلاعاتی شاخصهای اقتصادی. ص ۷.

^۲ «بانک مرکزی ایران». بررسی تحولات اقتصادی کشور بعد از انقلاب. ص ۲۸۷.

^۳ «بانک مرکزی ایران». حسابهای ملی ایران. ص ۱۱۴ و ۱۱۵.

^۴ بانک مرکزی ایران. بررسی تحولات اقتصادی کشور بعد از انقلاب. ص ۳۶۵.

در انتهای سال ۱۳۵۳ رژیم با جمع کردن بساط احزاب سنتی و اعلام موجودیت حزب تازه تأسیس رستاخیز، در صدد نو کردن تشکیلات خود برآمد.

دستیابی به امکانات بی سابقه مالی و نو کردن تشکیلات دو اهرم اصلی رژیم برای ابراز ادعای «تحول بزرگ» به حساب می‌آمدند. از اینرو با بهره‌گیری از این دو امکان، منطقاً می‌باید حداکثر استفاده و یا استفاده مطلوب از «عامل زمان» به عمل می‌آمد.

بنا به اظهارات مکرر مسئولین، پول و تشکیلات این امکان را فراهم نموده بود تا در «مدت زمانی کوتاه»، تحرک و تحولی اساسی در صحنه اقتصادی - اجتماعی کشور به وجود آید.

لذا پس از تأسیس حزب «فراگیر» که همگان «مجبور» به عضویت در آن بودند، مکرراً از «انضباط آهنین»^۱ و «اقدام جمعی و گروهی تحت انضباط دموکراتیک حزبی»^۲، بحث در میان بود.

بنیانگذار و گردانندگان حزب چنین نظر می‌دادند که با امکان جدید تشکیلاتی، می‌توان به شرایط «تکان» داده و کارآئی‌های اجرائی - اداری و حرکت سنگین اقتصادی - اجتماعی را بر طرف ساخت. در همین راستا، در «مرامنامه» حزب، عباراتی این چنین، گنجانده شده بود:

«در جامعه امروز ایران، مشارکت مردم در امور اجتماعی از راه نیرومند ساختن انجمنها و شوراهای و مؤسسات انتخابی، پرورش وجدان کار و روحیه انضباط اجتماعی در خدمت و قبول مسئولیتهائی که هر ایرانی در تحقق هدفهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی میهن خویش باید به عهده بگیرد، از عوامل عمده پیشرفت و رشد ملی محسوب می‌شود.»^۳

اکنون با «پول» و «تشکیلات»، دوره «کار و تحرک ملی» فرا رسیده بود. «وقت وقت کار بود.» حال بدون آن که به «تجمع نزدیک به ۵۰ درصد نیروی کار فعال کشور در بخش غیر تولیدی خدمات»، حساسیتی نشان داده و شراکت آنها را در «تولید ملی» مورد سؤال قرار دهیم، به جامعه رو به «تحول» و در حال «تولید»، نظر افکنیم؛

^۱ . روزنامه رستاخیز. سر مقاله انضباط آهنین شرط اساسی پیشرفت برنامه‌های حزبی». ۱۳۵۴/۸/۵.

^۲ . روزنامه رستاخیز. سر مقاله راه آینده. ۱۳۵۴/۲/۱۷.

^۳ . «حزب رستاخیز». مرامنامه. ۱۳۵۴.

«ساعت ۱۰ صبح در خیابان‌ها چه می‌کنید؟»^۱

ارگان «حزب کار» با طرح چنین سؤالی در مرداد ماه سال ۵۴، چنین می‌نویسد که «خیابان گردی در تهران رواج یافته است.» در این حال بدین گونه آمار ارائه می‌دارد که: «۲۷ درصد کسانی که در ساعات اداری در خیابانها پرسه می‌زنند، کارمندان ادارات و شرکتها هستند» و پس از آن مدعی می‌شود که:

«بیکاره‌ها کمتر از دیگر گروههای اجتماعی در ساعات اداری در خیابانهای تهران دیده می‌شوند.»

چندی بعد، قلم زنان حزبی ندا می‌دهند که «بیکاری و وقت‌گذرانیهای بیهوده، از کار افتادگی فکری می‌آورد.»^۲

در همین زمان «در تهران حدود ۱۵ هزار نفر به کار خرید و فروش اتومبیلهای دست دوم مشغولند»^۳، «هر روز بیش از ۲۰۰ اتومبیل خارجی بوسیله مسافران ایرانی وارد کشور شده» و «خرید اتومبیل از اروپا، کار دوم ایرانیان شده است.»^۴ همچنین «در حدود ۸۰۰۰ ماشین پا در تهران کار می‌کنند» و «ماشین پائی در تهران سرقفلی داشته و میزان این سرقفلی به ۱۰ هزار تومان می‌رسد.»^۵

از دیگر سو، «بیش از ۳ هزار فالگیر قهوه و ورق در تهران، جیب مردم را خالی کرده» و به تازگی «فال چای» نیز رواج یافته است.^۶

علاوه بر اینها، در پایتخت «کشور کار»، «قلیان به رستورانهای مدرن راه یافته»^۷ است که خود شاخصی عمده از «تحرك و تحول» و استفاده از «وقت» محسوب می‌گردد.

^۱ . روزنامه رستاخیز. ۱۳۵۴/۵/۹.

^۲ . روزنامه رستاخیز. ۱۳۵۴/۵/۳۰.

^۳ . روزنامه رستاخیز. ۱۳۵۴/۴/۲۱.

^۴ . روزنامه رستاخیز. ۱۳۵۵/۷/۱۵.

^۵ . روزنامه رستاخیز. ۱۳۵۴/۳/۲۵.

^۶ . روزنامه رستاخیز. ۱۳۵۵/۸/۱.

^۷ . روزنامه رستاخیز. ۱۳۵۴/۷/۹.

همزمان با این تحركات و تحولات، خبر «ورود ۲ میلیون رأس گوسفند از خارج»^۱ اعلام می‌گردد که این نیز نشان از «عنصر تولید» دارد.

این مجموعه از تحول و تولید ملی سبب شد تا جمشید آموزگار رهبر جناح ترقیخواه حزب، خطاب به نمایندگان مجلس شورا، این گونه عنوان نماید که:

«برخی‌ها را تصور بر این است که ثروت اخیر ایران، باد آورده است و به هر ترتیبی می‌توان آن را خرج کرد. این روحیه موجب بی‌توجهی به سازندگی اجتماعی است.»^۲

وی در ادامه این تذکر، نسبت به «عادت کردن به کار دستجمعی»، تأکید می‌ورزد.

اما در دوره تأکید بر کار دستجمعی، «هر جا وارد می‌شود بساط پهن است.»^۳ روزنامه حزب تحت تیترو هر جا وارد می‌شود بساط پهن است، به نقل از دکتر صبا از شرکت‌کنندگان در «میزگرد اعتیاد رستاخیز» چنین درج می‌نماید که به تعداد معتادین کشور، سال به سال اضافه می‌شود. مدتی بعد در گزارشی دیگر با عنوان «اعتیاد جوانها را نشانه گرفته است»، به «جوانگرایی» در جامعه معتادین، اشاره می‌آید: «در استان فارس میانگین سنی معتدانی که در سال ۱۳۴۹ برای ترک اعتیاد مراجعه کرده‌اند ۳۳ سال بوده است، اما در سال گذشته - ۱۳۵۴ - میانگین سنی آنان به ۲۸ سال کاهش یافته است.»^۴

اما همه جامعه که بیکار، ولگرد، ماشین‌پا، دلال، فالگیر و قلیان‌کش نیستند، تولید هم جریان دارد. بخش ساختمان با مکانیسم «ب ساز و بفروش»ی از جمله بخش‌های فعال از سال ۱۳۵۴ به بعد بود و آپارتمان و مجموعه سازی از رشد محسوسی برخوردار شد. در این میان «تولیدکنندگان» ساز و بفروش، به سرعت از «درآمدهای اضافه شده» بخش نفت، سهم می‌گرفتند. «استاد احمد بساز و بفروش» خطاب به گزارشگر ارگان حزب، این گونه عنوان می‌دارد که: «قبول دارم که طرز کار ما انسانی نیست ولی پول در آوردن انسانیت سرش نمی‌شود. وقتی در برابر همین خانه‌های به اصطلاح

^۱ . روزنامه رستاخیز. ۱۳۵۴/۴/۲۵.

^۲ . روزنامه رستاخیز. ۱۳۵۴/۴/۲۶.

^۳ . روزنامه رستاخیز. ۱۳۵۴/۲/۷.

^۴ . روزنامه رستاخیز. ۱۳۵۵/۶/۲۷.

پوشالی، متقاضیان عجولی قرار دارند، طبیعی است که ما، در کار خود چندان به محکم کاری توجه نمی‌کنیم.»^۱

پس؛ هم تولید و هم سرعت.

سرعت انجام کار که از «مزیت‌های» بخش خصوصی بوده و «استاد احمد بساز و بفروش» نیز بر آن تأکید می‌ورزد، در فعالیتهای دولتی «دوران کار»، غایب اصلی است؛

«یکسال در انتظار ۴۰ متر اسفالت»^۲

یک گزارش ژورنالیستی تحت تیتر بالا، چنین حکایت می‌کند که پس از آن که شهرداری ناحیه ۹ تهران در ضلع جنوبی خیابان آریامهر، با «بولدوزر» بخشی از خیابان را زیر و رو کرده است، با گذشت یک سال از «اجرای طرح»، عملیات نیمه کاره رها شده و گرد و خاک و اشغال ناشی از آن، مزاحم عابرین و ساکنین می‌باشد. جای توضیح است که «پروژه» یاد شده تنها ۱۰ متر عرض و ۵۰ متر طول داشته است.

در همین شرایط، شاه در سخنانی خود در تبریز، «تمام ایران را یک کارگاه کار و کوشش و غلیان احساسات ملی می‌خواند.»

هنگامی که با افزایش یکباره درآمدهای نفتی، در برنامه عمرانی پنجم تجدید نظر به عمل آمد، مسئولین نظام «سرعت در توسعه» را یک اصل اساسی برشمرده و مکرراً در قبال آن مانور می‌دادند.

در مباحث «اقتصاد توسعه» در ارزیابی میزان سرعت توسعه در هر جامعه، جدا از نرم‌های آموزشی، بهداشتی، تعداد سرپناهها و... به شاخصهائی چند از جمله نحوه و میزان خدمات پستی، استفاده از تلفن، کارائی ترافیک و مجموعاً به «امکانات سرعت بخش»، توجهی خاص مبذول می‌شود. بدین روی به طور منطقی، هنگامی که «سرعت در توسعه» اصلی اساسی قلمداد می‌گردید، شتاب حرکت در بخش‌های مختلف نیز می‌باید متناسب با آن تنظیم شده و خاصه از امکانات سرعت بخش، استفاده‌ای مطلوب به عمل می‌آمد.

^۱. روزنامه رستاخیز. ۱۳۵۵/۷/۱۴.

^۲. روزنامه رستاخیز. ۱۳۵۴/۴/۱۹.

دو سال پس از اجرای برنامه «توسعه سریع»، در پایتخت به هر ۲۸۰۰ شهروند، تنها یک تلفن عمومی می‌رسید. به عبارتی دیگر در تمام پهنه پایتخت تنها ۱۴۰۰ تلفن عمومی موجود بود. به گزارش مطبوعات ۳۵ درصد تلفنهای عمومی «به کلی خراب»، ۲۷ درصد «پول را گرفته و پس نمی‌دهند»، ۲۵ درصد «نامطمئن» و تنها ۱۳ درصد تلفنهای عمومی، «قابل استفاده» اند.^۱

بنا به همین گزارشات، «ضربات مشت و لگد استفاده‌کنندگان از تلفنهای عمومی» نه تنها کار راه نمی‌اندازد بلکه مجموعاً «وقت بیشتری را تلف می‌کند».

در همان معابری که این امکانات ارتباطی کارآ، نصب شده است، راه‌بندان مشکل‌روز بوده و جدا از ایجاد تأخیر که به امری عادی تبدیل گردیده، راه خدمات «اضطراری» را نیز مسدود می‌کند؛

« - چه چیزی مشکل کار شماست.»

حسن ایلخانی مأمور آتش‌نشانی - ترافیک. بارها که آتش‌سوزی به شدت ادامه داشته و ما که می‌بایست خیلی زود خود را به محل حادثه می‌رساندیم برای لحظات زیادی آژیر زنان در راه‌بندان خیابان به انتظار ایستاده‌ایم.

پس با این وضع در هم ترافیک و شلوغی خیابانها مثل این که دیگر احتیاجی به وجود ما برای جلوگیری از آتش‌سوزی نیست. چون تا ما بخواهیم به خود بجنیم، آتش‌کار خود را کرده است و دیگر خاکستری از آن باقی مانده است.

به قول یکی از دوستان اگر پیاده به محل حادثه برویم بهتر است.^۲

در همین حال، اتومبیل‌های خارجی وقفه‌ناپذیر و «بسرعت» از مرزهای کشور وارد می‌شدند. به گفته رئیس اداره شماره‌گذاری، «روزی ۵۰۰ اتومبیل در تهران نمره می‌شد»^۳ از سوئی اینطور هدف‌گذاری شده بود که تا سال ۱۳۵۹ تولید اتومبیل پیکان به ۵۰۰ هزار دستگاه در سال افزایش یابد.

جدا از پیکان که سمبل پیشرفت ایرانی و عروس صنایع به حساب می‌آمد، اتومبیل‌های شورلت، بیوک، کادیلاک و رنو نیز پس از سال ۵۳ - سال افزایش درآمد نفت - در ایران مونتاژ شده و به

^۱. رستاخیز ۱۳۵۴/۳/۱۴.

^۲. رستاخیز ۱۳۵۵/۷/۱۴.

^۳. رستاخیز ۱۳۵۶/۱۱/۱۷.

«پارکینک عمومی تهران» افزوده می‌گردیدند. علاوه بر آنها اونجرهای انگلیسی - هیلنی - نیز از کشتی‌ها بارگیری شده و به سمت پایتخت می‌آمدند.

در این دوران، در تهران روزانه حدود ۱۰ میلیون مسافر درون شهری، رفت و آمد می‌کردند. اما به گزارش ارگان حزب «فقط ۱/۴ اتوبوسهای شرکت واحد در حمل مسافریین مشارکت داشتند»، آنها «نه با برنامه‌ریزی زمان‌بندی شده و معقول که به گونهٔ تاخت و تاز جمعی در خیابانها»^۱

در این سالها تحت فشارهای ترافیکی. «سرعت حرکت اتوبوسها از ۳۵ کیلومتر در ساعت به ۱۰ کیلومتر رسیده بود»^۲

نتیجه آن که، «کارتها قرمز می‌خورد». از اینرو «۳۴ هزار کارمند و کارگر به سبب دیر رسیدن به محل کار، هر روز ۲/۵ میلیون ریال جریمه می‌دادند»^۳

برای پرهیز از «اتلاف وقت» در ترافیک «پر بار»، استفاده از «امکان سرعت بخشی» پست نیز خود یک راه حل به حساب می‌آمد؛

«چنگیز الماسپور ۳۳ ساله کارمند یکی از بان‌کها:

سال قبل برادرم پرویز می‌خواست عروسی کند. یک ماه وقت داشتیم که کارت‌ها را توزیع کنیم. اما برادرم پرویز که تازه از اروپا بازگشته بود اصرار می‌کرد که کارت‌ها را بوسیله «پست» برای دعوت شدگان بفرستیم و چون داماد او بود ناچار به خواست او رفتار کردیم و نتیجه‌اش این شد که نه تنها نیمی از مهمانان به علت نرسیدن کارت، به مجلس عروسی نیامدند بلکه با کلی متلک و بد و بیراه از خانواده ما قهر کردند و جالب‌تر از همه این که، آخرین کارت عروسی برادرم که در آبان‌ماه سال گذشته پست شده بود، یک ماه قبل به مقصد رسید. (۹ ماه بعد از عروسی)^۴

در عصر رشد پرشتاب و توسعه سریع، شانس بزرگ آن بود که خواستگاری از طریق «مکاتبه» انجام نگرفت و عاقد بوسیله «پست» دعوت نگردید.

^۱ . روزنامه رستاخیز ۱۳۵۴/۷/۲ .

^۲ . روزنامه رستاخیز ۱۳۵۶/۱۱/۱۵ .

^۳ . روزنامه رستاخیز ۱۳۵۴/۳/۱۹ .

^۴ . روزنامه رستاخیز ۱۳۵۴/۶/۲۵ .

با این سرعت دستگاه پیام رسان، تبریک سال نو نیز در «فصل انگور» عرض می‌شد:

«مهندس نکوئی رئیس یکی از سازمان‌های صنعتی اصفهان:

... ۳۶ کارت تبریکی که پیس از عید برای من پست شده است، سه روز پیش
-۱۳۵۴/۶/۲۶- یکجا بدست من رسید.»

اما «براساس مدارک موجود، یک نامه شهری فاصله بین خیابانهای جم تا شاهرضا را که بیش از ۶ کیلومتر نیست، ۰ روز طی کرده است. یعنی در هر روز این نامه حدود ۶۶۶ متر راه پیموده است تا از فرستنده، بدست گیرنده برسد.»^۱

اما ... همه اینها برای آن بود تا «لاک پشت» در طبیعت شرمندۀ نشود، سر در لاک افسردگی نبرد و احصای سربلندی نماید. و گر نه از شاخصهای سرعت سنج مباحث توسعه، که دغدغهای نیست.

در این شرایط، گفته احمدعلی احمدی وزیر کشاورزی و عمران روستائی رژیم که «مسئولان کشاورزی باید روزی ۱۳ ساعت کار کنند»^۲، یک «قصار بشدت مسخره» بنظر می‌رسید.

مدتی قبل از وزیر، نخست وزیر واقعیت دوره را، عریان بیان کرده بود:

«هر جا که با کمبود کالاهای مصرفی روبرو شویم، از طریق تسهیلات وارداتی فراهم می‌کنیم.»^۳

اکنون همه چیز با «نفت» خریداری می‌شد. توهم آن بود که زمان هم، «باج خور» نفت می‌گردد.

در این حال، ذائقه‌ها نیز نفتی شده بود:

«از آنتروکت آلپاریزین بیشتر لذت می‌برید یا حلیم بادنجان»^۴

^۱. رستاخیز ۱۳۵۴/۶/۲۵.

^۲. رستاخیز ۱۳۵۶/۱۱/۱۵.

^۳. «امیرعباس هویدا». رستاخیز ۱۳۵۴/۵/۲.

^۴. رستاخیز ۵۵/۷/۲۸.

بعد از افزایش بهای نفت و شروع پروسه «توسعه سریع»، آژانسهای تلفنی نیز در کنار تاکسی تلفنی برای سرعت دادن به گردش کارها، در تهران و برخی شهرهای بزرگ به کار افتادند.

تاکسی تلفنی و آژانس سرویس دهنده، از جمله امکانات سرعت دهنده و صرفه‌جویی کننده در وقت، در جوامع صنعتی محسوب می‌شوند. در این جوامع علیرغم آن که وسائل نقلیه عمومی، همه را «سر وقت» به مقصد می‌رسانند، معه‌ذا در شرایط ویژه که زمان، «ارزشمندترین» کالا است، از آژانس استفاده می‌شود. اما در ایران و در کشاکش «سرعت» تحولات آن؛

«مشتریان دائمی آژانسها»

مشتریان دائمی آژانسها را خانم‌های مرقه تشکیل می‌دهند. آنها ترجیح می‌دهند با یک اتومبیل دست بالا به کارشان برسند. به عنوان نمونه خانمی یک اتومبیل را ساعتی ۳۵ تومان (معادل نیمی از حقوق روزانه یک کارمند) اجاره می‌کند. اول سری به آرایشگاه می‌زند. در مدت دو سه ساعتی که خانم در آرایشگاه نشسته است، اتومبیل کرایه‌ای، بیرون از آرایشگاه توقف می‌کند و راننده ترجیح می‌دهد دو سه ساعتی پشت فرمان، چرتی بزند.

پس از آرایشگاه، رفتن به مزون و بوتیک و پرو شروع می‌شود و بالاخره برای انجام دو یا سه کار، روزانه مبلغی حدود دو دویست تا دو بیست و پنجاه تومان بابت کرایه ماشین پرداخت می‌شود.^۱

جدا از آژانس، قوطیهای «قیمه بادنجان» و «قورمه سبزی» و انواع کنسروها و سبزیهای پاک کرده و غذاهای آماده به طبخ و... نیز برای کمک به «صرفه‌جویی در وقت»، رژه می‌رفتند.

در این دوران به برکت نفت، همه امکانات سرعت بخش به زمان و پس‌انداز کننده وقت، به کار گرفته شدند تا «زن دوره»، با فراغ بال، «وقت تلف کند».

اتلاف وقت و «زمان کشی» زنان طبقه مرفه و نیز بخش مهمی از طبقه متوسط به اندازه‌ای آشکار و ملموس بود که در سال ماقبل آخر «برنامه توسعه سریع»، داد رستاخیزنویسان را نیز در آورده بود؛

^۱. روزنامه رستاخیز ۵۴/۶/۳۱.

«خانم خانمها توقف کرده است:

زن مرفه، تجمل پرست و مصرف زده، به موجود خطرناکی تبدیل شده که هر چه زودتر، ژورنالها، کاتالوگها و بوتیکهای سیار را از دستش بگیرند و به او طریقه کار کردن با ابزار تولید را بیاموزند.^۱»

در این زمان، در اتریش ۴۵ درصد زنان، در آلمان غربی ۳۸ درصد و در فرانسه ۳۶ درصد و در کشورهای سوسیالیستی بطور متوسط ۴۰ درصد زنان در تولید ملی مشارکت داشتند، حال آن که در ایران عصر توسعه و آزادی و تحرک زن، این نسبت تنها به ۳/۱ درصد می‌رسید.

در این شرایط همزمان با آن که مهنراز افخمی به عنوان مظهر فعالیت، تحرک و ترقی خواهی و تساوی طلبی زن ایرانی در کابینه در سمت وزیر مشاور قرار داشت و رژیم در خصوص ارتقاء منزلت اجتماعی زن مانور می‌داد، نویسندۀ مقاله «خانم خانمها توقف کرده است»، تصریح می‌نماید که «خانم خانمهای عصر کافه تریا، از خانم خانمهای بیسواد خلوت نشین و وسمه کش قهوه خانه پیش نیفتاده است.»

بدین ترتیب پس از طی همه روندها و بهره‌گیری از همه امکانات، اشرف سادات و نصرت سلطان و عفت الدوله عصر قاجار به ساناز و سامانتا و گیلدا و لیدا تغییر نام داده بودند. مضافاً آن که در یک ارتقاء تکنولوژیک، سرخاب و سرمه و وسمه کنار رفته و ریمل و پنکک به میان آمده بود. به همین موازات، خیل دختر بچگان بی‌امکان، در پای «دار»، با خون سرپنجه‌های کوچک خود به «گل قالی»، رنگ سرخ می‌زدند.

برادران و پدران این دخترکان روستانشین نیز که با امواج مهاجرتها به ساحل شهرها آمده بودند. در «حاشیه» شهر، زندگی و در «متن» آن ماشین می‌پائیدند، واکس می‌زدند، بادکنک باد می‌کردند و وینستون و کیت کت می‌فروختند. هم اینان نیز به فراخور حال، از نفت سهم می‌گرفتند:

«در تهران یک گدا روزی ۹۶۰ ریال، ماشین پا ۲۰۰۰ ریال و ماشین شوی ۳۰۰۰ ریال درآمد دارند.»^۲

^۱. «مهرانگیز کار». رستاخیز ۲۲/۷/۱۳۵۵.

^۲. روزنامه رستاخیز ۱۱/۲/۱۳۵۶.

لذا کاملاً به جا بود تا در «دوران شگرف کار»، پیش برندگان جامعه، «خستگی در کنند». اما نه به صورت «اجباری» و در «احمد آباد» که اختیاری و در برن سوئیس. در زمستانی از زمستانهای دوره مورد بحث، شاه با ۴۰ همراه و دو هواپیما به سوئیس رفت تا دور از «دینامیسم» جامعه ایران در آرام طبیعت بیاساید. ۵۰ نفر از سفرای ایران در کشورهای مختلف نیز به وی پیوسته بودند.^۱ هنوز نیز با گذشت نزدیک به ۸۰ سال از سفر سوم ناصرالدینشاه قاجار به فرنگ، «مسافرت گله‌ای» رایج بود. اینک در سال پایانی برنامه توسعه پنجم، مشوقان آگاه مهاجرت از روستا به شهر، که طی دو دهه بخش قابل توجهی از نیروهای مولد را به «گماشته» بخش خدمات تبدیل کرده بودند، خیل بیکاران پنهان را «کلاش» خطاب می‌کردند؛

«از یکسو به خاطر مصرف روزافزون و تنبلی مصرف کنندگان، پیشه‌های غیر ضروری بسیاری به وجود آمده و نیروی انسانی را به خود مشغول کرده و از سوی دیگر انواع بیکاری مخفی که در واقع، کلاشی و کلاه کلاه کردن است، رواج یافته.

دست فروشان، دوره گردان، ماشین پاهای، بلیت فروشها، آشکارا مردم را به کیفر تنبلی و بی‌نظمی که بر آنان فرمانرواست، سرکیسه می‌کنند. اگر عموم مردم در روز چند صدمتر پیاده راه روند و از خریدهای تجملی و پرخوری بکاهند، بسیاری از پیشه‌های غیر ضروری از میان می‌رود.»^۲

به دنبال همین ریشه یابیهای عمیق بود که هر از چند گاه، شهرداری به بساطیها و دست فروشها حمله کرده و ابزار کار «نیروهای غیر مولد» و کلاش را توقیف می‌نمود.

جد از شرایط جاری «بازار کار و تلاش»، وضعیت «آتی» نیز بسیار آشفته جلوه می‌کرد. سوداگری اجتماعی و سهم خواهی از نفت به شدت، ساری بود. در نهمین کنفرانس آموزشی رامسر در شهریور ماه ۵۵ از جانب شاه چنین عنوان شد که: «در سابق کسی که رشته پزشکی را انتخاب می‌کرد، خود را وقف جامعه می‌نمود ولی امروز مثل آنست که هر شغل وسیله‌ای برای پول‌دار شدن است.»^۳

^۱ . پشت پرده تخت طاووس. اطلاعات

^۲ . روزنامه رستاخیز. ۱۳۵۶/۱/۱۲.

^۳ . رستاخیز ۱۳۵۵/۶/۱۴.

این از پزشکان آتی و این نیز از مهندسان؛ طی یک نظرخواهی که در سال ۱۳۵۴ از دانشجویان دانشکده کشاورزی کرج صورت گرفته است، ۳/۱۵ درصد از دختران دانشجوی مورد مصاحبه، علت تحصیلی خود را «کسب مدرک»، ۶/۳۰ درصد «یافتن شغل» و ۸/۳۸ درصد «کسب حیثیت اجتماعی» ذکر کرده‌اند. ۲۰ درصد از پسران دانشجو نیز بدنبال مدرک، ۳۱ درصد در پی شغل و ۲۱ درصد در طلب کسب پرستیژ اجتماعی، به دانشگاه آمده بودند.^۱

تزریق نفت، هم تار و هم پود جامعه را آغشته به مصرف ساخته بود. گر چه روندهائی به ظاهر تولیدی نیز جاری بود، اما «مصرف» حرف نهائی این دوره محسوب می‌شد.

حزب که در پی سرکوب وحشیانه نیروهای سیاسی آمده بود تا خلاء دوره را پر کرده و با تحرک تشکیلاتی ناکارائی‌ها را بر طرف کند، هنگامی که امواج نفت بر پیکر تولید، تازیه می‌زد، به «انذار» و «هشدار» روی آورد:

«درآمد ارزی سرشار، وسوسه‌مان نکند؛

ثروت فراوان وسوسه انگیز است. اما باید بدانیم که ما با وجود درآمد ارزی سرشار، هنوز یک کشور ثروتمند نیستیم. زیرا آنچه را که کشورهای صنعتی در پرتو صدها سال کار و کوشش مردم خود بدست آوردند، فقط طی چند سال به ما ارمغان شده است.

بنابر این نباید تلاشهایمان کند شود و از آینده غافل باشیم. کشور ما نیاز به مردمانی کارآ، فعال، صرفه‌جو و معتقد دارد. بی اعتنائی به این خصوصیات انسانی، سازندگی کشور را کند می‌کند.»^۲

اما این هشدار نیز همچون دیگر پدیده‌ها، مسخره بود. مسخرگی این «موعظه ملی» یکسال بعد هنگامی که هوشنگ انصاری وزیر اقتصاد و رهبر جناح «سازنده» حزب مفتخرانه اعلام داشت که «واردات ایران طی دهسال گذشته، ۱۰ برابر شده است»، بیشتر هویدا می‌شد.

^۱ . «پروانه ربیعی». پایان نامه بررسی گذران اوقات فراغت دانشجویان شبانه‌روزی دانشکده کشاورزی کرج. سال تحصیلی ۱۳۵۳-۵۴. دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران. ص ۵۳.

^۲ . روزنامه رستاخیز. ۲۳/۴/۱۳۵۴.

یکسال مانده به پایان برنامه کار و رشد و توسعه، اوضاع آنچنان نابسامان و تحرک آنقدر ناپیدا بود که شاه در آبانماه ۵۵، به نتیجه پروسه تزریق نفت، مقرر آمد:

«این ریخت و پاشهائی که شد، کار را به جایی کشاند که حالا باید مردم را هم باد بزنیم.»

شاه سه روز قبل از آن که جیمی کارتر رئیس جمهور جدید ایالات متحده در کاخ سفید مستقر شود طی یک مصاحبه بی سابقه و تفصیلی، که امیر طاهری سردبیر کیهان موظف به ترتیب دادن آن شده بود، بر اوضاع موجود تاخت و شلاق زد. در این دوران، دموکراتهای امریکا به شدت با ناکارائی‌های رژیم شاه برخورد داشته و بلند پروازی‌های «هزینه بر» وی را مذمت می‌کردند.

شاه پس از بیان جمله فوق که در مصاحبه مذکور عنوان شد، با «پز رضاخانی» به شرایط حمله‌ور گردید:

«هر کس که کار نکند مثل موش دمش را می‌گیریم می‌اندازیمش بیرون»،

«ما به کسی اجازه نمی‌دهیم لوس بشود و هر تنبل خانه‌ای را به هم می‌ریزیم»

وی در این مصاحبه تاریخی، به ارتش نیز «حمله» کرد. ارتش که در مرداد ۳۲ برای رجاله‌ها و روسپی‌ها، «آتش تهیه» برقرار ساخته و منزل مسکونی مصدق را «فتح» کرده و پس از کودتا رکن رکین نظام قلمداد می‌گردید، طیف بالائی خود را سرمست از بوی نفت دید. در این سالها تعدادی از ژنرالها که مسئولیت خریده‌ها، قرارداده‌ها و بنای تأسیسات را بر عهده داشتند، دمی به خمره نفت زده و از طرفهای خارجی حق و حساب گرفته و یا با پیمانکاران داخلی شریک شده بودند.

از اینرو جمله مشهور، «نظامی‌ها غلط می‌کنند فاسد باشند و پدرشان را هم در می‌آوریم»، سهم ارتشی‌ها از گفتگوی شاه با امیر طاهری بود.

حال که حتی با درآمد سرشار نفت و تشکیلات حزب، در راه رسیدن به دروازه موعود تمدن بزرگ «تأخیر» افتاده بود، شاه در همین مصاحبه، یک جمله تاریخی دیگر نیز ادا نمود؛

«ما به زور هم شده، این ملت را به تمدن بزرگ خواهیم رساند.»

اما بیشتر از آن که «پز رضاخانی»، در این «بیان هدایت» هویدا باشد، عجز و ناتوانی نهفته بود. بدین روی در انتهای دوره‌ای که بیشترین امکانات مالی به ظرف اقتصاد کشور سرازیر گردید، نه تحرکی حاصل شد و نه بنیانی از تولید شکل گرفت. گر چه رژیم امکانات بر باد ده، کماکان در کُرَنای «افزایش درآمد سرانه» می‌دمید:

«درآمد سرانه مردم ایران به ۱۵۵۵۰ تومان (۲۲۲۰ دلار) رسید.»^۱

در پایان دوره هنوز معلوم نبود که اگر نفت به پیکر اقتصاد این گونه تزریق نمی‌شد، به «سَر» چه می‌رسید.

ارزیابی عملکرد برنامه پنجم عمرانی در دوره زمانی ۵۶-۱۳۵۲ چنین می‌نمایند که «اتلاف سرمایه»، مشخص‌ترین ویژگی قلمداد می‌گردد. حال آن که فراوانی بی سابقه امکانات مالی در این دوره می‌توانست به ایجاد بنیانهای عظیم و آینده‌دار در اقتصاد ملی، منجر شود. اما دریغ که «باد»، از این امکانات «بُل» گرفت. به باد دادن «وقت» هم که تازگی نداشت.

آنچه که تازگی داشت، دود دادن همزمان وقت و سرمایه سرشار بود.

در ابتدای دوره رشد یکباره درآمدهای نفتی، «توهم» آن بود که زمان نیز خریدنی است، اما در انتها، زمان به تصاحب سوداگران، تن نداد. نتیجه آن که «وقت ملی» باز پرید، که این نیز «نوبر»ی نبود.

تا چند، تا چند، این دفتر پاره ورق خواهد خورد؟

^۱. شاه. اطلاعات ۱۴/۷/۱۳۵۶.

« مجاری اتلاف وقت ملی »

۱

« زمان در حرکت اقتصادی با برنامه »

برنامه‌ریزی و زمان‌بندی در اقتصاد؟

« زمان در حرکت اقتصادی با برنامه »

برنامه‌ریزی و زمان‌بندی در اقتصاد؟

«برنامه‌ریزی، هنر استفاده از امکانات محدود در مدت مشخصی از زمان، برای پاسخگوئی به نیازهای اقتصادی - اجتماعی است.»

طراحی و تدوین برنامه مشخص اقتصادی، خود به منزله «تقید به زمان» و انجام حجم معینی از کارهای فیزیکی و غیرفیزیکی در محدوده خاص زمانی است.

پیشینه برنامه‌ریزی اقتصادی و دخالت دادن «قید زمان»، به دومین دهه پس از انقلاب اکتبر باز می‌گردد. زمانی که نخستین برنامه مشخص اقتصادی برای دوره زمانی ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۳ در اتحاد شوروی تدوین و به تصویب رسید، اقتصاد برنامه‌ریزی شده، تاریخ پیدا کرد.

دو دهه بعد از شروع اولین برنامه زماندار در شوروی، کشورهایی چند بر آن شدند تا حرکت اقتصادی - اجتماعی خود را مقید به زمان گردانند که چین پس از انقلاب و هند بعد از استقلال از آنجمله‌اند. از آنجا که اقتصادهای داخلی، پس از پایان جنگ دوم جهانی، عموماً به وضعی آشفته دچار بود، تعدادی دیگر از کشورها نیز به استقبال برنامه رفتند.

آنچنان که دریافتیم، بی‌نظمی و در هم ریختگی اوضاع از جمله مشخصه‌های بارز اقتصادی - اجتماعی ایران در دوران پس از شهریور ۲۰ بود. در این بلبشو، زمان کاملاً «گم» شده بود و نه کسی از آن سراغی می‌گرفت و نه گذر شتابان آن، اهمیتی داشت.

با گذشت ۵ سال از شهریور ۲۰، دولت وقت متأثر از شرایط بین‌المللی و تحرک کشورها در زمینه بازسازی و نوسازی اقتصادی - اجتماعی، به فکر «تنظیم برنامه توسعه اقتصادی» افتاد. در پی آن، هیأتی موسوم به «کمیته برنامه» به وجود آمد تا براساس طرحهای وزارتخانه‌ها، برنامه‌ای برای مدت هفت سال تهیه نماید.

این کمیته پس از چندی، برنامه‌ای به حجم مالی ۶۲ میلیارد ریال تنظیم کرد، اما از آنجا که «قدرت مالی کشور برای اجرای برنامه کافی بنظر نرسید»^۱، در همان قدم اول، فکر «اخذ وام خارجی»، به سرعت «پخته» شد. «به این منظور در نیمه دوم سال ۱۳۲۵ با بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه - بانک جهانی - تماس گرفته شد. بانک مزبور برای مطالعه و بررسی تقاضای وام، از دولت ایران خواستار

^۱. «سازمان برنامه». برنامه هفت ساله دوم ۴۱-۱۳۳۴. ص ۲.

گردید جزئیات طرحها و برنامه‌های پیشنهادی را در اختیار بانک بگذارد.^۱ اما از آنجا که تعیین کردن «جزئیات» محتاج به زمان بوده و «وقت می‌گرفت»، دولت در آذر ماه ۲۵ قراردادی با شرکت امریکائی «موريسن کنودسن» منعقد ساخت یا زحمت تنظیم برنامه «جزء نگر» را تقبل کند. هفت ماه بعد شرکت «امریکائی» گزارشی تحت عنوان «برنامه توسعه و عمران ایران» را به دولت ارائه داد. اما از آنجا که باز هم امکانات مالی آن فراتر از توان موجود بود، «یک برنامه نهائی بنام برنامه ۷ ساله اول از طرف کارشناسان ایرانی و براساس تحقیقات و نظرات شرکت موريسن کنودسن تنظیم گردید.»^۲

اما تصویب همین «برنامه ملی» مدتها به طول انجامید و حوصله همه را سر برد. ۱۴ ماه پس از تنظیم برنامه در شماره چهارم بهمن ۱۳۲۷ روزنامه اطلاعات چنین آمده است:

«امروز خبر رسید که هیئت عالی سازمان برنامه از این بلا تکلیفی خسته شده و نامه‌ای به دولت نوشته که اگر تا اول بهمن جاری تکلیف برنامه ۷ ساله معلوم نشود، استعفا خواهند کرد.

آقای دکتر مشرف نفیسی رئیس سازمان عالی موقت، گزارش خود را به هیئت دولت تقدیم کرده و کناره‌گیری کرده‌اند و امور سازمان برنامه ۷ ساله تا تعیین تکلیف قطعی، از طرف دولت در اختیار آقای ابتهاج رئیس بانک ملی گذاشته شد.»

به هر روی، برنامه در انتهای سال ۱۳۲۷ به تصویب رسید تا برای دوره زمانی ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۴ به جریان افتد. بدین ترتیب، اقتصاد ایران نیز «برنامه‌دار» شد.

فارغ از آن که برنامه اول از جانب امریکائیه طراحی گردید و پس از آن نیز نمایندگان بانک جهانی برای نظارت بر اوضاع به منظور اعطاء وام به ایران روانه شدند، نگاهی به سند برنامه چنین می‌نمایند که این «پروگرام» بیشتر به یک فهرست از پروژه‌ها شباهت دارد تا یک «برنامه توسعه».

همین برنامه به هر صورت کار خود را آغاز نمود، اما «دو سال» اول برنامه، تنها به «ایجاد تشکیلات سازمان برنامه» و «اصلاح وضع و تجدید سازمان صنایعی که از بانک سابق صنعتی و معدنی به سازمان برنامه منتقل شده بود»، گذشت. تا آن که از سال ۱۳۲۹ با آغاز نهضت ملی شدن نفت و شرایط اقتصادی - سیاسی ناشی از آن، برنامه کنار گذاشته شد.

^۱ .. منبع قبلی.

^۲ .. منبع قبلی.

بدینگونه برنامه اول توسعه کشور نه در مرحله تدوین، حاصل «تلاش ملی» بود، نه جامعیت نسبی داشت و نه به «زمان» توجه می‌نمود، کما این که در همان دو سال نخست «اجرا»، همه وقت را صرف اقدامات «بوروکراتیک» کرد.

پس از کودتا و برقراری سلطه سیاسی امپریالیسم امریکا بر ایران و در شرایطی که برنامه‌های نخست توسعه در چین و هند به دستاوردهای شگرفی نائل آمده بودند، دولت باز به فکر برنامه افتاد. خاصه آن که کودتاچیان در تلاش بودند تا در پی سرنگون کردن دولت ملی، در افکار عمومی بین المللی، «باثبات» جلوه نمایند. در این حال، برنامه «چیز خوبی بود».

لذا اندکی نگذشت که برنامه ۷ ساله دوم از سال ۱۳۳۴ آغاز به کار کرد. در این برنامه «جامع» تنها دو عنصر موج می‌زد؛ نخست حرکت در مسیر ادغام در نظام بین‌المللی سرمایه‌داری و دیگری ایجاد امنیت برای حرکت آزادانه سرمایه خارجی و سرمایه خصوصی در کشور. در دوره هفت ساله برنامه نیز اقدامات اصلی، با جهت‌گیریهای یاد شده توأم بود.

از آنجا که در این «جستجو»، تنها «وقت» را پی می‌گیریم، به دگرگونیهای ناشی از این جهت‌گیریها وارد نشده و به پایان کار برنامه دوم توسعه، دقت می‌کنیم؛

در پایان دوره برنامه دوم، پس از آن که روندهای مشخص وابستگی شکل گرفته بودند، گردانندگان دستگاه «برنامه ریز»، علمی نبودن برنامه و ناتوانی خود را در طراحی جامع، به نوشتار آوردند:

«تردیدی نیست که برنامه‌ریزی جامع و هماهنگ از نظر علمی دارای شرایط و عوامل خاصی می‌باشد که در دوره برنامه اول و آغاز برنامه دوم در کشور وجود نداشت و مقدور نبود که دستگاه برنامه‌ریزی بتواند به طور کامل و جامع حوائج اقتصادی کشور را تشخیص دهد و برنامه‌های متوازن و متعادل طرح نماید.»^۱

اما جالب‌تر آن بود که در پایان برنامه دوم، چنین عنوان شد که «حرکت برنامه‌ای» صورت نگرفته است:

^۱. منبع قبلی، ص ۱۰.

«گر چه فرض قانون بر آن بود که برنامه دوم، فعالیت عمرانی کشور را رهبری و هماهنگ کند ولی با پراکندگی مسئولیت بین دستگاههایی که به نحوی از انحاء در اجرای عملیات عمرانی دینظر بودند و با استقلال که این دستگاهها در اتخاذ خطمشی‌های پولی و مالی و بازرگانی و عمرانی داشتند، هم آهنگی لازم در فعالیتهای عمرانی کشور به وجود نیامد.

... نتیجه آن شد که فعالیتهای عمرانی براساس اصل جامعیت هم آهنگ نگردد و اختلاف و تک روی دستگاههای مختلف موجب تشتت و پراکندگی مسئولیت در اجرای برنامه‌های عمرانی بشود و مآلاً از منابع مالی محدود کشور حداکثر استفاده به عمل نیاید.^۱

در این حال کسی نبود تا عنوان کند این بلبشو و پراکندگی «فئودال» چه نیازی به «برنامه ۷ ساله» داشت.

در آستانه اجرای سومین «برنامه» توسعه در حالی که «هفت سال» به پراکندگی، بی‌برنامگی و ناهماهنگی یاد شده، «گذشت»، از جانب دستگاه برنامه‌ریز چنین مطرح گردید که در دوران اجرای برنامه دوم، «دستگاه اجرائی لازم برای تحقق اهداف برنامه وجود نداشت»، «وجود مقررات مختلف و گاه مغایر هم، مشکل آفرین بود»، «جامعه آمادگی برنامه‌پذیری و سازمان برنامه آمادگی اجرای برنامه را فاقد بود» و بالاخره «همکاری حداقل بین دستگاههای دولتی و سازمان برنامه صورت نگرفت.^۲

بدینگونه هفت سال وقت صرف شد تا چنین دستاوردهایی بر تارک تاریخ اقتصادی کشور، بدرخشند. سپس نوبت به اجرای سومین «برنامه» رسید تا سالهای ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۶ را تحت پوشش گیرد.

در برنامه سوم، «رشد» بر «توسعه» تقدم داشت. گوئی که در برنامه‌های قبلی، توسعه حاصل شده و اکنون نوبت حصول رشد است.

برنامه سوم در دوره‌ای تدوین گردید که توصیه رفرم «کندی» در دستور کار قرار گرفته بود. لذا این برنامه نیز از شرایط بین‌المللی تأثیر می‌پذیرفت.

^۱. منبع قبلی. ص ۱۰ و ۱۱.

^۲. سازمان برنامه. گزارش عملکرد برنامه ۷ ساله دوم.

در این سالها نیز تقید به اجرای برنامه‌های «زماندار» تنها یک نمایش بود. در اسفند ۴۵ هنگامی که برنامه سوم به انتهای سال چهارم خود نزدیک می‌شد، در نوشته‌های یکی از اعضای کابینه چنین آمده بود؛

«در بین همه مسئولان فقط جمع کوچکی را مشاهده می‌کنیم که به اهمیت و اعتبار برنامه‌ریزی و لزوم هماهنگی آن در تمام زمینه‌های حیات جامعه پی برده و... در راه تأمین حاکمیت آن تلاش می‌کنند.»^۱

در گزارش عملکرد برنامه سوم، جا به جا از «نشد» و «تحقق نیافت»، صحبت به میان است؛ «در برنامه سوم، به علت آماده نبودن نقشه‌های جامع شهری و در مواردی به سبب فراهم نبودن مقدمات اجرائی این نقشه‌ها، فعالیتهای شهرسازی در قالبی منطقی و متکی به مطالعات جامعه‌ای که با توسعه آینده مرتبط باشد، صورت نگرفت.»^۲ از سوئی «برنامه ساختمان مدارس به کندی پیش رفت و حتی در شهرهای بزرگ، ناگزیر برنامه تعلیمات ابتدائی در دو نوبت صبح و عصر اجرا شد.»^۳ به علاوه «در زمینه ارتباطات... به علت اشکالاتی از قبیل هزینه‌های ساختمانی، مقدار راه ساخته شده، اکتر از حد پیش‌بینی شده بود.»^۴ «دومین هدف برنامه سوم ایجاد تعداد مناسبی مشاغل جدید بود، اما می‌توان نتیجه گرفت... درصد بیکاری بطور محسوسی کاهش نیافته است.»^۵

«در برنامه سوم عمرانی، بخش کشاورزی به عنوان مهمترین بخش عمرانی تلقی گردیده و هدف تولیدی آن به طور متوسط ۴ درصد رشد سالانه پیش‌بینی شده بود، اما در عمل متوسط این رشد از ۸/۱ درصد تجاوز ننمود»^۶

۱۳۶۴، این برنامه، موضوعیت خود را از دست داد.

بعدها چنین عنوان گردید که «این برنامه نقائص زیادی داشت و بسیار ابتدائی و مقدماتی بود... در شرایطی تدوین شد که اطلاعات و امکانات این امر بسیار محدود و کم بود»^۱ و یا آن که «فی‌الواقع این برنامه چفت و بست نشده بود.»^۲

^۱ «منوچهر آزمون». نوشته‌های دیروز. مقاله مسئولان امور و مردم. چاپ رنگین. ص ۸۱.

^۲ «سازمان برنامه». برنامه چهارم عمرانی. ۵۱-۱۳۴۷. ص ۲۸.

^۳ منبع قبلی. ص ۲۷.

^۴ منبع قبلی. ص ۲۶.

^۵ منبع قبلی. ص ۲۴.

^۶ منبع قبلی. ص ۲۵.

به هر صورت برنامه تدوین شده، «فرصت» اجرا نیافت.

در سال ۶۳ با شروع جنگ نفتکشها و موقعیت بحرانی خلیج، به گفته معاونت وزارت صنایع سنگین، «برخی از وزرای اقتصادی موظف شدند تا برنامه‌هایی را به قول معروف برای روز مبادا تهیه نمایند. اما متأسفانه این مسأله خیلی زود فراموش شد.»^۳

اما یکسال بعد، «اصلاحیه برنامه اول توسعه جمهوری اسلامی» در دستور کار قرار گرفت. در مقدمه این اصلاحیه که در دی ماه ۶۴ انتشار یافت چنین ادعا شده بود که در تنظیم اصلاحیه، شیوه ای جدید گزینش شده است که کارآتر از شیوه‌های قبلی می‌باشد.^۴

اما در همین حال در گزارش اقتصادی سال ۱۳۶۴ که آن نیز از سوی سازمان برنامه منتشر شده بود، این گونه تصریح گردید که:

«باید توجه داشت که هنوز پاره‌ای از نکات اصولی در زمینه نوع برنامه قابل تهیه و اجرا برای مراحل اولیه توسعه اقتصادی جمهوری اسلامی ایران، بطور کامل حل و فصل نگردیده است.»^۵

پس از افت شدید قیمت نفت در ماههای پایانی سال ۶۴، «اصلاحیه» که هنوز بیش از دو ماه از انتشارش نمی‌گذشت، کنار نهاده شد و به جای آن، «برنامه شرایط نوین»، تدوین و منتشر گردید.

برنامه «شرایط نوین» در خرداد ماه ۶۵ معرفی شد. برنامه جدید بدین منظور تدوین شده بود که دستگاههای اجرائی در دوره «بحران ارز»، امکان انطباق با شرایط را کسب کنند. وزیر برنامه و بودجه به هنگام اعلام رؤس کلی برنامه شرایط نوین، اظهار امیدواری کرد که «اگر درآمدها افزایش یافت، دست از این خطمشی برداریم و دچار روزمرگی نشویم.»^۶

در ابتدای کار، همزمان با درهم ریختن سیستم اقتصادی بجای مانده از قبل و مختل شدن روندهای پیشین، برنامه مشخصی برای برخورد با شرایط، در میان نبود. همچنان که چشم‌انداز روشنی

^۱ . «بهباد نبوی». کیهان ۲۲/۱/۱۳۶۴.

^۲ . «الویری». رئیس کمیسیون برنامه و بودجه مجلس سوم. رسالت ۲۳/۷/۱۳۶۷.

^۳ . «رمضانیاپور». کیهان ۱۳۶۵.

^۴ . «وزارت برنامه و بودجه». اصلاحیه برنامه اول توسعه جمهوری اسلامی ایران. دیماه ۱۳۶۴.

^۵ . وزارت برنامه و بودجه. دفتر اقتصاد کلان. گزارش اقتصادی سال ۱۳۶۴.

^۶ . مسعود روغنی زنجانی. کیهان ۲۴/۳/۶۵.

نیز ارائه نمی‌گردید. گر چه در دوره زمانی ۶۰-۱۳۵۸ بر اهدافی همچون «اصلاح ساختار اقتصادی»، «قطع وابستگی»، «حذف تولیدات غیر ضروری»، «توجه به کشاورزی» و... تأکید می‌گردید و اقداماتی «خرد» و پراکنده نیز جریان داشت، اما یک برنامه «کلان» اقتصادی که قید زمان را با خود حمل کند، موجود نبود. در همین حال، در مدارک رسمی دوره، بر ضرورت «داشتن برنامه مشخص توسعه»^۱ تصریح می‌شد. «بحث برنامه‌ریزی در جمهوری اسلامی از سال ۶۰ شروع شد.»^۲ بیان‌کننده این جمله، که خود از عناصر فعال در بحثهای این مقطع بوده است، در خصوص موانع نظری بحث برنامه‌ریزی، چنین عنوان می‌دارد: «در راه برنامه‌ریزی با اندیشه‌های دیگری نیز برخورد داشتیم که اصولاً هر گونه برنامه‌ریزی را نفی می‌کردند و می‌گفتند خدا به هر کس که بخواهد نعمت می‌دهد و اگر شما آدمهای خوب و باتقوایی باشید، نعمت از زمین و آسمان به سرتان می‌بارد. برنامه‌ریزی چه مفهومی دارد؟»^۳

رئیس وقت سازمان برنامه و بودجه (در دوره زمانی ۶۴-۱۳۶۰) نیز در ارتباط با مشکلات نظری امر برنامه، بدین گونه می‌نویسد که: «در این راستا بهانه‌هایی مثل این که... اگر برنامه‌ریزی کنیم دشمن دست ما را خواهد خواند» وجود داشت.^۴

در پی بحثهای آغاز شده از سال ۶۰، تلاشهایی جهت تدوین نخستین برنامه توسعه در دوره جدید صورت گرفت. تا آن که در سال ۱۳۶۱ که سال «برنامه‌ریزی و سازندگی» نامگذاری شده بود، کلیات برنامه منتشر گردید و پس از آن برنامه جزئی بخشها نیز برای دوره زمانی ۶۶-۱۳۶۲، انتشار یافت.

طراحی این برنامه براساس آمار و اطلاعات روز و بهنگام اقتصادی - اجتماعی صورت نگرفته بود و لذا از آغاز با فقدان پایگاه آماری - اطلاعاتی قابل اعتماد، مواجه بود. در همین حال در محاسبه منابع مالی دوره ۵ ساله، چنین فرض شده بود که درآمد ناشی از صدور نفت، «از حداقل‌های مورد تصور» پائین نخواهد آمد.

اما از آنجا که بهای نفت در بازارهای جهانی از سال ۱۹۸۳ (۱۳۶۲) به طور محسوس رو به کاهش نهاد و در آغاز سال ۱۹۸۶ (۱۳۶۴) یکباره سقوط کرد، منابع مالی فرضی نیز، منتفی شد.

^۱. «بانک مرکزی ایران». گزارش اقتصادی و ترازنامه سال ۱۳۵۸.

^۲. «بهزاد نبوی». وزیر وقت صنایع سنگین. کیهان ۲۲/۱/۱۳۶۴.

^۳. «بهزاد نبوی». کیهان ۱۸/۹/۱۳۶۵.

^۴. «محمدتقی بانکی». بازنگری و بیان یک تجربه. گزیده مسائل اقتصادی - اجتماعی سازمان برنامه.

در همین حال بحث بر سر تصویب برنامه یاد شده، بسیار «طولانی» شد و با بروز بحران نفت در انتهای سال به هر حال، دوره زمانی این برنامه نیز «گذشت».

گر چه برنامه چهارم (۵۱-۱۳۲۷) در تحقق اهداف خود به طور نسبی موفق بود، اما در پایان دوره زمانی آن نیز در هر یک از بخشها، فهرستی از «عملیات ناتمام» به جا مانده بود. به عنوان نمونه در بخش راهسازی، ۱۹ طرح که جمع کل آنها به ۳۶۲۰ کیلومتر راه بالغ می شد، ناتمام باقی مانده و اتمام آنها به دوره برنامه پنجم کشید.^۱

قصد بر آن نیست تا در قضاوتی کور و افراطی چنین عنوان گردد که در ادوار مورد بحث، هیچ کاری صورت نگرفت و هیچ طرح و پروژه‌ای به انتها نرسید. در این سالها قطعاً اقداماتی با هر مضمون و جهت گیری، صورت پذیرفت و در بخش های جدید اقتصادی، رشدهائی نیز - گر چه وابسته - حاصل گردید. اما بحث در آنجاست که تحقق یافتن این اقدامات، نه «برنامه دار» بود و نه «زمان پذیر». سند برنامه ها و حرکت اجرائی، ارتباطی با یکدیگر دارا نبوده و «بدهی زمانی» نیز به یکدیگر نداشتند. یعنی اگر برنامه ای هم در کار نبود، اتفاق ویژه ای فراتر از آنچه رخ داده بود، نمی افتاد.

برنامه پنجم عمرانی، بی ارتباطی سند و اجرا و بی قیدی نسبت به زمان را فریاد زد.

از اواخر سال ۱۳۵۰ طراحی برنامه پنجم عمرانی آغاز شد و به گفته مسئولان سازمان برنامه وقت، تنظیم آن بیش از یکسال، «زمان برد». برنامه از فروردین ۵۲ به جریان افتاد اما هنگامی که در دی ماه همین سال بدنبال تحولات بازار بین المللی نفت، بهای نفت در هر بشکه ۴ برابر شد، فرمان «بس است» از سوی اول شخص رژیم، صادر شد. پس از آن در «نشست رامسر» برنامه تازه، تحت عنوان «برنامه تجدید نظر شده پنجم» به تصویب وی رسید.

بدین ترتیب برنامه جاری متوقف و برنامه جدید که بنوشته رئیس وقت سازمان برنامه، «متناسب با شرایط» بود، به جریان افتاد.

اگر تا این تاریخ، بی صلاحیتی های اجرائی، بی قیدی نسبت به سرعت اجرا و برنامه ناپذیری، به «کشتن زمان» منجر می شد، زین پس، توان انبوه مالی نیز به جای سرعت بخشی، توقف و تأخیر را رقم می زد.

^۱. «سازمان برنامه». برنامه پنجم عمرانی. ۵۶-۱۳۵۲. ص ۴۶۸.

در سراسر سال ۵۳ و در شش ماهه نخست سال ۵۴، آنقدر تأخیر دیده شد که در آذر ماه ۵۴، «کمیسیون شاهنشاهی» به منظور «بررسی علل تأخیر طرحها و پروژهها» به فرمان شاه و به ریاست «معینیان» تشکیل گردید.

گر چه هنوز سعی در لاپوشانی اوضاع، به عمل می‌آمد. اما یکسال بعد، پیکر خواب آلود طرحها، با هیچ رواندازی پوشانده نمی‌شد تا آنجا که در مرداد ۵۵، ارگان حزب در نقد عملیات اجرائی برنامه پنجم تحت تیترو؛

«شتاب در خرید و کندی در اجرا»

چنین عنوان نمود که «در این برنامه یک نکته، برجسته‌تر از سایر نکته‌هاست: شتاب در خرج کردن، سفارش دادن و وارد کردن و کندی در اجرا و تکمیل».^۱

بعد از آن که در «دوران پرشتاب توسعه»، «سرعت اجرا» بر همگان روشن شد، کمیسیون شاهنشاهی به بررسی علل تأخیرها نشست.

اکنون لغت و لیس‌ها و بخوربخورها به حدی بود که اصلاً صرف نمی‌کرد تا «پیشرفتی» در پروژه‌ها حاصل شود. لذا در حالی که در ۳ سال اول برنامه، دو سوم اعتبارات به مصرف رسیده بود، نشانی از تحرک در طرحها دیده نمی‌شد. اما شرایط بسیار «جدی» بود و بحث «مصرف» ۹۰ میلیارد دلار درآمد دوره، جریان دشات. همزمان با گسترده‌تر شدن ابعاد اجتماعی تأخیرها و «سرقت» مجریان و پیمانکاران از «محل اعتبارات عمرانی» جلسات کمیسیون شاهنشاهی علنی گردیده و مشروح مذاکرات آن، علاوه بر انعکاس در مطبوعات، از تلویزیون نیز پخش می‌شد. در این حال، پای وزرا و معاونین و مدیران کل و رؤسای دستگاههای مختلف به میان آمد.

اما نمایش هر چه بود، زمان در زیر پای این همه «مسئول» به صحنه آمده، له شده بود.

در این شرایط، به موازات نقد عملکردهای برنامه پنجم در درون دستگاه «برنامه ریز»، طراحی برنامه ششم برای فاصله زمانی ۶۱-۱۳۵۷، آغاز شده بود. در این برنامه، «توجه به عامل زمان» از «اصول» به شمار می‌رفت. اما «سرعت تحولات» به برنامه ششم «مجالی» برای اجرا نداد.

^۱. رستاخیز ۴/۵/۱۳۵۵.

در این مقطع، اقتصاد ایران «تجربه» ۳۰ سال حرکت «برنامه‌دار» و «مقید به زمان» را از سر «گذرانده» بود.

بحث را در دوره زمانی بعد، پی می‌گیریم؛

در این زمان، سه واژه «بهره‌وری»، «کارائی» و «ثمربخشی» نیروی کار، که در ادبیات اقتصادی امروز بطور محسوسی رایج است، در فرهنگ دستگاه اداری وجود نداشت.

بدین روی، ماهیت «هزینه‌بر» دستگاه اداری در قبال «حداقل بازدهی»، زین پس شکل می‌گرفت. در همین حال، بی‌ثباتی سیاسی و به تبع آن تزلزل موقعیت مدیریت اجرایی، «شکل نگرفتن تجربه» را رقم می‌زد.

در مجموع امر، در شرایطی که پذیرش مسئولیت اجرایی، امکانی برای ارضاء شهوتهای سیاسی و شهرت طلبانه قلمداد می‌گردید و در وضعیتی که کارسپاریهای اجرایی با مکانیسم ایلی صورت می‌گرفت و در موقعیتی که تجربه اجرایی تحقق نمی‌یافت، به طور منطقی «سر» نظام اجرایی، خلافت و شایستگی ایجاد تحرک لازم برای «بدن» را فاقد بود. لذا سر بی‌صلاحیت، هیكل سنگین و کم تحرک دستگاه اجرایی را همچون بختکی بزرگ به روی «زمان» می‌انداخت.

حال در مقاطعی که تنبلی دستگاه اداری، هیچ کاری را جلو نمی‌برد، رسم بر آن بود تا «بدنه» به ضرب تازیانه گرفته شود و ناسزاهائی چون «تن پرور»، «بیکار» و «بیعار» نثار آن گردد.

در طول دهه ۳۰-۱۳۲۰ از یکسو دستگاه اداری رشد کرد و از دیگر سو در پرتو بی‌ثباتی‌ها، رفت و آمدها، بی‌برنامگی‌ها و بی‌تحرکی نیروی کار، زمان به بیهودگی و پودگی، صرف شد.

هنگامی که در اردیبهشت ماه ۱۳۳۰، مصدق هدایت کابینه را به عهده گرفت، بگونه‌ای صحیح تشخیص داد که با تحرک اندک دستگاه اجرایی و با کُندی چرخه بوروکراسی، نه «قانون ملی شدن سراسری صنعت نفت» به اجرا خواهد افتاد و نه اقتصاد کشور خواهد چرخید. از اینرو با اخذ «اختیارات ویژه» از مجلس به مدت یکسال و سپس تمدید آن، جریان امور را به جلو برد.

اگر در دوره دو سال و سه ماه و پانزده روزه تصدی مصدق، صرفه‌جویی در «زمان ملی» به عمل آمد و انبوهی از کار و تلاش صورت پذیرفت، یکی از علل عمده آن بود که وی، بوروکراسی را «دور زد» و زمام شرایط را به دست آن نسپرد. تحرک بی‌سابقه دوره و تحقق یافتن حجم انبوهی از

«کار ملی»، چنین نشان داد که اگر «سر» تشکیلات، صحیح و ملی فکر کرده و تصمیم بگیرد، «تن پروری» و «بیکاری» «دیرکرد تاریخ ابلاغ»، «دیرکرد تحویل زمین»، «شرایط جوّی»، «شرایط منطقه جنگی»، «تغییر نقشه و مشخصات»، «تغییر مجری و پیمانکار»، «کمبود بودجه»، «کمبود ماشین آلات»، «عدم پیشرفت هماهنگ کارهای ساختمانی»، «ضعف مدیریت» و... عوامل عمده سوزاندن ۶۰۰ سال خورشیدی، معرفی می‌گردند.

در دوره‌ای که از آن نقل می‌کنیم، «فولاد مبارکه» از جمله طرحهای عظیمی است که «حوصله زمان را سر برده است»؛

«مطالعات مربوط به احداث مجتمع فولاد و نورد را شرکت ملی صنایع فولاد ایران از اوایل سالهای دهه ۱۳۵۰ آغاز کرد. در سال ۱۳۵۳ براساس موافقتنامه‌ای که بین شرکت ملی صنایع فولاد ایران و شرکت ایتالیائی فینسیدر به امضاء رسید، مقرر شد یک مجتمع فولاد در بندرعباس ایجاد شود. با تأمین اعتبار از سوی سازمان برنامه و بودجه، عملیات اجرای طرح از سال ۱۳۵۴ آغاز شد... پس از سال ۵۷، عملیات اجرائی در بندرعباس متوقف شد و دولت تصمیم گرفت تا مجتمع را به مبارکه اصفهان ببرد. تا تاریخ انتقال به مبارکه، براساس برآوردهای انجام شده حدود ۲۴ میلیارد ریال در بندرعباس برای طرح هزینه شده بود که حدود ۱۸ میلیارد ریال آن قابل انتقال به مبارکه تشخیص داده شد... پس از انتقال طرح به مبارکه، هزینه تکمیل طرح که مقرر بود در سال ۱۳۶۷ پایان یابد حدود ۳۰۴ میلیارد ریال پیش‌بینی می‌شد اما به دلیل مشکلات متعدد با پرداخت ۳۱۱ میلیارد ریال تا پایان سال ۱۳۶۶ از لحاظ فیزیکی کمی کمتر از ۵۰ درصد در طرح، پیشرفت حاصل می‌گردد. لذا برنامه زمانی جدیدی برای اتمام طرح ریخته می‌شود، با این برآورد که اجرای طرح تا سال ۱۳۷۱ به طول بیانجامد و طرح مهم ملی قلمداد می‌شود.»^۱

در این کشاکش، کل هزینه طرح تا سال ۱۳۷۱، به حدود ۷۰۸ میلیارد ریال رسید که این مبلغ اندکی کمتر از کل پرداختهای عمرانی کشور، اعم از طرحهای ملی و استانی در سال ۱۳۶۷ می‌باشد.

لذا این طرح که «مقرر» است تا سال ۱۳۷۱ پایان یابد، تاکنون ۳ بار از زمان، «فرجام» خواسته است و به سومین دهه حیات اجرائی خویش، وارد گردیده.

^۱. «صنعت حمل و نقل». مجتمع فولاد مبارکه، اسباب کشی، تأمین، تورم، تیر و مرداد ۱۳۷۰. ص ۱۸.

بدین ترتیب، طرحی که در دوران برنامه پنجم عمرانی، کلید خورده است، کشان کشان از بندرعباس به مبارکه رسید، ده سال را در «دوران بی برنامه» (۶۸-۱۳۵۸) به سر بُرد و سرانجام به دوره پنجساله اولین برنامه بهداشت، فرهنگ و هنر، آموزش و پرورش، آموزش عالی، کشاورزی و... به جریان می‌افتد.

حال چنانچه کلیه طرحهای شروع به کار کرده در ۳۱ فصل مذکور را، از ابتدای سال ۱۳۵۲ - سال شروع برنامه پنجم - تا سال ۱۳۶۶ که همگی با «تأخیرهای زمانی فاحش» مواجه بوده‌اند، به محاسبه آوریم. مجموعاً ۳۵۶۱ طرح را در پیش روی خواهیم داشت. به عبارتی در دوره ۱۴ ساله ذکر شده که در ۵ سال نخست آن کشور دارای «برنامه» زمان‌بندی شده بوده و ۹ سال بعدی را بدون برنامه و زمان طی کرده است، کلید اجرای ۳۵۶۱ طرح زده شده است که هیچیک در موعد مقرر خاتمه نیافته است.

براساس برآورد اولیه، اجرای ۳۵۶۱ طرح مجموعاً به ۱۴۱۸۳ سال زمان نیاز داشته است اما تأخیر در اجرای طرحها موجب گردیده تا در برآوردهای زمانی بعدی، مدت مورد نیاز برای اجرا، به ۱۹۸۶۹ سال افزایش یابد. به عبارتی در پی سستی‌ها، اهمال‌ها، توقف‌ها، کمبودها، دوباره کاری‌ها و علل بسیار دیگر، ۵۶۸۵ سال، «وقت، تلف شده است.» جای توجه است که آخرین پیش‌بینی زمان مورد نیاز، در سال ۶۶ صورت گرفته و بخش مهمی از این طرحها هنوز به مرحله پایانی خود نرسیده‌اند و لذا چنانچه سالهای تلف شده در طرحها را در پنجساله اخیر نیز محاسبه کنیم، شاید با ۶۰۰۰ سال تلف شده مواجه گردیم؛

۴۰۰۰ سال بیشتر از زمان میلاد مسیح تا حال، ۴۶۰۰ سال بیش از هجرت محمد (ص) تاکنون، ۳۰ برابر مدت زمان تشکیل ایالات متحده و ۶۰ برابر دوران تاریخ توسعه ژاپن.

اکنون به تأخیرها در چند فصل از فصول سی و یک گانه توجه کنیم؛

فصل برق، ۲۳۸ طرح. پیش‌بینی اولیه ۷۳۳ سال. آخرین پیش‌بینی در سال ۶۶، ۱۳۴۷ سال

فصل صنایع، ۲۲۶ طرح. پیش‌بینی اولیه ۷۸۷ سال. آخرین پیش‌بینی در سال ۶۶، ۱۲۱۲ سال

فصل ساختمانها و تأسیسات دولتی، ۱۴۹ طرح. پیش‌بینی اولیه ۸۷۴ سال. آخرین پیش‌بینی در سال ۶۶، ۱۱۸۳ سال

فصل آموزش و پرورش، ۱۶۶ طرح. پیش‌بینی اولیه ۶۳۴ سال. آخرین پیش‌بینی در سال ۶۶، ۱۱۸۳ سال

فصل آب، ۳۱۰ طرح. پیش‌بینی اولیه ۱۴۴۷ سال. آخرین پیش‌بینی در سال ۶۶، ۲۳۵۹ سال

فصل پست و مخابرات، ۳۵ طرح. پیش‌بینی اولیه ۱۴۵ سال. آخرین پیش‌بینی در سال ۶۶، ۲۸۲ سال

اما کمتر از سه ماه بعد از معرفی برنامه جدید که برنامه دوران تنگنا قلمداد شده بود، وزیر وقت صنایع سنگین از «عدم وجود برنامه» سخن گفت:

«... باید صادقانه خدمت شما عرض کنم که دولت هیچ برنامه‌ای ندارد. ... علت این که هیچ برنامه‌ای ندارد این است که دولت از خط‌مشی خاص اقتصادی پیروی نمی‌کند...»^۱

به هر روی، برنامه شرایط نوین نیز به «اجرا» راه نیافت و تنها به عنوان یک سند، در تاریخ برنامه‌ریزی‌های دوران جدید به حساب آمد. بدین صورت در دوران تنگنا و پس از آن نیز، اقتصاد بدون برنامه بود و «قید زمان» از «دستور» ادبیات اقتصادی حذف شده بود.

علیرغم آن که در دوره ۴ ساله ۶۵-۱۳۶۱، سه سند برنامه موسوم به برنامه توسعه، اصلاحیه و برنامه شرایط نوین منتشر گردیده بود، پنج ماه قبل از خاتمه جنگ، معاونت اقتصادی سازمان برنامه جزوای تحت عنوان «نظام برنامه‌ریزی کشور» به چاپ رسانیده و «تنگناهای» موجود بر سر راه برنامه ریزی را، فهرست کرد.

در این جزوه با تذکر این نکته که «در حال حاضر با وجود سابقه طولانی ایران در امر برنامه‌ریزی و گذشت نزدیک به یک دهه از پیروزی انقلاب اسلامی، نظام برنامه‌ریزی ایران با مشکلات و تنگناهایی مواجه می‌باشد»، ۳ دسته مشکل اساسی در راه برنامه‌ریزی، بر شمرده شد؛ «مسائل و مشکلات فضای برنامه‌ریزی، مسائل و مشکلات در تهیه و تنظیم برنامه و مسائل و مشکلات در اجرا و نظارت و تصحیح برنامه.»

^۱. «بهباد نبوی». کیهان ۱۳۶۵/۱۶/۶.

در این جزوه، «عدم پذیرش ضرورت برنامه‌ریزی در مجموعه مدیریت سیاسی کشور»، «فقدان توان اداری و فنی لازم برای برنامه‌ریزی» و «عدم تناسب برنامه‌های تدوین شده با توان اجرایی و ظرفیت اقتصادی کشور». در ردیف مهمترین مشکلات، قرار داده شده بود.

به این ترتیب بعد از گذشت «یک دهه»، برنامه و زمان به میان نیامد.

هنگامی که تأخیرهای دوران برنامه پنجم (۵۶-۱۳۵۲) با بی‌برنامگی و زمان ناشناسی دهه پس از ۵۸، مجتمع گردید، زمانی به «قدمت تاریخ» از دست رفته بود.

جای توضیح است که کلیه طرحهای عمرانی کشور، مجموعاً در ۳۱ فصل مشخص اعم از فصل آب، برق، معادن، صنایع مصوب، راه یافت. این طرح چنانچه موفق گردد تا یکبار دیگر، زمان را «قال» گذارد، با گامهائی «پولادین»، فاتحانه به دوره زمانی برنامه دوم توسعه، وارد خواهد شد.

در سالهای مورد بحث به طرحهای دیگر همچون «پتروشیمی ایران - ژاپن» و «نیروگاه اتمی بوشهر» نیز برمی‌خوریم که با طرح فولاد، هم سابقه‌اند. اما از آنجا که طرفهای خارجی طرح، بنا به علل سیاسی از ادامه اجرای آنها خودداری نمودند، زمان از دست رفته را می‌توان به عوامل غیر اقتصادی و غیر اجرایی مرتبط دانست.

با برقراری آتش بس و خاتمه یافتن جنگ در تابستان ۶۷، دوره جدید، دوره «بازسازی» نام نهاده شد. در همین حال، کار تدوین برنامه جدید توسعه آغاز گردید.

تا قبل از این نقطه عطف، برنامه توسعه ۶۶-۱۳۶۲، اصلاحیه برنامه و بالاخره برنامه شرایط نوین بنا به علل مختلف به تصویب نرسیده و به حوزه اجرا نیامده بودند. جدا از آن که برنامه‌ای در دستور کار نبود، کار «برنامه‌دار» نیز صورت نمی‌گرفت. در مقدمه یکی از مدارک فوق‌الذکر، به مضمونی قابل تعمق برمی‌خوریم؛

«برنامه‌ای کار کردن با برنامه داشتن، دو چیز متفاوت است و می‌توان برنامه داشت و سالها از آن سخن گفت ولی برنامه‌ای حرکت نکرد و منظم و هماهنگ نبود. بدون نظم و هماهنگی و تقید همگانی به برنامه، برنامه‌ریزی جز اتلاف منابع حاصلی

ندارد و محصول آن جز برای تبلیغات داخلی و خارجی و قفسه کتابخانه قابل استفاده نیست.^۱

پس از آن که در دهه ۶۸-۵۸، هر سه «محصول» در قفسه کتابخانه، مکان یافت، در بهمن ماه ۱۳۶۸ نخستین برنامه توسعه که برای دوره ۵ ساله ۷۲-۱۳۶۸ تدوین شده بود به تصویب رسید و عملاً از ابتدای سال ۶۹، آغاز به کار کرد.

در پیوست قانون برنامه ۵ ساله، در آنجا که «ویژگیهای اقتصاد کشور» تبیین گردیده است، «نبود یک برنامه مشخص اقتصادی» در دهه قبل از آن، از جمله مشخصه‌های اقتصادی کشور معرفی شده است:

«نبود یک برنامه مشخص برای مدیریت اقتصاد، یکی دیگر از ویژگیهای حیات اقتصادی کشور می‌باشد.

در گذشته، تلاشهای فراوانی در این زمینه از طرف دولت صورت پذیرفت ولی هیچیک به عمل و اجرا نیانجامید. بویژه آن که برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی کشور نیز به تصویب نرسید.

در سالهای اخیر، خطمشی‌های روشن و مشخص به جز چند مورد، برای اداره اقتصاد کشور به کار گرفته نشد و در نتیجه، فعالیتهای بخش‌های مختلف اقتصادی به تبع وضعیت عواملی چون جنگ و درآمد نفت، به نوعی شکل گرفت که عرضه فعالیتهای بخش غیر دولتی نیز به علت عدم هدایت صحیح، در بخش‌های غیر مولد بیشتر متمرکز گشت. در نتیجه، اقتصاد در حال رکود به طور طبیعی اثر خود را حتی در بخشی از سرنوشت جنگ نیز نشان داد.^۲

از آنجا که برنامه مصوب توسعه در حال حاضر در جریان اجرا بوده و به چهارمین سال خود پا گذارده است، فضاوت نهائی پیرامون تقید آن به زمان را منطقی می‌باید در انتها انجام داد. گرچه گزارشات نحوه پیشرفت کار طرحهای عمرانی و بویژه «طرحهای عمرانی ملی» در سالهای ۶۸ و ۶۹ که از سوی سازمان برنامه منتشر شده است، از ادامه «تأخیر»ها، نشان دارند.

^۱. «وزارت برنامه و بودجه». اصلاحیه برنامه اول توسعه. دی ماه ۱۳۶۴.

^۲. «سازمان برنامه و بودجه». پیوست قانون برنامه پنجساله ۷۲-۱۳۶۸. ص ۱-۶ و ۷-۱.

در اقتصادهای مختلف، رسم برآنست تا پس از خاتمه هر طرح و پروژه، در چهارچوب تحلیل «هزینه فرصتهای از دست رفته» ، چنین بررسی گردد که در زمان مصرف شده برای اجرا، غیر از «آنچه که شد»، «چه می توانست بشود»؟ اما در اقتصاد ایران که ۴۴ سال «تجربه» برنامه ریزی و «زمان بندی» را در پیشینه دارد، «تحقق نیافت»، «ناتمام ماند»، «به تأخیر افتاد» و «صرفنظر شد» ، واژگانی آشنا، تلقی می گردند.

گر چه محاسبه زمان از دست رفته حتی اگر به ۶۰۰۰ بار گردش منظم زمین به دور خورشید نیز برسد، میسر است، اما تعیین دقیق «هزینه فرصتهای از دست رفته»، در میان «امواج سهمگین» تورم، که «قیمتهای دیروز» را هر روز بر صخره های پوچی می کوبند، به سادگی میسر نیست. «برنامه» برای آن است که زمان، امکانی برای «گریز» نداشته و «افسوس کلان» در صحنه اقتصاد موردی نیابد. و گر نه «اقتصاد آه» که برنامه زماندار نمی خواهد.

۲

« زمان در بخش‌های تولیدی »

« زمان در بخش‌های تولیدی »

سرشماری عمومی نفوس و مسکن در سال ۱۳۶۵ چنین نشان داد که ۳۳ درصد از ۱۱ میلیون نفر جمعیت شاغل کشور، در تولید ملی نقشی نداشته و در واقع، بیکار پنهانند. در این حال، از مجموع نیروی کار ۸/۱۲ میلیون نفری، بیش از ۴۳ درصد یا بیکار بوده و یا در تولید ملی، اثر وجودی نداشته‌اند. به عبارتی تنها ۵۷٪ نیروی کار دارای اثر بخشی تولیدی بوده‌اند.

در مقطع یاد شده بخش خدمات ۱/۴۶ درصد جمعیت شاغل را در خود جای می‌داده است که این نسبت ۹/۳ درصد بیش از مجموع نسبت شاغلین در دو بخش مولّد کشاورزی و صنعت، می‌باشد.

یافته‌ها این گونه مشخص می‌سازند که نیروهای مولّد اجتماعی سهمی اندک را در جامعه ایران به خود اختصاص می‌دهند: در سال ۱۳۶۵، ۳ میلیون و ۱۹۱ هزار نفر در بخش کشاورزی و ۱ میلیون و ۴۵۱ هزار نفر در بخش صنعت به کار مشغول بوده‌اند. جمعیت شاغل در این دو بخش که به ۴ میلیون و ۶۴۲ هزار نفر بالغ می‌گردد، تنها ۴۴/۸ درصد از کل جمعیت کشور را دربر می‌گرفته است. چنانچه شاغلین بخش‌های معدن، ساختمان، برق و گاز را نیز به جمعیت شاغل در دو بخش مذکور، اضافه نمائیم، نسبت کل شاغلین در تمامی این بخشها، تنها ۸/۱۰ درصد از کل جمعیت کشور، بوده است. به عبارتی از هر ۱۰ نفر جمعیت کشور، تنها ۱ نفر در بخش‌های تولیدی فعالیت داشته است. با توجه به آن که میزانی از نیروهای حاضر در بخش‌های مورد نظر، در مشاغل ستادی و پشتیبانی انجام وظیفه نموده و مستقیماً نیروی تولیدی به حساب نمی‌آیند، نسبت «نیروی مولّد واقعی» به کل جمعیت، بسیار پائین‌تر خواهد بود.

حال چنانچه به میزان کارائی نیروهای «واقعاً مولّد» نظر افکنیم، به اتلاف وقت عظیم در بخش‌های تولیدی کشور، راه خواهیم برد؛ «راجرز» از نظریه‌پردازان موانع توسعه روستائی، هنگامی که ده عنصر اصلی «خرده فرهنگ دهقانی» را بر می‌شمرد بر «فقدان نوآوری»، «پائین بودن سطح آرزوها و تمایلات»، «تقدیرگرایی»، «عدم توانائی چشم پوشی از منافع آنی بخاطر منافع آتی» و «کم اهمیت دادن به عامل زمان»، تأکید می‌ورزد.^۱ عواملی را که راجرز به طور عام به عنوان موانع توسعه روستائی قلمداد می‌کند، بیش و کم در جامعه کشاورزی ایران وجود دارند.

^۱. «مصطفی ازکیا»، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی توسعه روستائی. اطلاعات. ص ۵۶.

فقدان برنامه‌ریزی تولید، موجود نبودن نظم مطلوب، اهمیت اندک عامل زمان و بالاخره سطح پائین انگیزه‌ها در نزد جامعه کشاورزی ایران، از جمله مهمترین عوامل اندک بودن بازده تولیدی این بخش از اقتصاد ملی به حساب می‌آیند.

با توجه به آن که روستائیان به زمان به صورت خام نگریسته و زیست و تولیدشان براساس ثانیه و دقیقه نمی‌چرخد و هنوز، تیغ آفتاب، هنگام سپیده، خروس خوان، کمر روز و دم غروب، نشانه های زمانی آنان به شمار می‌روند، «عامل زمان» در تولید کشاورزی ایران از اهمیت خاصی برخوردار نیست.

با در نظر گرفتن این مهم که علیرغم گذشت چند دهه از حرکت صنعتی شدن، در جامعه شهری ایران از نظم و وقت شناسی نشانه‌ای مؤثر موجود نیست و شهرنشینان هنوز در مراحل ماقبل صنعتی قرار دارند، شاید انتظار از روستائی برای تقیّد به زمان، بیهوده به نظر رسد. اما به هر روی، ناپیدا بودن عامل زمان در تولید کشاورزی، بر کیفیت و میزان محصول، قطعاً تأثیرگذار خواهد بود.

از هنگامی که اقتصاد کشور صاحب «برنامه» گردیده و به هر ترتیب، سندی مصوّب را در دستور کار خود داشته است، هیچگاه با تولید کشاورزی برخوردی منظم و زمانمند صورت نگرفته است. گر چه در سایر بخشها نیز نظم و قاعده و کنترل زمانی در کار نبوده، معهذاً آن میزان از هدف سنجی کمی که در بخش صنعت به کار گرفته شده است، در کشاورزی وجود نداشته است.

مغضوب واقع شدن بخش کشاورزی در پرتو «پرواز» صنعتی شدن در دورهٔ چهل تا پنجاه و هفت و کنده شدن وسیع نیروهای تولیدی از این بخش و ملحق شدن آنها به جمعیت شهری، از جمله عوامل مؤثر در دست چندم تلقی شدن این بخش، محسوب می‌گردند.

دقت بر گزارش عملکردهای برنامه‌های عمرانی دوم به بعد، چنین می‌نمایاند که هدف‌گذاریهای کمی در تولید بخش صنعت و برخی دیگر از بخشها، علیرغم انحرافات چند، حاصل گردیده‌اند، اما در هیچیک از برنامه‌ها، رشد مورد نظر برای بخش کشاورزی به حد نصاب نرسیده است. لذا نه در سطوح برنامه‌ریزی کلان به بخش کشاورزی نظم داده شده است و نه در سطوح عرض و سنتی تولید روستائی از نظم مطلوب و تقیّد زمانی، نشانه‌ای بوده است.

جدا از بی‌نظمی و بی‌برنامگی سنتی بخش کشاورزی که به عنوان خصلتهائی تاریخی عمل می‌نمایند، بی‌انگیزگی نیز از دیگر عوامل بسیار مؤثر در پائین بودن بازدهی بخش است. از آنجا که در

طول دوران‌هایی دراز، مناسبات ارباب و رعیتی بر تولید کشاورزی ایران حاکم بوده و در مواردی تا چهار پنجم میزان محصول به ارباب بهره‌کش تعلق می‌گرفته و دهقانان تملّکی نسبت به محصول رنج خویش احساس نمی‌کرده‌اند، گرایش و جوششی برای افزایش تولید وجود نداشته است. حتی این گونه می‌توان قضاوت کرد که «مسأله بی‌ارادگی و عدم تمایل دهقانان به کار، نوعی مقاومت علیه ارباب به شمار می‌رفته است.»^۱

اشاعه تاریخی عناوینی چون ارباب، آقا، خان و بالاخره «صاحب اختیار» در جامعه روستائی، حاکی از نقش مطلق طبقه بهره‌کش هم در تولید و هم در مناسبات اجتماعی روستاست.

در این چهارچوب، زارعین صاحب زمین، انگیزه‌ای برای افزایش تولید نمی‌یافته‌اند و خیل «خوش نشینان» بی‌زمین نیز، از انگیزه‌ای به مراتب کمتر از آنان برخوردار بوده‌اند. خوش نشینان که بواسطه نداشتن نسق زراعی، عناصر درجه دوم در تولید کشاورزی روستا به حساب می‌آیند، نه تنها هیچ خود انگیزگی برای تولید بیشتر ندارند بلکه در فصل غیر کشت، کاملاً بیکار بوده و حَمّام آفتاب می‌گیرند.

از اینرو از حاصلجمع دهقانان بی‌انگیزه تحت ستم و «آفتاب نشینها»، بازده مطلوبی نصیب تولید نمی‌شده است.

خصیصه بی‌انگیزگی و قناعت به وضع موجود، نه تنها با اصلاحات ارضی دهه چهل، از بین رفت بلکه با به میان آمدن عواملی چند، تشدید نیز شد.

از ابتدای دهه چهل به بعد و بویژه در سالهای پنجاه، سیاست عامدانه «مهاجر تشویقی» رژیم و دعوت روستائیان به «حاشیه» شهرها، انگیزه‌ها را تقلیل داد. در این دوران که جوانان روستائی، «آواز دهل» را از شهر می‌شنیدند، ماندن در روستا و ادامه حرفه پدران را عار شمردند. این پروسه، هم توان کمی نیروی کار را تقلیل می‌داد و هم انگیزه تولید را.

در مقطع رفرم ارضی چنین تبلیغ می‌شد که راندمان پائین بخش کشاورزی ایران ناشی از بی‌زمین بودن بخش مهمی از نیروهای تولیدی است. حال آن که عوامل مؤثر دیگری نیز در این راستا وجود داشتند که از دیده پنهان می‌ماندند. کمبود راههای روستائی، حضور قشرهای انگل سلف خر و واسطه در مسیر تولید تا توزیع، بنیه مالی بسیار ضعیف تولیدکنندگان روستائی، بی‌مسئولیتی دولت

^۱. منبع قبلی. ص ۹۰.

در قبال خرید به موقع و اقتصادی محصولات و... راندمان را همچنان پائین نگه می‌داشتند. در سال ۱۳۵۴ در سمینار بسته‌بندی مواد غذایی در اتاق بازرگانی، چنین عنوان شد که:

«۴۰ درصد تولیدات کشاورزی ایران، از بین می‌رود.»^۱

بدین ترتیب جدا از آن که وقت انبوه ملی در پروسه تولید به دلیل راندمان ناکافی و سرعت نامطلوب و فقدان برنامه‌ریزی از بین می‌رفت، در مرحله پس از تولید، ۴۰ درصد آنچه که بیار نشسته بود نیز، تلف می‌شد. لذا بیان این هدف‌گذاری از سوی وزیر وقت کشاورزی که:

«باید به جای یک تن گندم، از هر هکتار ۵ تن برداشت کنیم»^۲،

یک شانتاژ تبلیغاتی بیش نبود. جای دقت است که در همه برنامه‌های عمرانی دوره قبل از ۵۷، «افزایش بازده در واحد سطح»، از جمله اهداف کیفی به شمار می‌رفت. چنانچه بیسواد و وسیع شاغلین بخش کشاورزی و بی ارزش بودن آموزش را به عوامل قبلی اضافه کنیم، زمین‌های برای استفاده مفید از زمان و افزایش بازده و بهبود کیفیت محصولات، موجود نبود.

۵ سال پس از افزایش بهای نفت، آمارهای سطح زیر کشت و آمار واردات اقلام کشاورزی، نشان داد که انگیزه رشد تولید و افزایش بازده سطح و استفاده مؤثر از عامل زمان، تا چه میزان «نفت پاشی» شده‌اند: در دوره زمانی ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ سطح زیر کشت گندم از ۶۳۲۵ هزار هکتار به ۵۴۴۱ هزار هکتار، جو از ۱۶۵۶ هزار هکتار به ۱۱۷۷ هزار هکتار، پنبه از ۳۳۰ هزار هکتار به ۲۸۰ هزار هکتار و حبوبات از ۴۲۳ هزار هکتار به ۱۸۰ هزار هکتار کاهش یافت.^۳

طی همین مدت واردات گوشت قرمز از ۳۲ هزار تن به ۱۳۵ هزار تن، واردات علوفه از ۲۳۶ هزار تن به ۱۰۴۲ هزار تن و واردات مرغ و تخم مرغ از ۳ هزار تن به ۱۶ هزار تن افزایش یافت.^۴ ضمن آن که واردات گندم نیز سالانه بیش از ۲۲ درصد رشد نشان می‌داد.

با این روند، اساساً نه وقت نیروی کار مولّد در بخش کشاورزی دارای ارزشی بود و نه افزایش بازده تولید و نه سرعت زمانی در پروسه‌های قبل از تولید، ضمن تولید و پس از تولید، اهمیتی داشت.

^۱. «رستاخیز». ۲۸/۳/۱۳۵۴.

^۲. «رستاخیز». ۱۶/۲/۱۳۵۴.

^۳. «بانک مرکزی ایران» بررسی تحولات اقتصادی کشور بعد از انقلاب. ص ۵۰۹.

^۴. منبع قبلی. ص ۱۶-۵۱۴.

در دوره پس از ۵۷ گر چه تأکیدات نظری بی وقفه‌ای در خصوص «محور قرار گرفتن کشاورزی» صورت پذیرفت، معه‌ذا راندمان نیروی تولیدی بخش، نسبت به گذشته پائین‌تر آمد.

در فاصله زمانی ۶۵-۱۳۵۵ جمعیت شهرنشین کشور از ۱۵۸ میلیون نفر با نرخ رشد ۴/۵ درصد به ۸/۲۶ میلیون نفر رسید و ضریب شهرنشینی از ۴۷ درصد به ۳/۵۴ درصد افزایش یافت. براساس برآوردهای کارشناسی، بیش از ۴۲ درصد از افزایش جمعیت شهرنشین، معلول مهاجرت‌های از روستا به شهر است. در همین دوره سهم شاغلین بخش کشاورزی از کل اشتغال از ۲/۵۳ درصد به ۶/۴۵ درصد تقلیل پیدا کرد و جمعیت بیکار روستائی نیز از ۷۴۴ هزار نفر به ۸۶۸ هزار نفر بالغ شد. همچنان که سهم بخش در تولید ناخالص داخلی از ۳۴ درصد به ۲۹ درصد سقوط کرد.

در این سالها علیرغم آن که نیروی مکانیکی بیشتری در واحد سطح به کار گرفته شد، معه‌ذا راندمان تولید بهبود نیافت. در حالی که «در سال ۱۳۵۷ نیروی مکانیکی به کار گرفته شده به طور متوسط معادل ۴۳/۰ واحد اسب بخار در هکتار بود، این میزان در سال ۱۳۶۶ به ۷۴/۰ واحد اسب بخار در هکتار افزایش پیدا کرد.»^۱

در آستانه اجرای برنامه توسعه، نیروی کار انسانی، دامی و مکانیکی به کار گرفته شده در بخش، به ترتیب معادل ۹ ، ۵/۱۲ و ۵/۷۸ درصد بوده‌اند. این ترکیب چنین می‌نمایند که نیروی کار انسانی بخش کاهش یافته و در مقابل نیروی مکانیکی آن، افزایش پیدا کرده است. اما این نوسانات، دلیلی برای بهبود راندمان نبوده‌اند. سرشماری عمومی سال ۶۵ نشان داد که بیش از ۷۰ درصد از شاغلین بخش کشاورزی ، فاقد سواداند. در حالی که ۹۷ درصد از باسوادان نیز در سطح ابتدائی و راهنمائی، تحصیل کرده‌اند.

اگر همه خصلت‌های تاریخی و سنتی را برای نیروی کار کشاورزی کشور به حساب آوریم و به تشدید دافعه‌های روستائی و افزایش بی سابقه جریانهای مهاجرتی دقت کنیم و سطح دانش شاغلین بخش را نیز منظور نظر داشته باشیم، انتظار اهمیت یافتن عامل زمان در تولید و افزایش راندمان تولیدی نیروی کار، بی مورد خواهد بود. هنگامی که این روند با پروسه افزایش بی نظیر جمعیت، همزمان شد، کمبودها محسوس‌تر گردید. در فاصله زمانی ۶۶-۱۳۵۸ «نرخ رشد محصولات مهم نظیر گندم، چغندر قند، پنبه، گوشت قرمز و شیر، کمتر از نرخ رشد جمعیت بوده است.»^۲

^۱ . «سازمان برنامه و بودجه». پیوست قانون برنامه اول توسعه. ص ۴-۴.

^۲ . منبع قبلی. ص ۴-۲.

مهم‌تر آن که به موازات کنده شدن بیشتر نیروهای تولیدی از بخش و بهبود نیافتن راندمان کار نیروهای باقیمانده بخش کشاورزی ایران بخاطر میزان تخریب وحشتناک مراتع، جنگلها و نیز فرسایش خاک، میلیونها سال، زیان دیده است. بنا به گزارش وزیر جهاد سازندگی؛

«در هر ثانیه حدود ۳۰۰ متر مربع از سطح جنگلها و حدود ۴۰۰ متر مربع از سطح مراتع، تخریب می‌شود.

- سالانه حدود یک میلیون هکتار از مراتع کشور به اراضی کویری و شنزار تبدیل و غیر قابل استفاده می‌شود.
- میزان تخلفات و شدت تخریب جنگلها و مراتع نسبت به سال ۱۳۵۶ حدود ۴۸۰ درصد افزایش یافته است.
- فقط در سالهای ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۲ حدود یک میلیون هکتار از مراتع استان خراسان در اثر تخریب و تصرف افراد ناآگاه و سود جو به مزارع کشت هندوانه تبدیل شده است.^۱

قبل از این گزارش، در متن برنامه توسعه چنین عنوان شده بود که «براساس برخی از اظهار نظرها، بیش از ۹/۱ میلیون هکتار از جنگلهای شمال کشور باقی نمانده و جنگلهای غرب، تبدیل به اراضی مشجر شده است.» ضمن آن که ۷۰ درصد از مراتع کشور را، مراتع فقیر و کویری، پوشانده است.^۲ بدین ترتیب اگر همه مهاجرین سه دهه اخیر به مناطق کشاورزی «بازگردانده شوند» و قبلی‌ها و فعلی‌ها، با کنار گذاردن «خصلت‌های تاریخی» و با حداکثر «بازدهی و انگیزه»، از «خروس خوان» تا «دم غروب»، یک نفس کار کنند، بخش کشاورزی پس از قرن‌ها خواهد توانست به دارائیهای طبیعی دهه پنجاه، دست یابد.

در بخش صنعت، کاهش محصوص بهره‌وری نیروی کار از جمله مشخصه‌های اصلی سالهای گذشته بوده است. در زمان تدوین برنامه توسعه چنین برآورد گردید که بهره‌وری نیروی کار، به سطح سال ۱۳۵۳ نزول کرده است. «در دوره زمانی ۶۷-۱۳۶۲ بهره‌وری تولید صنعتی، سالانه به طور متوسط ۹/۱ درصد کاهش نشان داد.»^۳ این کاهش در صنایع سرمایه‌ای به ۱/۹ درصد در سال می‌رسیده است.

^۱ . «اطلاعات». ۲۵/۱۲/۱۳۷۰.

^۲ . ص ۱-۵.

^۳ . «سازمان برنامه و بودجه». پیوست قانون برنامه اول توسعه. ص ۷-۲.

در این حال، سرشماری عمومی ۶۵ روشن ساخت که ۳/۳۴ درصد از کارکنان صنعتی کشور بیسوادند. از میان شاغلین باسواد، ۵۰ درصد دارای سواد ابتدائی، ۱۶ درصد دارای آموزش راهنمائی، ۱۸ درصد بهره‌مند از دیپلم، ۶ درصد دارای تحصیلات سوادآموزی و تنها ۶/۲ درصد دارای تحصیلات عالی بوده‌اند. از اینرو به هنگام تدوین برنامه، «وجود بیسوادی گسترده در میان نیروی کار» و «پائین بودن سطح اطلاعات فنی در تولید صنعتی» در کنار «مدیریت ضعیف و کارآئی محدود سازماندهی صنعتی» از جمله موانع افزایش بازدهی صنایع کشور قلمداد گردیدند.

گر چه در سالهای مورد نظر، «کمبود ارز» نقش مؤثری در کمیّت تولیدات صنعتی ایفا نمود، اما کاهش کارآئی نیروی کار، مجزا از کمبودهای ارزی، قابل بحث است. چرا که پائین بودن بهره‌وری چه در سالهای تنگنای ارزی (مانند سالهای ۵۹ و ۶۵) و چه در سالهای رونق ارزی (چون سال ۶۲)، همواره مطرح بوده است. شاهد تاریخی آن که در سال ۶۲ که بالاترین میزان درآمد نفتی در تاریخ اقتصادی کشور رقم خورد و صنایع با برخورداری از ۷ تا ۸ میلیارد دلار واردات مواد اولیه و کالاهای واسطه، ۲ تا ۳ شیفت در روز به فعالیت مشغول شدند، بهره‌وری نیروی کار صنعتی در این سال، کمتر از بهره‌وری سال ۱۳۵۶ بود.

در سال ۶۸ و ۶۹ نیز که در پرتو گشایشهای ارزی، صنایع کشور به میزان قابل توجهی از مواد و کالاهای واسطه دست یافته و نسبت به گذشته، فعالیتگر شدند، راندمان پائین همچنان محسوس بود.

شرکتهای تولیدی تحت پوشش «سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران» که بیش از ۷۰ درصد ارزش افزوده صنعتی کشور را تولید می‌نمایند، در سال مالی ۱۳۶۹، بازده سرمایه‌گذاریشان تنها ۵ درصد بوده است.^۱ این شاخص که خود گویای راندمان بسیار ناچیز تولید می‌باشد، در صنایع خودروسازی این سازمان به ۳ درصد، در صنایع ساخت و تجهیزات به ۴ درصد و در صنایع ماشین‌آلات و راهسازی و کشاورزی به ۲/۰ درصد می‌رسد. در سال مالی ۱۳۶۸، جمع «ساعات کار جذب شده» در تولید شرکت «مرتب» به ۱۷۰۰۱۹ ساعت رسیده است، حال آن که جمع «اوقات تلف شده» به ۱۲۸۴۶۱ ساعت، بالغ شده است.

^۱. نمودار «دوپونت» کلیه شرکتهای تحت پوشش سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران در سال مالی ۱۳۶۹.

در سال ۶۹ ، ساعات کار جذب شده در تولید شرکت بنیان دیزل ۹۵۶۱۶ ساعت و اوقات تلف شده ۱۰۳۱۹۳ ساعت بوده است. در کارگاه ماشین کاری لیفتراک سازی سهند در سال ۶۹ ، ۳۲۷۵۶ ساعت جذب و ۱۱۵۳۲ ساعت تلف گردیده است.

در شرکت صانع، اوقات جذب شده و تلف شده، برابر بوده‌اند. به طور مسلّم بخشی از اوقات تلف شده در شرکتهای یاد شده به کمبود ارز مرتبط می‌شده است. اما اگر به مجموعه دلایل اتلاف اوقات تولیدی دقت کنیم، به دلایل متعددی غیر از کمبود قطعه و مواد برمی‌خوریم. شرکت پارس خودرو در سال ۱۳۶۸ ، در تولید وانت، ۱۶۳ دستگاه و در تولید سواری ۲۱۲۹ دستگاه، انحراف از تولید داشته است.

برخی علل قید شده در مورد تولید نشدن ۱۶۳ دستگاه وانت بدین شرح است: ۱۷ دستگاه بخاطر مراسم عزاداری، ۱ دستگاه بخاطر غیبت کارگران، ۲ دستگاه بخاطر سخنرانی شورای اسلامی کار، ۳ دستگاه بخاطر انتخابات تعاونی مصرف.

در مورد علل خاص به تولید نرسیدن ۲۱۲۹ دستگاه سواری نیز، این گونه می‌خوانیم: سخنرانی و مراسم عزاداری ۴۳ دستگاه. دیرکرد مواد آستری ۱۸ دستگاه. غیبت کارگران ۱۳ دستگاه. بازدید مسئولان صنعتی و همراهان ۱۵ دستگاه. انتخابات تعاونی مصرف ۴ دستگاه.

در سال مزبور (۶۸) در مقابل ۱۴۴۵۸۰۸ ساعت کار و اضافه کاری، ۱۰۸۶۲۲۰ ساعت، وقت تلف شده است، که متوسط ماهانه اوقات تلف شده در پارس خودرو را به ۹۰۵۱۸ ساعت می‌رساند. در همین سال در هر ماه تنها ۱۹ روز کار مفید صورت گرفته و میزان کارآئی نیروی کار، تنها ۲۵ درصد بوده است. در سال ۶۹ در همین شرکت تنها ۲۳۰ روز از سال ، کار صورت گرفته است. یعنی آن که با احتساب ۷۵ روز تعطیلات سالانه، از ۶۰ روز کاری، «صرفنظر» شده است.

در این بحث نه با کیفیت محصولات صنعتی کشور، کاری است و نه با ملی بودن یا نبودن ساخت صنعتی موجود. هم اینک صنایع کشور با حدود ۳۰ درصد ظرفیت به کار مشغول‌اند، چنانچه با گشایشهای ارزی، حداکثر ظرفیتهای نیز به کار گرفته شوند با توجه به سطح موجود بهره‌وری صنعتی که بی‌انگیزگی، دانش عمومی محدود، دانش فنی بسیار قلیل، ضعف مدیریتها و برنامه‌هائی از نوع پارس‌خودرو، از عوامل اصلی آن به حساب می‌آیند، باز هم اتلاف وقت وسیع، وجود خواهد داشت.

گر چه در تولید کشاورزی بنا به خصلت‌های تاریخی و نیز به دلیل ماهیت فصلی بودن برخی تولیدات، ائتلاف وقت به امری طبیعی تبدیل شده است، اما در اقتصاد صنعتی که تحرک، نظم‌پذیری و تقید به زمان الفبای حرکت آن می‌باشد، «آفتاب نشینی»، غیر مرسوم است.

۳

« وقت در بازار بیکاری »

«وقت در بازار بیکاری»

«خانه من بر ستونها و زندگی من بر کار استوار است. با برداشتن ستونها، خانه و با بیکاری، زندگی من را از من می گیرند.»

ویلیام شکسپیر نویسنده انگلیسی

قابل توجه بیکاران تهران:

برای مبارزه قطعی با بیکاری و جلوگیری از خطر بزرگی که از این راه، حیات هزاران نفر از طبقات مختلف را تهدید می کند به اطلاع کلیه بیکاران می رساند که جهت اقدامات لازم برای تهیه کار و رفع بیکاری، روز ۵ شنبه ۱۰ اسفند ساعت ۵ بعدازظهر جلسه ای از بیکاران در محل باشگاه میهن واقع در خیابان شاه آباد تشکیل می شود. از کلیه کسانی که بیکار هستند دعوت می شود که در این جلسه و جلساتی که هر هفته روز ۵ شنبه تشکیل می شود، حضور بهم رسانند.

اتحادیه بیکاران

گر چه سه سال، قبل از آن که دعوت نامه فوق در روزنامه اطلاعات مورخه ۷ اسفند ۱۳۲۳ به چاپ رسد، امکان تجمعی در قلمرو ژنرالایسم رضاخانی وجود نداشت، مع هذا بخش اعظم نیروی کار جامعه در دوره قبل از جنگ دوم جهانی، به کار اشتغال داشتند.

ایجاد تشکیلات جدید اداری دولت پس از سال ۱۳۰۴ که میل به گسترش نشان می داد، توسعه آموزش و پرورش و استخدام تعداد قابل توجهی معلم و دبیر، به راه افتادن پروژه های مهم راه، راه آهن، سد سازی و بالاخره تأسیس کارخانجات متعدد طی این دوره، فرصت های جدید اشتغال را در اندازه هایی قابل اهمیت به وجود آورد. در انتهای دوره مورد بحث بیش از ۱۷۰ کارخانه در کشور فعالیت داشتند که متجاوز از ۴۸ هزار کارگر صنعتی را در خود جای می دادند.^۱ در این میان، صنایع نساجی بیش از ۶۰ درصد نیروی کار صنعتی را دربر می گرفت.

^۱. «جولیان باریز». اقتصاد ایران. مؤسسه حسابرسی سازمان صنایع ملی ایران.

جدا از بخش‌های یاد شده، نیروی کار کشاورزی و نیروی کار سنتی شهری نیز در ظرفیتهای موجود، به کار اشتغال داشتند.

اما در دوره بعد بویژه در آستانه خاتمه جنگ، «بحران بیکاری» در کشور رخ ظاهر ساخت. تأسیس «اتحادیه بیکاران» و فراخوانی به گردهم آئی راه حل جویانه از شاخصه‌های این بحران در سالهای آغازین دهه بیست محسوب می‌گردید. مطرح شدن ضرورت تدوین قانون کار از طرف وزارت پیشه و هنر در سال بیست و سه^۱ نیز از شرایط بی‌ثبات و نابسامان بازار کار کشور، خبر می‌داد.

در سال ۱۳۲۴، «بعد از جنگ، عده بیکاران از هر صنف و طبقه بقدری زیاد شد» که مطبوعات هشدار دادند چنانچه «دولت مترصد کار برای آنها نباشد، روزهای خطرناکی پیش خواهد آمد».^۲

در این حوالی زمانی که جمعیت کشور بیش از ۱۴ میلیون نفر بود،^۳ بنا به اقوال غیر رسمی یک میلیون نفر در بیکاری بسر می‌بردند. تا آن که «اداره تهیه کار در تاریخ ۱۳ شهریور ۱۳۲۵ تأسیس شد. این اداره وظیفه داشت که تقاضانامه‌های تهیه کار را در دفاتر مربوطه ثبت و برای کارگران بیکار، دفترچه‌های انتظار خدمت تهیه نماید و از سوئی، تقاضانامه‌های کارفرمایان را نیز ثبت و کارگران بیکار را به موجب کارتهای معرفی‌نامه به کارفرمایان معرفی کند».^۴

اما علیرغم تشکیل سندیکای بیکاران و تأسیس اداره کار، بحران بیکاری همچنان به قوت خود باقی بود چرا که اقتصاد در کلیت خود راكد بود و در شرایط بی‌ثبات، تولیدی جریان نداشت.

در سال ۱۳۲۷، بیکاری به عنوان «جریان روز»، بخشی از گزارشات مطبوعاتی را به خود اختصاص می‌داد. اینک برخوردهای «اخلاقی» همچون دعوت شهردار وقت تهران از «هیئت دولت، رجال، بازرگانان و نمایندگان اصناف و پیشه‌وران»^۵ مبنی بر تشکیل کارگاههای صنعتی و به کار وا داشتن بیکاران، «کارگر» نمی‌شد و ظرفیت شغلی، فراهم نمی‌ساخت.

^۱. «اطلاعات» ۲۵/۲/۱۳۲۳.

^۲. «اطلاعات» ۲۷/۳/۱۳۲۴.

^۳. «مرکز آمار ایران»، نشریه شماره ۳۳۱.

^۴. «مجله کار»، شماره ۱.

^۵. «اطلاعات» ۱۵/۱۰/۱۳۲۷.

در این دوران که میلیونها ساعت از وقت ملی، همه روزه تلف می‌شد. در چهارچوب برنامه هفت ساله اول، به خیل بیکاران، وعده کار داده شد. اما پس از سال ۱۳۲۷ نیز نه وعده‌ای تحقق یافت و نه بیکاران به کار رسیدند.

در آستانه ملی شدن صنعت نفت در فروردین ماه سال سی، بیکاران در تظاهرات خیابانی، هنوز خواهان کار بودند، بدینگونه به مدت یک دهه، وقتی عظیم از نیروی کار ملی، به هدر رفت.

در دوره دو ساله ۳۲-۳۰ در پرتو تحرک ملی و براه افتادن فعالیتهای عمرانی در سطوح ملی و شهری، بحران بیکاری رو به حل رفت، اما بیکاری هنوز وجود داشت.

هنگامی که در سال ۱۳۳۵ نخستین سرشماری سراسری نفوس، انجام گرفت، اطلاعات دقیق تری از شرایط اشتغال ملی بدست آمد. نتایج سرشماری عمومی سال ۳۵، چنین نشان داد که از ۶ میلیون و ۶۷ هزار نفر جمعیت فعال کشور، تعداد ۵ میلیون و ۹۸ هزار نفر شاغل و ۱۵۹ هزار نفر بیکارند. در این سال علیرغم آن که تولید ملی در شرایط مطلوبی واقع نبود، معهذاتنها ۶/۲ درصد جمعیت فعال، در بیکاری زیست می‌کردند.^۱ این نسبت این گونه نشان می‌داد که بخش‌های جدید اقتصادی همچون فعالیتهای بانکی، خدماتی و صنعتی، نیروهای وارد شده به بازار کار را جذب کرده‌اند.

اما یک دهه بعد، درصد بیکاری به شکلی محسوس افزایش یافته بود. در سرشماری سال ۴۵، تعداد ۷۲۶ هزار نفر بیکار به ثبت رسیده بود. این رقم به آن مفهوم بود که در طول یک دهه همه ساله ۵۶۷۰۰ نفر به بیکاران کشور اضافه شده است.

در سرشماری سال ۴۵ درصد بیکاران به ۶/۹ بالغ گردیده بود. جای توجه است که طی دهه ۴۵-۳۵ نسبت تعداد افراد فعال جمعیت به کل جمعیت ده سال به بالا، از ۵/۴۷ درصد به ۷/۴۵ درصد کاهش یافته بود.^۲ آغاز روند کنده شدن نیرو از بخش کشاورزی و نیز ماهیت تکنولوژی وارداتی طی دوره، عوامل عمده این روند به حساب می‌آمدند.

در همین ده سهم بخش کشاورزی از کل تعداد شاغلین از ۵۶ درصد به ۴۶ درصد تقلیل و سهم بخش خدمات از ۲۴ درصد به ۲۷ درصد افزایش یافت.

مفهوم این نوسانات آن بود که عنصر تولید در اقتصاد رو به تضعیف رفته است.

^۱. «سازمان برنامه». برنامه عمرانی سوم، ص ۱۵.

^۲. منبع قبلی. همان ص.

بدین ترتیب در دهه ۴۵-۳۵ هم به تعداد بیکاران را به طور محسوس اضافه شد و هم «مشاغل کاذب» رو به گسترش نهادند. از اینرو در این دهه، «وقت» نیروی کار ملی هم در «بستر بیکاری» و هم در «مجاری کاذب» از کف رفت.

با توجه به آن که در طول این دهه، سالانه ۵۶۷۰۰ نفر به جمع بیکاران می‌پیوستند، با احتساب ۲۶۰ روز کاری ۸ ساعته برای هر فرد، همه ساله ۱۱۷۹۳۶۰۰ ساعت کار ملی، تنها از ناحیه ورود بیکاران جدید به «بازار بیکاری»، از بین می‌رفته است.

در سال ۴۵ از تعداد جمعیت فعال کشور، یک میلیون و ششصد و نود و چهار هزار نفر، کمتر از ۳۶ ساعت در هفته کار می‌کرده‌اند که دویست و پنجاه هزار و چهار صد نفر آنها کمتر از ۸ ساعت در هفته کار می‌کرده‌اند.^۱ آمارگیری عمومی سال ۴۵ همچنان نشان داد که میزان کم کاری در بخش خدمات ۱/۲۱٪، در بخش صنعت و معدن ۸/۲۵ درصد، در بخش کشاورزی ۴/۱۷٪ و در بخش ساختمان ۱۰٪ بوده است.

لذا اشتغال این مقطع به مفهوم انجام کار مطلوب ملی، تلقی نمی‌شود.

یک دهه بعد در آمارگیری سراسری سال ۱۳۵۵، تغییراتی چند مشاهده گردید. در این سال از ۹ میلیون و ۶۸ هزار نفر جمعیت فعال، ۸ میلیون و ۷۹۴ هزار نفر در اشتغال قرار داشتند. به عبارتی تعداد بیکاران کشور ۲۷۴ هزار نفر بود که ۳ درصد جمعیت فعال را دربر می‌گرفت.^۲ گرچه تعداد بیکاران نسبت به یک دهه قبل کاهش یافته بود، اما در این هنگام ۵/۳۰ درصد جمعیت فعال کشور در بخش خدمات فعالیت داشتند. چنانچه به یک شاخص کلیدی توجه نمائیم، در می‌یابیم که نتیجه مادی فعالیت دوره، نه به «کار» بلکه بطور جدی به فعالیتهای غیر تولیدی متکی بوده است؛

در سال ۱۳۴۵ نسبت ارزش افزوده بخش خدمات به تولید ناخالص داخلی بدون نفت، ۵/۵۳ درصد بوده است، این نسبت در یک دهه بعد به ۷/۶۶ درصد بالغ می‌گردد. این نسبت چنین بیان می‌دارد که در سال ۱۳۵۵، تنها ۳/۳۳ درصد ارزش تولید ناخالص داخلی بدون نفت، از بخش‌های تولیدی حاصل شده است.

^۱. «مرکز آمار ایران». آمار سراسری سال ۱۳۴۵.

^۲. «بانک مرکزی ایران». حسابهای ملی ایران ۵۶-۱۳۳۸. ص ۳۷۳.

از اینرو گر چه در دهه ۵۵-۴۵ در خصوص کاهش بیکاری توفیق حاصل گردید اما نسبت بیکاری ۳ درصدی و شاغل بودن ۹۷ درصد جمعیت فعال کشور، هیچ دلیلی بر استفاده از «وقت ملی» به حساب نمی‌آید. لذا در حالی که درآمد سرانه کشور به قیمت ثابت از ۲۸۴۰۰۰ ریال در سال ۴۵ به ۱۰۵۶۷۴ ریال در سال ۵۵^۱ افزایش یافته بود (۷۵/۳ برابر)، کاردهی سرانه کل اقتصاد در این دوره به ۳/۲ برابر رسید که اگر سهم بخش‌های تولیدی در آن مورد دقت قرار گیرد، فاصله درآمد سرانه و کاردهی سرانه، بسیار بیش از این خواهد بود.

جای دقت است که کاردهی سرانه به قیمت ثابت در بخش کشاورزی به ۵/۱۰۹ هزار ریال در سال ۵۵ بالغ می‌گردد، حال آن که کاردهی سرانه بخش خدمات به ۳/۵۴۸ هزار ریال رسیده است.^۲

در این سال از هر ۳ نفر شاغل، یک نفر در بخش خدمات مشغول به کار بوده است.

در دوره مورد بحث علیرغم آن که عنصر تولید در کل اقتصاد ضعیف‌تر از گذشته گردید، معهذاً در انتهای آن، ۹۷ درصد جمعیت فعال کشور، به کار «اشتغال» داشته است. ولو آن که بخشهایی از آن، به شکل صوری مشغول بوده‌اند. به بیانی دیگر، در عین اتلاف وقت انبوه ناشی از اشتغالهای غیر مولد بحران بیکاری وجود نداشته است.

اما در دهه بعد در فاصله زمانی ۶۵-۱۳۵۵ با هر چه عمیق‌تر شدن شکاف بین عرضه و تقاضای نیروی کار، بیکاری در اندازه‌هایی بی سابقه، خود را به عنوان یک بحران مطرح ساخت.

چنانچه تعداد بیکاران بر کل جمعیت، تقسیم شود، «نرخ بیکاری» بدست می‌آید. با دو عمل تقسیم، این گونه مشخص می‌گردد که نرخ بیکاری از ۱/۷ درصد در سال ۱۳۵۵ به ۱/۱۴ درصد در سال ۱۳۶۵ رسیده است. در طول این دهه، شاغلین بخش کشاورزی از ۶/۳ میلیون نفر در سال ۵۵ به ۲/۳ میلیون نفر در سال ۶۵ تقلیل یافت و سهم شاغلین این بخش از ۳۸ درصد شاغلین کشور به ۲۹ درصد تنزل نمود.

در همین دوره جمعیت بیکار روستائی از ۷۴۴ هزار نفر با ۱/۱۲ درصد افزایش به ۸۶۸ هزار نفر رسید. در طول دهه مورد بحث به موازات آن که ۱۱۷ هزار نفر در بخش کشاورزی و ۲۷۸ هزار نفر

^۱. «سازمان برنامه و بودجه». مجموعه اطلاعاتی شاخصهای اقتصادی. ص ۷.

^۲. «بانک مرکزی ایران». حسابهای ملی ایران. ۵۶-۱۳۳۸. ص ۳۷۶ و ۳۷۷.

در بخش صنعت و معدن کار خود را از دست دادند، یک میلیون و نهصد و پنجاه هزار نفر به شاغلین بخش خدمات اضافه گردیدند.^۱

به این ترتیب سهم بخش خدمات در ترکیب اشتغال کشور به ۹/۴۷ درصد رسید.

در ده ساله مورد نظر، در مقابل ۴۷ درصدی که به جمعیت کشور افزوده شد، تنها ۲۱ درصد به حجم جمعیت فعال، اضافه گردید. لذا نسبت جمعیت فعال به کل جمعیت از ۱/۲۹ درصد به ۹/۲۵ درصد تنزل نمود.

نتایج سرشماری عمومی سال ۶۵ اینطور نمایاند که ۳۳ درصد از ۱۱ میلیون نفر جمعیت شاغل کشور، در تولید ملی نقشی نداشته و در واقع بیکار پنهانند. با این اطلاع، از مجموع نیروی کار ۸/۱۲ میلیون نفر که بیش از ۴۳ درصد یا بیکارند و یا در تولید ملی و ایجاد ثروت، اثر وجودی ندارند.

در فاصله زمانی ۶۵-۱۳۵۵ همه ساله ۱۹۰ هزار شغل جدید ایجاد شده است، حال آن که عرصه سالانه نیروی کار به طور متوسط ۳۰۲ هزار نفر بوده است.^۲ بدین ترتیب صرفاً از همین ناحیه، ۲۳۲۹۶۰۰۰ ساعت کار ملی به طور سالانه از بین رفته است.

در این سالها عوارض مستقیم و غیر مستقیم جنگ، فقدان برنامه مشخص اقتصادی، ایجاد اختلال در بهره‌گیری از منابع و عوامل تولید از یکسو فرصتهای موجود اشتغال را در بخشهایی از اقتصاد منتفی ساخت و از دیگر سو ایجاد فرصتهای لازم اشتغال را ممکن ناساخت.

افت بسیار محسوس میزان سرمایه‌گذاری در این سالها، فرصتهای اشتغال متناسب با نرخ رشد جمعیت فعال را به وجود نیاورد. در سال ۵۵ سرمایه‌گذاری خالص سرانه به قیمت ثابت ۲۹۸۱۹ ریال بوده است. این میزان در سال ۱۳۵۸ به ۱۰۶۱۲ ریال تقلیل یافت و پس از آن نیز در سال ۱۳۶۲ در سطح ۱۳۹۵۹ ریال واقع شد و به بالاترین میزان خود رسید.^۳

در همین حال، بودجه سرانه نیز از ۴۳ هزار ریال در سال ۵۶ (به قیمت ثابت ۵۳) به ۴/۱۲ هزار ریال در سال ۶۷ کاهش یافت.

^۱ . «سازمان برنامه و بودجه». پیوست قانون برنامه اول. ص ۱-۳.

^۲ . منبع قبلی. ص ۱-۴.

^۳ . «سازمان برنامه و بودجه». مجموعه اطلاعاتی شاخصهای اقتصادی. ص ۹۷.

لذا با این روندهای شدیداً کاهنده، «فرستی» متناسب برای ایجاد «شغل» فراهم نشد. پس از سال ۶۵ با توجه به کاهش درآمدهای نفتی، معضل بیکاری حادث گردید. بنحوی که در آستانه اجرای برنامه ۵ ساله، نرخ بیکاری از ۱/۱۴ درصد سال ۶۵ به ۹/۱۵ درصد افزایش یافت.

برنامه مصوب توسعه چنین تعهد نموده تا نرخ بیکاری را از ۹/۱۵ درصد در سال ۶۷ در انتهای دوره (۷۲) به سطح ۱۴ درصد برساند.

برنامه چنین هدفگذاری نموده است که سالانه ۳۹۴۰۰۰ شغل جدید، ایجاد نماید که در طول دوره پنجساله، مجموعاً به یک میلیون و نهصد و هفتاد هزار شغل جدید بالغ می‌گردد.^۱

لذا برنامه جدید تنها در قبال نیروهای تازه وارد به بازار کار در طی دوره، متعهد بوده و به بیش از ۳ میلیون نفر بیکار موجود قبل از شروع دوره پنجساله ۶۸-۷۲، تعهدی برای ایجاد اشتغال نمی‌دهد.

برنامه برای آن که به تعهد خویش در قبال تازه واردین عمل نماید می‌باید به ۲۵۵۵ میلیارد تومان سرمایه‌گذاری دست زند، که خود مستلزم آنست تا روند کاهنده سرمایه‌گذاری سرانه در ابتدا متوقف و سپس خیز بردارد. جدا از آن که در آستانه اجرای برنامه، تنها از ناحیه بیکاران موجود، سالانه ۶ میلیارد و ۲۴۰ میلیون ساعت کار ملی، تلف می‌گردد، در سالهای پس از ۵۸ با توجه به دستیابی بخش خدمات به رکورد بیاد ایفای سهم ۵۴ درصدی در تولید ناخالص داخلی و با دقت به تضعیف محسوس موقعیت بخش‌های تولیدی، میلیاردها ساعت از «اوقات تولیدی» اقتصاد، به هدر رفته است.

در همین حال، با کاهش سالانه بهره‌وری نیروی کار کشور به میزان ۳/۳ درصد، از این ناحیه نیز جدا از «نواحی» مختلف، میلیاردها ساعت دیگر، به بایگانی باد سپرده شده است.

ما در کنار رجوع به آمار کلان اقتصادی، که بازگو کننده وضعیت بیکاری و اوقات تلف شده ناشی از آن است، در سطح مناطق شهری تهران با «جویندگان کار»، مصاحبه بعمل آوردیم تا به اطلاعاتی عینی‌تر نیز دست یابیم.

در ماه ۱۳۷۰ در مرکز شماره کاریابی واقع

^۱. «سازمان برنامه و بودجه». پیوست قانون برنامه اول توسعه.

در یک میدان ۵۰ نمونه‌ای با بیکاران جویای کار، مصاحبه شد که پاسخهای آنان به ضمیمه آمده است.

نمونه‌ها که در رده سنی ۲۰ تا ۳۵ سال قرار داشتند، میانگین سنی ۳/۲۵ سال را ارائه می‌دادند. ۳۴ درصد از این بیکاران جویای کار، قبل از بیکاری دارای مشاغل فنی بوده و از قابلیت فنی برخوردارند. ۲۴ درصد از نمونه‌های مورد بحث یک بار بیکار و ۳۰ درصد از آنان بیش از یکبار بیکار بوده‌اند. متوسط مدت زمانی که از مراجعه نمونه‌ها به مرکز کاریابی می‌گذرد و یا متوسط مدت زمانی که در «انتظار» کار بسر برده‌اند ۲۸۸ روز و یا ۲۳۰۴ ساعت کاری است. (برای هر نفر)

۳۸ درصد از نمونه‌ها در اثر بیکاری، مقروض شده، ۱۴ درصد به ناراحتی روحی دچار گردیده و ۸ درصد نیز به مشکلات خانوادگی دچار شده‌اند.

جای توضیح است که هیچیک از نمونه‌ها تا زمان پاسخ به سؤالات، به کار مشخصی از طریق مرکز کاریابی دست نیافته بودند. حال آن که بیش از «۳ فصل» را در جستجوی «فصل کار»، سر کرده‌اند. بدین ترتیب ۵۰ نفر با صرف وقتی به میزان ۱۴۴۰۰ روز معادل ۱۱۵۲۰۰ ساعت کاری، هنوز جوینده کارند و نه شاغل به کار.

پرسشنامه

شماره ردیف	شماره مرکز	جنس	سن	میزان تحصیل	شغل قبلی	زمان انتظار	تعداد دفعات بیکاری	تأثیر بیکاری بر زندگی				روحیه برخورد	
								قرض	روحي	جدائي			
۱		مرد	۲۸	دوم نظری	دکور ساز	جدید،	بار اول				مسئله‌ای نداشتند		
۲		مرد	۲۷	دیپلم	فروشنده لباس	سه هفته	۲ بار	ورشک ستگی					
۳		مرد	۲۳	دوم راهنمائی	برقکار ساختمانی	از سال ۶۸	هر سال ۴ بار	قرض				۲ هفته پیش از این رفتند و deport شده برگشتند	
۴		مرد	۲۴	دیپلم	رانندگی و خیاطی	۶ ماه	۸ بار	افسردگی	×			ایشان سرپرست ۴ نفر هستند	
۵		مرد	۲۴	چهارم دبستان	جوشکار	۴ ماه	۴ بار	×	×				
۶		مرد	۲۷	دیپلم	تولید قطعات آلومینیوم	۳ ماه	اولین بار				مسئله‌ای نداشتند		
۷		مرد	۲۷	نهم ردی	جوشکار	اول انقلاب	بار اول				فروش خانه	کمکی روی ماشین کار می‌کنند	
۸		مرد	۲۴	دیپلم	نماینده شرکت تولیدی	۵ ماه	بار اول	×					

۹		مرد	۲۰	سیکل	پرسکار	سه ماه	بار اول			مسئله‌ای نداشتند		
---	--	-----	----	------	--------	--------	---------	--	--	------------------	--	--

پرسشنامه

شماره ردیف	شماره مرکز	جنس	سن	میزان تحصیل	شغل قبلی	زمان انتظار	تعداد دفعات بیکاری	تأثیر بیکاری بر زندگی				روحیه برخورد
								قرض	روحی	جدائی		
۱۰		مرد	۲۹	۵ نظام قدیم	راننده	۴ ماه	بار اول					
۱۱		مرد	۲۳	اول راهنمائی	لوله کشی	یک ماه	۶ بار					
۱۲		مرد	۳۵	دیپلم ردی	تکنسین هواپیما	۳ سال	همین مدت	×		مشکلات خانوادگی	باز خرید شده و کارهای آزاد داشته‌اند.	
۱۳		مرد	۲۱	دوم راهنمائی	پرسکار	۷ ماه	۱۵-۱۰	×			دادن مخارج ۸ نفر واگر کار نباشد مجبورند به فروش مواد مخدر روی آورد	
۱۴		مرد	۲۳	پنجم	کفاشی	۲ سال	حدود ۷ و ۸ بار			مسئله‌ای نداشتند	بخش خصوصی روزی ۱۵۰ تومان می‌دهند که کفاف خرج نمی‌کند	
۱۵		مرد	۲۴	پنجم	کارهای متفرقه	حدود ۵ سال	۵ تا ۶ بار	×			کارهای سه ماهه داده‌اند به شرکتها و کارخانجات مختلف کار دولتی و بیمه می‌خواهند	

۱۶		مرد	۳۳	پنجم	پلاستیک سازی	حدود ۲ سال	یکبار	×			مشکلات خانوادگی	۲ سال برای بیمه بیکاری مراجعه می کنند
----	--	-----	----	------	--------------	------------	-------	---	--	--	-----------------	---------------------------------------

پرسشنامه

شماره ردیف	شماره مرکز	جنس	سن	میزان تحصیل	شغل قبلی	زمان انتظار	تعداد دفعات بیکاری	تأثیر بیکاری بر زندگی				روحیه برخورد
								قرض	روحي	جدائي		
۱۷		مرد	۲۲	سیکل ردی	رنگ کار میل و صندلی	حدود ۲ سال	۲ بار					چون بیمه نبوده و حقوق کم بود بیرون آمدند
۱۸		مرد	۲۶	یازده	پروانه سازی اتومبیل	حدود ۲ هفته	۱ و ۲ بار					
۱۹		مرد	۲۴	دیپلم	تولیدی پوشاک	حدود یکسال	۲ و ۳ بار					بخاطر نوسانات اقتصادی ورشکست شدند. در مدت بیکاری . دوره تراشکاری و جوشکاری دیدند

پرسشنامه

شماره ردیف	شماره مرکز	جنس	سن	میزان تحصیل	شغل قبلی	زمان انتظار	تعداد دفعات بیکاری	تأثیر بیکاری بر زندگی				روحیه برخورد	
								قرض	روحي	جدائي			
۱		آقا	۳۱	دیپلم ردی	آزاد	۱ ماه	۲ بار	×	×			خوب	
۲		آقا	۲۱	دوم راهنمائی	اجاق گاز سازی	۱ هفته		×	×			"	
۳		آقا	۲۰	۵ ابتدائی	مکانیک	۲۰ روز	۱ بار	×				"	
۴		آقا	۲۳	دیپلم ردی	راننده	۱ ماه	۱ بار بمدت ۳ سال	×				"	
۵		آقا	۳۲	دوم راهنمائی	راننده	۸ ماه	۳ بار	×	×			"	در هفته ۱ یا ۲ بار
۶		خانم	۲۰	دیپلم تجربی	---			×	×			"	
۷		آقا	۳۱	۵ ابتدائی	آزاد	۱ ماه	---						
۸		آقا	۲۵	دیپلم	آزاد	۴ سال	---						

۹			۲۳	اول دبیرستان	بیکار	۴ ماه	دولتی						
۱۰			۲۴	۵ ابتدائی	آزاد	۱ سال	۱ بار						
۱۱			۲۲	دیپلم ردی	شاغل	۶ ماه	دولتی						

پرسشنامه

شماره ردیف	شماره مرکز	جنس	سن	میزان تحصیل	شغل قبلی	زمان انتظار	تعداد دفعات بیکاری	تأثیر بیکاری بر زندگی				روحیه برخورد	
								قرض	روحي	جدائی			
۱۲			۲۲	پنجم	آزاد	۳ ماه موقت	دولتی	×					
۱۳			۲۲	اول نظری	—	۴ ماه	دولتی						
۱۴			۲۲	دیپلم	آزاد	۱ ماه	کار دلخواه						
۱۵			۲۲	دیپلم ردی	شرکت گاز	۱۰ ماه و ۱ سال و نیم	بعد از ۳ ماه بیکار شدند	×	×				۳ ماه آزمایشی
۱۶			۳۲	اول راهنمائی	اخراجی کارخانه ۲ سال	۱ سال	دولتی						۲۰ روز ۱ ماه
۱۷			۳۰	دیپلم	کارمند	۱ سال	دولتی						

۱۸			۲۱	دوم راهنمائی	آزاد	۱ سال و نیم	دولتی					۳ ماه
۱۹			۲۲	دوم راهنمائی	آزاد	۶۰ روز	دولتی					
۲۰	مرد	۳۲	بیسواد	کارگر صافکاری	۵ سال	دفعه اول		۵ بچه دارند		۲ سال بیمه بیکاری دادند		

پرسشنامه

شماره ردیف	شماره مرکز	جنس	سن	میزان تحصیل	شغل قبلی	زمان انتظار	تعداد دفعات بیکاری	تأثیر بیکاری بر زندگی				روحیه برخورد
								قرض	روحی	جدائی		
۲۱		مرد	۳۰	دیپلم ردی	راننده	۱۰ ماه	۲ تا ۳ بار	×				بسیار خو ب
۲۲		مرد	۳۰	هشتم	شرکت بهشر	حدود ۱ سال		×			ابتدای جدائی بود-آشتی	
۲۳		مرد	۳۵	سوم دبستان	راننده نیروی هوایی	۱۵ روز	سه بار	×			مشکلات خانوادگی	
۲۴		مرد	۲۱	اول نظری	لوازم یدکی موتور	۵،۶ ماه	دفعه اول					
۲۵		مرد	۲۴	دیپلم	شغلی نداشتند	حدود ۲ سال	بار اول	×				

۲۶		مرد	۲۴	دیپلم	بهمیار شخصی	۸ ماه	۷ ماه				مراجعه به ادارات مختلف		
۲۷		مرد	۲۲	اول راهنمایی	آزاد	۳ ماه							
۲۸		مرد	۲۳	سیکل	آزاد	۱ ماه							
۲۹		مرد	۳۱	۵ ابتدائی	مکانیک آزاد	۱ ماه							

پرسشنامه

شماره ردیف	شماره مرکز	جنس	سن	میزان تحصیل	شغل قبلی	زمان انتظار	تعداد دفعات بیکاری	تأثیر بیکاری بر زندگی				روحیه برخورد	
								قرض	روحي	جدائي			
۳۰		مرد	۲۳	سیکل	آزاد	۳ ماه							
۳۱		مرد	۲۱	سیکل	آزاد	۱۰ روز							

۴

« قدر زمان در نظام اداری »

« قدر زمان در نظام اداری »

از آن هنگام که در دوران قاجار به تقلید از تشکیلات دولتی کشورهای بلژیک و فرانسه، اداره و وزارتخانه در ایران شکل گرفت. «دیوانسالاری» در زیر ردا و شنل «صاحب دیوان»ها، مکانی امن یافت. گر چه قبل از قاجارها نیز تمایلات دیوانسالارانه در مناسبات طبقه حاکم با «رعایا» مشهود بود.

تشکیلات «نوین» دولتی پایه‌داری شده در دوران قاجار، از همان ابتدا «پوسیده» بود و «مشغله‌ای» جز «سردواندن» نداشت. از فرنگ برگشتگان متحیر از گردش کار دول غرب، فاقد این قدرت تشخیص بودند که نهاد دولت در «ممالک مترقیه»، وظیفه داشت تا با یک بوروکراسی «کارآ» ، به حرکت روانتر بورژوازی ، یاری برساند.

لذا تشکیلاتی که در غرب برای تسهیل امور و استفاده بهتر از زمان ایجاد شده بود، در یک الگوبرداری کور، به عنوان «استراحتگاه» صاحب منصبان، تلقی گردید که زمان را نیز به توقف، دعوت می‌کرد. دیوان بیگی‌ها، مُمهردارها، تشریفات چی‌باشی‌ها، قلمداندارها، دبیران، حاجبان و... گرد آمده بودند تا مکانهای یک «چارت» اداری به سبک غرب را «پر» کنند. بدینگونه کار ملک و ملت به عهده خیل «علافهای عنوان دار»، گذاشته شد.

در این حال، دیوانسالاری شرایطی نیکو برای رشد و نمو یافت.

در دوره بعد علیرغم انجام یافتن حجم قابل توجهی از کار فیزیکی، بوروکراسی دولتی همچنان سنگین، بود. علت پیشرفت کارها پس از سال ۱۳۰۴ ، نه قوانین و مقررات اداری تدوین شده توسط علی اکبر داور بود و نه تحرک کارمندان «کت و شلوار» پوشیده دولت. در این دوره، حضور شخصی رضاخان و نظارت محوری وی، موجب به پیش رفتن کارها و به پایان رسیدن طرحها و پروژه‌های مختلف بود.

از اینرو پس از شهریور بیست، دستگاه داری که رو به گسترش نیز نهاده بود، تمایلات ذاتی خود را آشکار می‌نمود.

در دوره جدید که «اصل بر آن بود که کاری نشود»، پاها در پشت میزها، کاملاً «دراز» شد. در همین حال مشاغل دولتی به گونه‌ای محسوس، گسترش می‌یافت، خاصه آن که «کارمند شدن» و «دولتی شدن» نیز، خود یک تشخیص اجتماعی به حساب می‌آمد.

در این حال، هر تازه وارد به بازار کار، در پی آن بود تا میزی نصیب خود کند و تا پایان «سنوات خدمت»، پشت آن بنشیند.

«چه بدبختی بالاتر از این که جوانی با هزار عشق و علاقه از دانشکده به دبیرستان بیرون می‌آید و بعد خود را برای هیچ کاری جز پشت میز نشستن، آماده نمی‌بیند. سند بدبختی خود را به دست گرفته و پشت در اتاق این وزیر و آن وکیل، گردن کج می‌کند تا میزی را در وزارتخانه اشغال کند.»^۱

در همین زمان که چهار سال از شهریور بیست می‌گذشت، به نوشته مطبوعات، ۴۵۰ هزار نفر در سطح کشور به نوعی با نظام اداری مرتبط بوده و در ازاء بی تحرکی خویش، حقوق می‌گرفتند.

دستگاه عریض و سویل دولتی هم تحرک نیروهای درون خود را به «توقف» نزدیک می‌کرد و هم با حرکت گُند و سنگین خود به کارها، «تأخیر» می‌داد. بدینگونه با یک شمشیر دو سو بُرآن، «وقت ملی» ذبح می‌شد.

همزمان با افزایش تعداد کارکنان دولت و سنگین‌تر شدن «بدنه» نظام اداری کشور، «سر» آن در دوران بی‌ثباتی سیاسی، مدام تغییر می‌کرد. از آنجا که در فاصله تاریخی شهریور بیست تا اردیبهشت سی، دوازده بار دولت تشکیل شد و بیش از این نیز، کابینه ترمیم گردید، دستگاههای اجرائی در سطوح فوقانی خود، هیچگونه ثباتی نداشتند، بویژه آن که هر «مسئول جدید»، «طیفی جدید» را نیز به همراه خود مستقر می‌ساخت و در «سطح بالا»ی ادارات، «رفت و آمد»ی «بی وقفه» در جریان بود:

«یک عیب بزرگ و اساسی که در این چند همواره مانع پیشرفت کارها بوده و یکی از سرچشمه‌های مفاسد اجتماعی کنونی است، این است که هر دولتی و وزیری که روی کار می‌آید، نخستین و بلکه تنها اقدامی که می‌کند اینست که جمعی از بستگان، خویشان و نزدیکان و دوستان خود را بدون در نظر گرفتن لیاقت و شایستگی و یا بدون هیچگونه ضرورت، روی کار می‌آورد و جمعی را از کار بر کنار می‌نماید.»^۲

^۱. اطلاعات ۱۳۲۴/۵/۱۰.

^۲. اطلاعات ۱۳۲۳/۴/۲۰.

اکنون در همین هنگام که عبارات فوق در سر مقاله «به جای فکر خویشاوندان و دوستان، باید به فکر مملکت بود»، جای می‌گرفت، به خاطر سپردن اسامی رؤسا و مدیران «نو به نو»، از جمله «وظایف اداری» کارمندان به حساب می‌آمد.

گر چه «حکومت ایلی» از میان رفته بود اما «کارسپاری ایلی» و اداره ایلی امور، کما کان جریان داشت. اینک به موازات گسترش نظام اداری، راندمان نیز پائین می‌آمد:

«دولت با این که وزارتخانه‌ای بنام کشاورزی دارد در حقیقت کوچکترین قدمی برای کشاورزی بر نمی‌دارد.

راندمان و محصول کار این مؤسسه عریض و طویل که بنام وزارت کشاورزی خوانده می‌شود، بر همه مجهول است...»^۱

عدم پیشرفت هر گونه کار و تکان نخوردن هیكل سنگین دستگاه اداری، شکوه سرمقاله نویسنده روزنامه رسمی را نیز، موجب شده بود: «هر روزی ملت بینوا و مستمند ایران بالغ بر یک میلیون تومان هزینه دستگاههای دولتی را می‌پردازند. آقایان وزیران باید اهتمام کنند که هر روزی به اندازه ارزش این پولی که ملت در اختیار آنها می‌گذارند، کاری برای کشور خود انجام دهند...»^۲

براساس قاعده بیولوژیکی، این موجود هر چه «گامبو»تر می‌شد. تحرک و کارائی آن نیز کمتر می‌گردید. از اینرو نظام اداری تدریجاً «آمادگی جسمانی» لازم را برای فشردن هر چه بیشتر گلوئی زمان، کسب می‌کرد.

نیز، «پوچ» شده و با «عرق ملی»، اجرائیات پیشرفت خواهد نمود.

اما پس از کودتا وضع از دهه قبل نیز بدتر شد. دستگاه اداری که از فردای کودتا رو به گسترش گذاشت، «تأخیر» و «اتلاف» را نیز فزونی بخشید. خاصه آن که «نمایش» نظم نیز برای مرتب جلوه دادن اوضاع و ثبات‌دار نشان دادن شرایط، به میان آمده بود.

^۱. اطلاعات ۲۰/۴/۱۳۲۳.

^۲. اطلاعات ۲/۲/۱۳۲۳.

در سالهای پس از کودتا، بدنه نظام اجرائی در اثر تمایلات غلیظ بوروکراتیک رشد بیشتری کرد. اما در حالی که درون آن به همان «پوسیدگی» دچار بود، رویه و پوسته قضایا، رنگ و لعاب می‌خورد:

«... یکی از مسئولین می‌گفت همه چیز ما دروغ است، کارمند به من دروغ می‌گوید، دیر می‌آید، زود می‌رود، کار نمی‌کند و همه را هم منکر می‌شود. با دروغ و پشت هم اندازی امور را مرتب و جریان را منظم جلوه می‌دهد. من هم باید دروغ او را به وزیر تحویل دهم. وزیر هم البته با سلسله مراتب، آن را تحویل پارلمان و سایر مقامات مسئول می‌دهد. ما هنوز عادت نکرده‌ایم که وظیفه محوله را بنام انجام وظیفه و یک تعهد اجتماعی انجام دهیم و الا اگر اینهمه کارمند فقط یکساعت در روز کار به معنای کار انجام دهند، تشکیلات ما منظم شده و دلیلی ندارد که مانند دیگران، نظم و سرعت در کار نداشته باشیم.»^۱

این «سرکوفت‌های ملی»، هجده ماه پس از سرنگون کردن «دولت کار» ابراز می‌شد. این مسئول پس از کودتا، «سلسله مراتب» دروغ را که از ذات رژیم ضد ملی بر می‌خاست، در حلقه اول به کارمند «دون پایه»، مربوط می‌سازد و از این که بالانشینان منزّه، مجبور به گفتن دروغ «مباح» اند، تأسف یاد می‌کند. وی سرانجام خواهان آنست تا همان «منشاء» دروغ و رکود، روزی یکساعت هم که شده، کار کند.

اما یکی دیگر از «مسئولین»، در مخالفت با خواسته وی، معتقد است اگر همین یکساعت هم، کاری صورت نگیرد، سرعت امور بیشتر خواهد شد:

«رئیس یک اداره حساس دیگر گفت، من با فرمایش شما مخالفم، چون اگر عده‌ای همان یکساعت را هم کار نکنند، امور منظم‌تر و سریع‌تر می‌شود.

به عنوان نمونه، من از طرف نخست‌وزیری مأمور بازرسی مالیاتها شدم و آنجا چند کمیسیون را اصولاً منحل کردم و گفتم اعضاء آن، حقوق بگیرند اما تشکیل کمیسیون ندهند. از آن تاریخ، امور بهتر و سریع‌تر انجام شده، حیف و میل هم صورت نمی‌گیرد.»

^۱. اطلاعات ۱۰/۱۱/۳۳.

از اینجای تاریخ «عصر جدید ایران» با این «تئوری علمی مدیریتی»، عملاً کاری صورت نگرفت و مسئولین، هم حقوق گرفتند، هم پورسانت و هم رشوه. لذا در این دوره، تنها «هفت خواهر نفتی» مجبور به کُلفتی بودند.

دو ماه بعد از «گفت و شنود» مسئولین گله‌مند از بیکاری، در فروردین ماه سی و چهار براساس بخشنامه علی‌امینی وزیر دارائی و مأمور امضاء قرارداد کنسرسیوم، چنین مقرر شد تا «کارمندانی که در ساعت اداری، سَر خدمت حاضر نباشند، مورد مؤاخذه قرار گیرند».^۱

«توپ و تش» به کارمند به عنوان تنها راه تحرک یافتن نظام اداری، از این زمان صاحب تاریخ می‌شود. پس از عبور «قدم آهسته» از دهه سی، در آغاز دهه چهل، رژیم موتور تحرک روشن کرد.

در این زمان برای آن که «تصور» ارتباط میان توصیه دموکراتهای امریکا با اقدامات «رادیکال» رژیم به اذهان خطور نکند، اصولی چند برای انقلاب مستقل و ملی آغاز دهه چهل، ردیف شد. «انقلاب اداری» از جمله اصولی بود که به منظور «تحرک» بخشیدن به امور اجرائی و بهره‌گیری از «زمان»، اعلام گردید.

اکنون که به توصیه امریکائیه‌ها، نقدینگی از روی زمین می‌باید به بخش‌های جدید اقتصادی، انتقال می‌یافت، مسئولین نظام که خود، «کلان زمیندار» محسوب می‌شدند، مواضع غلیظ «ضد فئودالی» اتخاذ کرده و نظام اداری موجود را «یادگار فئودال‌ها» خواندند. از اینرو، بی‌تحرکی و وقت‌کشی دستگاه اداری، به خصلت‌های فئودالی و نفوذ بوروکراتیک فئودال‌ها، نسبت داده می‌شد.

جای توجه است که تا قبل از اصلاحات ارضی، شخص شاه، علی‌امینی، اسدالله علم و باتمانقلیچ، بزرگترین زمینداران کشور، محسوب می‌شدند.

در تبلیغات دوره، چنین عنوان می‌گردید که همزمان با مرگ نظام ارباب – رعیتی در اقتصاد کشاورزی، این گونه مناسبات در نظام اداری نیز کشته می‌شود و برفراز گور آن، گُل تحرک و سرعت می‌روید.

اما بعد از انقلاب اداری، اوضاع بدتر شد تا آن حد که اجرای اصلاحات ارضی که بر پشت «قاطر» بوروکراسی تحول یافته، بار شده بود، تا سال ۱۳۵۳ به طول انجامید. به عبارتی سومین مرحله

^۱. اطلاعات ۱۶/۱/۱۳۳۴.

اصلاحات ارضی، دوازده سال بعد از شروع اولین مرحله، به پایان رسید. فی‌الواقع دستگاه رو به رشد اداری «به سرعت»، گل داد. در دهه ۴۰ با توجه به ماهیت بوروکراتیک «انقلاب» شاه و افزایش منزلت بوروکراتها در نظام سیاسی و اجرائی، دستگاه اجرائی رشد افزونتری کرد و گرایش به «غول شدن» نشان داد. هزینه بوروکراسی نیز نسبت به گذشته، سریعاً رشد کرد. مقایسه میان تعداد کارکنان ادارات و حقوق و دستمزد پرداختی و سایر هزینه‌های دستگاه اداری با سالهای قبل از دهه چهل، مؤید گرایش مذکور و هزینه یاد شده است.

در این حال، حرکت لاک پشتی برنامه سوم عمرانی (۴۶-۱۳۴۱) که در تأخیرها و اتلافها نمایان بود، حکایت از آن داشت که علیرغم انقلاب، دستگاه بوروکراسی تکان نخورده است. نتیجتاً در چهارمین سال اجرای این برنامه و با گذشت چهار سال از شروع انقلاب اداری، کدو تنبل بوروکراسی، همچنان بی خاصیت بود و بنا به تصریح کارگزاران وقت، گرایشهای فئودالی آن، همچنان باقی بود:

«نگاهی به گذشته نشان می‌دهد که هر گاه سخن از سازمان اداری کشور به میان آمده است، مترادف با آن، ذهن متوجه یک رشته تبعیضات، قساوتها، نادانیها، تن پروریها و بیگانه پرستی‌ها گردیده و این دو علت عمده داشته، یکی آن که سازمان اداری کشور به عنوان نماینده قشرهای فئودال و دلالتان انحصارات بین‌المللی شناخته می‌شد و دیگر آن که در داخل این سازمان، بوروکراسی به مثابه جریانی فاسد کننده، سد راه هر گونه پیشرفت و ترقی ملت بوده است.

گر چه در شرایط حاضر، حالت اول یعنی این که دولت نماینده قشرهای فئودال و کارگزار انحصارات مالی بیگانه باشد، در حد بسیار وسیعی، از بین رفته ولی حالت دوم یعنی بوروکراتیسم، همچنان حاکم بر سازمان اداری کشور است.^۱

در این شرایط، عدم پیشرفت اجرائیات برنامه سوم عمرانی نیز منطقاً با عقیم بودن نظام بوروکراتیک ارتباط می‌یافت: «سازمان اجرائی موجود که بوروکراتیسم سرپای وجودش را گرفته، با آن قالبهای کهنه و زنگ زده خود قادر به پیاده کردن برنامه ولو آن که عیب و نقصی هم نداشته باشد، نیست.»^۲ دهه چهل نیز، به همین منوال «گذشت»؛ نه تحرکی، نه سرعتی و نه گره‌گشائی از کار ارباب رجوع رو به گسترش. این دهه نیز، «وقت مرده» به حساب آمد.

^۱. «منوچهر آزمون». نوشته‌های دیروز. مقاله فساد دستگاه حکومت. دی ۱۳۴۵. چاپ رنگین. ص ۵۷.

^۲. منبع قبلی. ص ۸۴ و ۸۵.

با شروع دهه پنجاه، باز هم شعار «اصلاحات اداری»، با اهداف «افزایش بهره‌وری نیروی کار»، «بالا بردن راندمان کار دستگاه‌های اداری» و «افزایش میزان زمان مفید کار روزانه»، سر داده شد.

زمانی که سند برنامه پنجم (اولیه) در سال ۱۳۵۱ انتشار یافت، «جلوگیری از گسترش دستگاه اداری» و «تحرك بخشیدن به نظام اجرائی»، از اهداف برنامه معرفی گردید. فراتر از آن، «برنامه نویسان»، «اصل اولیه برنامه را، «انضباط برنامه‌ای»، اعلام نمودند:

«انضباط برنامه‌ای همانند انضباط نظامی باید توسط کلیه دستگاهها و سازمان‌های دولتی، دقیقاً رعایت شود».^۱

اما با تزریق بخشی از درآمد سرشار نفت، در این دهه بوروکراسی، «غول» شد.

پس از سال ۵۳، همه مطبوعات رسمی در نكوهش سرعت اندك انجام كار در نظام اداری، صفحه پر می‌کردند. تا آن که در ابتدای سال ۵۴، حزب آمد تا با رستاخیز فراگیر، به افسردگی و بی حالی و «کسالت تاریخی» دستگاه اداری، پایان دهد. از اینرو برپا کار و تحرك، فراخوان ملی داده شد:

«گوشه‌گیری و بی تفاوتی در ایران آینده گائی نخواهد داشت. در جهاد و پیکار بزرگی که برای رسیدن به تمدن بزرگ آغاز شده است، هر کس انزوا اختیار کند در حقیقت می‌خواهد بدون کار، از ثمره تلاش دیگران برخوردار شود و این برای جامعه انقلابی ایران، پذیرفتنی نیست.

... اگر تا دیروز، مردم در انجام وظیفه میهنی و ملی خویش احیاناً مردد بودند، اینک تشکیلات عظیم حزب رستاخیز ملت ایران، در حال شکل گرفتن است».^۲

در این زمان، عناصر تئوریک حزب، طی مقالات و سخنرانیهای متعدد، عدم کارائی نظام اداری را به انتقاد گرفته و دیوانسالاری را مانع تاریخی «عصر رستاخیز» معرفی می‌کردند. کاظم ودیعی از جمله تئوری پردازان حزبی است که دیوانسالاری اداری را به نقد کشیده و خواهان نابودی «بقایای فئودالی» در نظام اداری بود.

^۱. «سازمان برنامه و بودجه». برنامه پنجم عمرانی. ص ۵۵.

^۲. «رستاخیز». سر مقاله کار مملکت، کار همه است. ۱۵/۲/۱۳۵۴.

وی در مقاله «رستاخیز و انقلاب اداری»، ضمن تصریح بر ناتوانی نظام، در گشودن گره دستگاه اداری و بی حاصل بودن «انقلاب اداری» دهه چهل، شعار «رستاخیز، گره انقلاب اداری را خواهد گشود»، سر می دهد:

«از پنجاه سال پیش که ایران در راه نوسازی قدم نهاد، دیوان و دیوان گرائی و حکومت نظام اداری تا سالهای پیش از انقلاب، عصای دست و میخ تابوت فئودالیزم شده بود. این حقیقتی است که وقتی بر اثر سست شدن قدرت فئودال های خانها، مردم شهرنشین خواستند در پناه نظم اداری به امید عدالت جوئی، قد راست کنند، فئودالیسم با تقمیع عوامل دیوانسالار و به فساد کشاندن کاغذ بازان و آئین نامه نگاران، دست توده مردم را از پشت می بست و آنها را این بار نه در قلعه و هشتی خانه ارباب، بلکه مقابل میز اداره خود با دست نشاندگان خود وامیداشت و بعد از انقلاب هم علیرغم الغاء رژیم ارباب و رعیتی، سالهای سال زمینه اجتماعی خود را از دست نداد و این روحیه، از رئیس به مرئوس در طول یک دوره خدمتی یا یک عمر کوتاه و بلند اداری منتقل می شد و به ارث می رسید.

... به این ترتیب جامعه ای که انقلاب کرده با همه دریافتهای انقلابی اش در تمام طول موج اول انقلاب، دچار این تضاد بود که چگونه رشد اقتصادی را با کندی امور اداری در ذهن آشتی دهد و مهر تصدیق بر توسعه فیزیکی و در عین حال اجتماعی کشور خود بزند.

این قصه به جا ماند و این گره گشوده نشد. دردی نبود که نهان داشتنش را بتوان.

... فضای سیاسی رستاخیز، روحیه رستاخیزی می آفریند. اگر با این روحیه مجهز نشویم، رفتار و منش اجتماعی و مخصوصاً اداری خود را نمی توانیم دگرگونه کنیم و تا این روش و منش باشد، مشکلات همان است که بود.

... رستاخیز، گره انقلاب اداری را گشود.^۱

^۱. رستاخیز ۱۳۵۴/۲/۱۵.

اما در ورای این چپ‌نمائی‌ها و لگد زدن‌ها به مرده فئودالیسم، نه تنها تحولی در دستگاه اداری به چشم نمی‌خورد، نحوه پیشرفت کار در سالهای برنامه عمرانی پنجم، چنین نشان داد که حرکت کندتر شده است. «غول» از نفت، مست شده بود و در خماری سر می‌کرد. زمانی که در عصر نفت، «کار» به «مرخصی» فرستاده شد، دستگاه اداری «فرصت» بیشتری برای باد دادن زمان یافت.

«این انقلاب فلسفه و بنیادش چه بوده؟ ما باید همانطور که زمینداری بزرگ روستائی را ریشه کن کردیم بکوشیم که به فرمان شاهنشاه خود، فئودالیسم اداری را هم از بین ببریم.»^۱

در حالی که چپ‌نمائی‌ها و گنده‌گوئی‌ها در نشستهای حزبی و «کمیته انقلاب اداری رستاخیز» ادامه داشت رود زمان، همچنان به شنزار بیهودگی می‌ریخت.

در یک بررسی تحقیقی که دو سال بعد از خیز برداشتن حزب برای ایجاد تحول در نظام اداری صورت گرفته است، چنین نشان داده شده است که متوسط مدت انجام کار به روی یک پرونده در «دفاتر اسناد رسمی»، که تحت پوشش وزارت دادگستری فعالیت می‌کردند، بین ۲۶۸ تا ۲۷۶ روز می‌باشد این پژوهش که مدت زمان تلف شده برای بررسی یک پرونده در دفاتر اسناد رسمی را هدف کار خود قرار داده بود، ۲۰۰ پرونده مرجوعی به دفاتر را، زمان‌سنجی نمود. این پژوهش چنین نمایاند که حداقل مدت انجام کار برای یک پرونده، ۳۴ روز و حداکثر ۶۷۷ روز است.^۲ در این حال، میانگین بدست آمده برای مدت انجام کار هر پرونده، ۲۶۸ تا ۲۷۶ روز مشخص شد. به عبارتی برای بررسی هر پرونده در دفاتر اسناد رسمی، «سه فصل» وقت مصرف می‌گردید.

این در حالی بود که رد کردن «پولهای زیرمیزی» به دفتر داران سندساز، در سرعت انجام کار، «تأثیر ویژه» ای داشت.

به این ترتیب، در «طول موج اول» انقلاب رستاخیز نیز، «کندی حرکت نظام اداری»، با گره‌گشایان سر آشتی نداشت. لذا «روحیه رستاخیزی» نیز، نه مشکلی گشود و نه گره‌ای باز کرد.

«خواب کامل» دستگاه اداری، آنچنان محسوس شد که شاه در گفتگوی آبان ۵۵ با امیرطاهری، با واکنشهایی عصبی به آن «تازیانه» زد. اما نه تازیانه شاه، خفته را بیدار می‌کرد و نه

^۱. «کمال پرهیزکار». میزگرد کمیته انقلاب اداری حزب رستاخیز. روزنامه رستاخیز ۲۶/۶/۵۴.

^۲. «علی فجرک». پایان نامه. بررسی روابط ارباب رجوع با اداره و تأثیر آن در مدت انجام پرونده. دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران. ۵۶-۱۳۵۵.

جلسات پرطمطراق کمیسیون شاهنشاهی، به «تأخیرها» و «اتلافها» پایان می‌داد. نفت از آن سو می‌رفت و وقت از این سو.

باز نوبت «روضه ملی» فرا رسیده بود. این بار «لائیک»های حزبی، «روضه» می‌خواندند:

«بازدهی کار ایرانی در سطحی نامطلوب قرار دارد و هزینه‌ها و سرمایه‌گذاریها که جامعه ما بخاطر گسترش تولید تحمل می‌کند، بازده متناسب ندارد.

کاغذبازی، تن پروری و تن آسائی و کم کاری و گسترش بی تناسب دستگاههای خدماتی و اداری، مؤسسه‌های تولیدی، در قبال توانائی تولید آنها، انگیزه های اصلی کمبودهای اقتصادی ما شده است.»^۱

در این روضه نیز با «سر»، کاری نبود.

حال که «انگیزه ملی» با نفت، «غسل مرگ» داده شده بود، انگیزه‌کش‌ها در بازار گسترده «سوداگری»، در پی متاع «کار» و «تحرك» بودند.

در پی ناتوانی «انقلاب اداری» دهه چهل، «رستاخیز» دهه پنجاه هم، شرمنده شد. نه کاری و نه تحرکی.

« این قصه به جا ماند و این گره گشوده نشد. دردی نبود که نهان داشتنش را بتوان.»

دیگر، زمان با تأخیر رفیق شده بود، وقت هم با اتلاف.

از سال ۱۳۵۸ به بعد تعداد کارکنان دولت با نرخ رشدی بی سابقه رو به فزونی نهاد. گسترده‌تر شدن تشکیلات تحت پوشش دولت از یکسو و جذب نیرو توسط دستگاهها از سوی دیگر، افزایش تعداد کارکنان را رقم می‌زد.

در آستانه تصویب برنامه پنجساله (۱۳۶۸) در نظام سازمانی دولت ۲۴ وزارتخانه به فعالیت مشغول بوده‌اند که نسبت به قبل از انقلاب ۵ وزارتخانه افزایش یافته‌اند. این در حالی است که قبل از

^۱. «رستاخیز». مقاله مصرف و کارائی در جامعه ما. ۱۵/۷/۱۳۵۵.

تصویب برنامه، دو وزارتخانه سپاه و دفاع در یکدیگر ادغام گردیده و وزارت برنامه و بودجه نیز به سازمان برنامه و بودجه تبدیل شده بود. در این زمان، تعداد مؤسسات وابسته به وزارتخانه‌ها ۷۲ مؤسسه بوده‌اند که نسبت به سالهای قبل از انقلاب بیش از ۲۰ درصد افزایش نشان می‌دهد.^۱

همزمان با گسترش تشکیلات کلی دولت، در داخل وزارتخانه‌ها نیز توسعه تشکیلاتی صورت گرفت. «بررسی انجام یافته در تشکیلات ۱۴ وزارتخانه، به طور مشترک در مورد قبل و بعد از انقلاب، مبین این مطلب است که میانگین معاونت‌های وزارتخانه‌های قبل از انقلاب ۴/۴ بوده است که پس از انقلاب به ۹/۶ افزایش یافته است (بیش از ۵۰ درصد) و میانگین تعداد مدیريتها قبل از انقلاب، معادل ۳/۲۴ بوده که پس از انقلاب به ۹/۲۹ افزایش یافته است (حدود ۲۰ درصد)»^۲

در این شرایط، تعداد کارکنان تحت پوشش دولت که در سال ۱۳۵۸ به ۱۱۱۵۳۴۰ نفر بالغ شده بود. در سال ۱۳۶۶ به ۲۱۰۴۶۶۷ نفر افزایش پیدا کرد^۳ و در سال ۱۳۶۸ به ۲۳۶۳۸۸۲ نفر رسید.^۴

اما افزایش این چنینی پرسنل، هیچگاه به مفهوم بهبود راندمان کار و افزایش کارآئی‌ها نبود. بهره‌وری نیروی کار که اصطلاحی عام‌تر از کارآئی است، شاخص اصلی برای این محک به حساب می‌آید. محاسبات به عمل آمده، این گونه نشان می‌دهد که «بهره‌وری دستگاه‌های دولتی بر مبنای ارزش افزوده به قیمت‌های ثابت سال ۱۳۵۳، در سال ۱۳۶۲ نسبت به سال ۱۳۵۷، ۲/۲۸ درصد و نسبت به سال ۱۳۵۳، ۹/۲۲ درصد کاهش یافته است»^۵.

در این ارتباط، جا دارد تا به «سطح سواد» و میزان «آموزش ضمن خدمت»، نیروی کار اداری دولتی بذل دقت نمائیم؛

در سال ۱۳۶۶ از مجموع کارکنان مشمول قانون استخدام کشوری، ۹/۲۸ درصد کمتر از دیپلم و ۷/۴۷ درصد دیپلمه بوده‌اند. به بیانی دیگر ۶/۷۶ درصد از کارکنان مزبور را، افراد دیپلم به

^۱ «سازمان برنامه و بودجه». پیوست قانون برنامه اول توسعه. ص ۳۱-۱.

^۲ منبع قبلی. ص ۳۱-۲.

^۳ منبع قبلی. ص ۳۱-۷.

^۴ «سازمان امور استخدامی کشور». تمایلی از وضع موجود در روند آینده نیروی انسانی بخش دولتی. ص ۱.

^۵ «بهره‌وری». برنامه‌ریزی استراتژیک برای تدوین نظام اداری کشور. سازمان برنامه و بودجه. نقل از بررسی نقش و اهمیت بهره‌وری. دفتر جمعیت و نیروی انسانی سازمان برنامه.

پائین تشکیل داده‌اند. حال آن که تنها ۳/۹ درصد از این مجموعه، دارای مدرک تحصیلی لیسانس به بالا بوده‌اند.^۱

سه سال پس از آن، مجموعه کارکنان یاد شده، از نظر مدرک تحصیلی، بدینگونه توزیع می‌شوند:^۲

حدود ششم ابتدائی	۲/۱۹ درصد ^۳
سوم متوسطه	۱/۶ درصد
دیپلم	۱/۵۰ درصد
فوق دیپلم	۱۵ درصد
لیسانس	۷/۸ درصد
فوق لیسانس	۵/۰ درصد
دکتری	۱/۰ درصد

بدین ترتیب در سال ۶۹ نیز در مقابل ۷۶ درصد از کارکنان دیپلم به پائین، تنها ۳/۹ درصد لیسانس به بالا به کار اشتغال داشته‌اند. در این ترکیب در مقابل هر یک نفر دکتر، ۱۵۸ نفر ششم ابتدائی، در برابر هر یک نفر فوق‌لیسانس ۱۲ نفر با مدرک سیکل و به ازاء هر یک نفر لیسانس ۶ دیپلمه وجود دارند.

در تقابل کلی‌تر، در برابر هر یک نفر با تحصیلات عالی، ۸ نفر دیپلم به پائین قرار گرفته‌اند.

در سطوح مدیریتی نظام اداری، در سال نخست اجرای برنامه پنجساله (۱۳۶۸)، ۳۶ درصد از مدیران دارای مدرک تحصیلی دیپلم و فوق دیپلم بوده‌اند.^۴

جدا از سطح بسیار نازل دانش کلاسیک در نظام اداری، آموزش نیروها نیز در سطحی ناچیز قرار دارد. در سال ۱۳۶۶ «متوسط مدت زمانی که یک نفر از کارکنان دولت در طول یکسال تحت آموزش قرار گرفته، حدود ۱۴ ساعت است».^۵

^۱ . «سازمان برنامه و بودجه». پیوست قانون برنامه اول توسعه. ص ۳۱-۷.

^۲ . «سازمان برنامه و بودجه». مدیریت امور عمومی و دفاعی. ۱۴/۸/۱۳۶۹. به نقل از عوامل مؤثر در کارآئی کارکنان ادارات دولتی. محمدباقر نوبخت. نماینده رشت در مجلس سوم. اطلاعات ۸/۸/۱۳۷۰.

^۳ . نسبتهای فوق از ارقام مطلق و توس نگارندگان بدست آمده است.

^۴ . «سازمان برنامه و بودجه». پیوست قانون برنامه اول توسعه. ص ۳۱-۱.

^۵ . منبع قبلی. ص ۳۱-۱۰.

چنانچه با حذف روزهای تعطیل و ایام مرخصی سالانه، هر یک از کارکنان دولت ۲۶۰ روز کاری در محل کار خود حاضر باشند، تنها روزی ۳ دقیقه و ۲۰ ثانیه، «تحت آموزش» تخصیص قرار گرفته‌اند.

از سوئی، تا سال نخست آغاز برنامه پنجساله، تنها «۱۶ درصد از مدیران، دوره آموزش مدیریت و ۳ درصد دوره آموزشی غیر مدیریت را طی کرده و ۶۴ درصد از مدیران، هیچگونه دوره آموزشی را نگذرانده‌اند.»^۱ در همین حال، در دوره پس از ۵۸، تجربه مدیران دستگاه دولتی نیز بسیار اندک بوده است. بگونه‌ای که در ابتدای برنامه پنجساله، ۵۷ درصد از مدیران ستادی، کمتر از ۳ سال سابقه داشته‌اند.^۲

از اینرو با سطح دانش نازل نیروی کار دولتی به طور عام و سطح دانش نامطلوب مدیران به طور خاص و نیز با دقت به میزان آموزش تخصصی نزدیک به صفر و بالاخره با توجه به تجربه اندک مدیریتهای، منطقاً میزان بهره‌وری، رو به تنزل می‌گذارد.

اتلاف زمان، تخلف از مقررات و انجام ناقص و پر مسئله کارها، از عوارض سوء عملکرد نظام اداری با مشخصه‌های فوق است.

اطلاعات منتشره از سوی مجلس چنین نشان می‌دهد که «از تاریخ ۱/۱/۶۱ لغایت ۱۵/۱۲/۶۱، کل نامه‌ها و شکایاتی که به عنوان کمیسیون اصل ۹۰ و یا ریاست مجلس به دبیرخانه کمیسیون رسیده به ۳۲۶۰۵ فقره بالغ گردیده است.»^۳

جدا از آن، از ابتدای سال ۶۱ تا نیمه سال ۶۵، تعداد ۶۲۴۹۰ فقره از شکایات مردم از دستگاههای دولتی، توسط «دیوان عدالت اداری»، وصول شده است.^۴

در همین حال، «سازمان بازرسی کل کشور» که وظیفه تشکیلاتی آن، حل مشکلات اداری مردم، تلقی می‌گردد و مرجعی عام‌تر از دو مرجع یاد شده محسوب می‌شود، در دوره چهار ساله ۶۵-۱۳۶۲، تعداد ۵۰۴۴۰ فقره شکایت از دستگاههای دولتی را دریافت کرده است. «طبق اظهار نظر قائم

^۱. منبع قبلی. همان صفحه.

^۲. منبع قبلی. ص ۱۱-۳۱.

^۳. «مجلس شورای اسلامی». آشنائی با مجلس شورای اسلامی سال ۱۳۶۱. ص ۳۲۴. به نقل از «مرکز مطالعات و پژوهشهای اداری. سازمان امور استخدامی کشور. بررسی آماری شکایات مردم از دستگاههای اجرایی.

^۴. «مرکز مطالعات و پژوهشهای اداری». سازمان امور استخدامی کشور. بررسی آماری شکایات مردم از دستگاههای اجرایی. ص ۳۰.

مقام وقت سازمان، ۸۰ درصد از مجموع شکایات رسیدگی شده، بجا و منطقی بوده است و نوعاً شکایات از ناحیه دستگاههای اجرائی از روشهای انجام کار و در سطح مدیریت، تخلف از مقررات بوده است.^۱

در این شرایط بنا به تصریحات موجود در متن سند برنامه توسعه، «وضعیت کنونی فضای اداری، خود به نوعی عامل سر درگمی مراجعان» تبدیل گردیده است.^۲

لذاست که در سند برنامه پنجساله، «وجود نظام اداری ناکارآ»، در رده «ویژگیهای اقتصادی کشور»، جای گرفته و از آن به عنوان یکی از موانع ایجاد کارائی در مدیریت اقتصادی، یاد شده است.

در یک پژوهش میدانی که در سال ۶۵ به انجام رسیده و تعدادی از کارمندان اداری را در حوزه بررسی خود، قرار داده است، چنین مشخص گردیده که هر یک از کارمندان مورد بررسی، در طول هفته تنها ۸/۷ ساعت کار می کرده اند. مسئول پژوهش مورد بحث، که خود از اساتید مدیریت می باشد، در خصوص روش کار و نتیجه حاصله، بدینگونه توضیح می دهد: «در سال ۶۵ یک تحقیق در یک سازمان به روی ۵۳ نفر کارمند اداری که نه مستخدم جزء بودند و نه رئیس، انجام دادیم و میزان ساعات کار مفید آنان را بررسی کردیم. این افراد از طریق نمونه گیری تصادفی انتخاب شدند و کارشان هم بالنسبه شبیه هم بود. این افراد علاوه بر ۴۴ ساعت کار اسمی، در طول هفته ۸ ساعت اضافه کار داشتند. ما در این تحقیق از طریق روش مشاهده گر مشارکت کننده، در فاصله ۵ ماه از این افراد، ۶ بار زمان سنجی ساده به عمل آوردیم. پس از ۶ بار زمان سنجی و گرفتن میانگین کار مفید این افراد، به رقم ۸/۷ ساعت در هفته رسیدیم. به عبارت دیگر هر کدام از کارکنان آن سازمان که ساعت کار اسمی شان در هفته ۵۲ ساعت بود در واقع فقط ۸/۷ ساعت کار می کردند.»^۳

چنانچه میزان کار انجام شده را به ۶ روز کاری در هفته، تقسیم کنیم، این کارکنان تنها ۷۸ دقیقه در روز کار کرده اند. در این شرایط، روزانه ۴۴۲ دقیقه و به طور هفتگی ۲/۴۴ ساعت، دور ریخته شده است. در جزوه «تحلیلی از وضع موجود در روند آینده نیروی انسانی بخش دولتی» که در سال ۱۳۶۹ از سوی سازمان امور اداری و استخدامی کشور، انتشار یافته است، نتیجه بررسی میزان بازدهی

^۱. منبع قبلی. ص ۳۸.

^۲. سازمان برنامه و بودجه. پیوست قانون برنامه اول توسعه. ص ۳۱-۱۴.

^۳. «علی اکبر فرهنگی». کیهان ۲۴/۷/۱۳۶۹.

نیروی انسانی در مشاغل «پشتیبانی»، درج گردیده است؛ «معدل بازده کاری مؤثر افراد، در طول ساعات اداری در حدود ۴۵/۲ ساعت می‌باشد».^۱

جای توضیح است که نتیجه فوق، از بررسی به عمل آمده در ۴۰ دستگاه دولتی در خصوص مشاغل پشتیبانی و از طریق انتخاب نمونه، حاصل گردیده است.

در سال ۱۳۶۹ برای ۸۶۸ هزار و ۱۴۸ نفر کارکنان رسمی مشمول قانون استخدام کشوری مجموعاً ۴/۹۳۳ میلیارد ریال حقوق پرداخت شده است. حال اگر بازده کاری ۵/۲ ساعت در روز به کل این تعداد، تعمیم داده شود، حدود ۷۰ درصد مبلغ یاد شده، معادل ۳۸/۶۵۳ میلیارد ریال، اتلاف هزینه صورت گرفته است که این رقم ۷ برابر کسری بودجه پیش‌بینی شده برای سال ۱۳۷۲ می‌باشد.^۲

این در شرایطی است که «خوشبینانه»: به ۴۵/۲ ساعت کار روزانه، نگریسته شود.

در حالی که در سالهای قبل از تصویب برنامه توسعه، «۸۰ درصد از دستگاهها بهبود روشهای انجام کار خود را ضروری می‌دانسته‌اند»، اما در آستانه اجرای برنامه، «در بررسیهای انجام شده معلوم گردید که ۷۸ درصد از وزارتخانه‌های مورد بررسی، در زمینه کاهش زمان اجرای روشهای انجام کار، اقدامی صورت نداده‌اند».^۳ در واژه‌نامه «وِیْسْتِر»، عملیات کارآ، عملیاتی تعریف شده است «که از مقایسه نتایج واقعی با نتایجی که با صرف همان میزان انرژی می‌توانست بدست آید، سنجیده می‌شود.» «بروکوپنکو» نیز در کتاب «مدیریت بهره‌وری»، کارآئی را «انجام کار با کیفیت بالا و در کوتاهترین زمان ممکن»، تعریف می‌کند.

براساس این تعاریف، یک نظام کارآ در نهایت امر، از اتلاف «وقت» و انرژی جلوگیری می‌نماید. نظام اداری کنونی نه تنها با چنین مشخصه‌ای، بیگانه است بلکه بازده ناچیز دوره قبل را نیز فاقد می‌باشد. «کم کاری نامرئی، آن نوع از کم کاری است که طول ساعات کار، کاهش پیدا نکرده اما از راندمان کاسته شده است.» این تعریف کلاسیک از کم کاری، توصیف وضعیت موجود دستگاه اداری کشور است. زمان‌کشی کنونی در نظام اداری که اتلاف وقت انبوه ملی را در پی داشته است، قطعاً دارای «ریشه‌های تاریخی» می‌باشد. در نگاه سریع تاریخی، چگونگی پیدایش تشکیلات دولتی را شاهد بودیم، «آقا بالاسری» رضاخان را بر این تشکیلات نظاره کردیم، دراز شدن پاها در پشت میزها را در

^۱ ص ۷.

^۲ محمد باقر نوبخت. عوامل مؤثر در کارآئی کارکنان ادارات دولتی. کیهان. ۸/۸/۱۳۷۰.

^۳ «سازمان برنامه و بودجه». پیوست قانون برنامه اول توسعه. ص ۱۵-۳۱ و ۱۴-۳۱.

دهه بیست تا سی دیدیم، همچنان که در همین دوره به کار سپاریهای ایلی، آمد و رفت‌های مکرر و شکل نگرفتن تجارب مدیریتی نیز عنایت نمودیم. پس از کودتا و لاک و مهر کردن اردوی کار مصدق هم، در پرده اول به «سلسله مراتب دروغ» و نمایش مهوع نظم و ترتیب امور، دیده دوختیم، در پرده دوم به دستاوردهای انقلاب اداری نگرستیم و بالاخره در «پرده آخر»، نفت پاشی ساختمان اداری و انگیزه‌کشی نیروی کار را، همزمان با دمیدن «روح رستاخیزی»، از دیده گذراندیم.

این پیشینه، که فقدان تحرک، چند باره کاری، سر دواندن ارباب رجوع، کسالت، بی‌انگیزگی و... را با خود حمل کرده و ائتلاف انبوه وقت را «گریزناپذیر» می‌نماید، به طور منطقی بر عملکردهای کنونی دستگاه اداری اثر می‌گذارد. خاصه آن که هیچ تلاش جدی برای قطع اعضاء عفونی قبلی نیز به عمل نیامده است.

حال که این ویژگیهای تاریخی با سطح نازل دانش، آموزش در حد هیچ، دانش و تجربه اندک مدیریتی و بهره‌وری بسیار کمتر از قبل، در هم آمیخته‌اند، میزان ائتلاف وقت ملی ناشی از وقت کشی اداری افزونتر گردیده است.

اما جدا از همه ریشه‌های تاریخی و ضعفهای کنونی، یک پدیده بسیار مؤثر نیز در برآیند عملکرد نظام اداری، فعال بوده است؛

امواج تورمی سالهای پس از ۵۸ که از سال ۵۹ به طور ملایم بالا آمد، در سال ۶۲ اوج گرفت و پس از سال ۶۸ با قامتی هیولائی، کلیت اقتصاد را دربر گرفت به عنوان یکی از عوامل بسیار قوی بر کارائی کنونی نیروی کار تأثیر گذارده است.

در آستانه اجرای برنامه پنجساله، «متوسط دریافتی کارکنان مشمول قانون استخدام کشوری ۶۱۵۷۵ ریال بوده است»^۱ در این وضعیت دریافتی این کارکنان نسبت به سال ۵۸، معادل ۵۶ درصد افزایش داشت، در حالی که در طی این مدت، شاخص کالاهای و خدمات مصرفی، حداقل ۳۷۱ درصد بالا رفته بود.^۲ به عبارتی طول موج تورم، ۶/۶ برابر میزان افزایش حقوق و دستمزد این کارکنان در یک دوره ۹ ساله بوده است.

^۱. منبع قبلی. ص ۳۱-۹.

^۲. منبع قبلی. همان صفحه.

اما قبل از این در سال ۶۵، یک بررسی مقایسه‌ای چنین نشان داده بود که قدرت خرید کارکنان دولت از رقمی معادل یکصد هزار ریال در سال ۵۶ به دوازده هزار ریال در این سال کاهش پیدا کرده است.^۱

در سال ۱۳۶۹ بنا به گزارش سازمان امور اداری و استخدامی، میانگین دریافتی کارکنان دولت در مؤسساتی که از بودجه عمومی دولت استفاده می‌کرده‌اند، اندکی بیش از ۹۰ هزار ریال بوده است. این میزان برای دارندگان مدارج تحصیلی دیپلم، فوق دیپلم و لیسانس و بالاتر به ترتیب برابر با ۸۳۷۶۶، ۹۲۹۶۳ و ۱۱۸۵۸۴ ریال بوده است.^۲

چنانچه در اثر افزایش‌های اخیر پرداختی به کارکنان دولت، میزان دریافتی کارکنان نسبت به سال ۱۳۵۸، ۱۰۰ درصد افزایش نشان دهد، در آن سو، تورم حداقل ۱۲۰۰ درصدی (۷۱-۱۳۵۸)، جنگ و دندان می‌نماید.

بدین ترتیب تا حال حاضر دریافتی کارکنان در دوره ۱۳ ساله ۷۱-۵۸، دوازده بار کوتاه‌تر از قامت رو به رشد تورم است.

جای دقت است که به هنگام به جریان افتادن برنامه پنجساله، ۸/۲۹ درصد از کارکنان دولت در منازل استیجاری، ۶/۵ درصد در منازل رهنی و ۱۹/۷ درصد نیز در مساکن سازمانی به سر می‌برده‌اند.^۳ در کنار مقایسه متوسط دریافتی کارکنان دولت با متوسط هزینه اجاره که عدم کفاف حقوق را، حتی برای پرداخت نیمی از اجاره بها، در ذهن متبادر می‌سازد، باید توجه داشت که کارکنان دولت نوعاً وامدار و مقروض‌اند.

در این شرایط، «ترمیم» حقوق نیز در برابر «تخریب» امواج تورم، تأثیری ندارد. در این وضعیت همان حداقل انگیزه‌ها نیز از بین رفته و بازدهی با سرعت بیشتری سیر نزولی می‌پیماید. سازمان امور اداری و استخدامی که پوشش دهنده تشکیلاتی کارکنان دولت است نیز، این روند را تأیید می‌نماید:

«... وجود فاصله عظیم بین شاخص هزینه‌های زندگی و درآمد فعلی کارکنان متخصص و کارآمد مانع از آن خواهد شد که با استفاده از سیاستهای ترمیم حقوق

^۱ . به نقل از کیهان ۲۸/۷/۱۳۷۰.

^۲ . «سازمان امور اداری و استخدامی کشور». تحلیلی از وضع موجود و روند آینده نیروی انسانی بخش دولتی. ص ۱۰.

^۳ . «سازمان برنامه و بودجه». پیوست قانون برنامه اول توسعه. ص ۳۱-۹.

کارکنان بتوان در کوتاه مدت گام چندان مؤثری در ایجاد جاذبه استخدام و بالا بردن انگیزه برداشته شود.

بنابر این با ادامه وضعیت مذکور، بازدهی و کارآئی نیروی انسانی بخش دولتی به حداقل ممکن تنزل خواهد کرد.^۱

بدینگونه در شرایطی که میان درآمد و هزینه، فاصله‌ای بس عظیم وجود دارد، جدا از آن که انگیزه انجام کار در دستگاه اداری «به حداقل ممکن» تنزل می‌کند، همه مشغولیت ذهنی کارمند این دستگاه، بر چگونگی گذران معاش، متمرکز می‌شود.

در این حال، «چند پیشگی»، مسکن موقت برای «سردردهای تورمی» به حساب می‌آید. کارمند چند شغله، از جمله پدیده‌هایی است که در شرایط تورمی سالهای اخیر، به طور رسمی شکل گرفت و فراگیر شده است.

لذا در حالتی که در دستگاههای اداری، انجام کار در حداقل ممکن قرار داشته و زمان به بایگانی سپرده شده است، معهدا کارمندان به مشاغل دیگری نیز پرداخته و «چند شیفته‌اند».

ما به جای آن که در یک حوزه اداری به بررسی زمان انجام کار مفید بپردازیم و یا به اندازه گیری مدت زمان بررسی یک پرونده اداری دست زنیم، پدیده چند پیشگی را مورد دقت قرار داده و به علت‌یابی آن پرداخته‌ایم.

این که بازدهی نیروی کار اداری، بسیار پائین و مدت زمان انجام کارها، بسیار بالاست، مسائلی بسیار بدیهی‌اند و به موشکافی نیازی ندارند. در این شرایط می‌باید به وضعیت نیروی کار اداری غیر کارآ توجه نمود.

پاسخهای ۵۰ تن از کارمندان دولت به شناخت وضعیت مورد نظر، یاری می‌رساند؛

از میان ۵۰ نمونه که بطور تصادفی انتخاب شده‌اند، ۸۲ درصد دارای ۲ شغل بوده و ۱۸ درصد نیز ۳ شغله‌اند. ۱۰۰ درصد نمونه‌ها پس از سال ۵۹ با آغاز روند تورمی به شغل بعدی روی آورده و ۸۴ درصد آنها پس از سال ۶۲ همزمان با اوج‌گیری تورم، شغل بعدی را پی گرفته‌اند. ۲۲ درصد نیز پس از سال ۶۷ و یا در شرایط حاد تورمی مجبور به گزینش شغل بعدی گردیده‌اند.

^۱. «سازمان امور اداری و استخدامی کشور». تحلیلی از وضع موجود و روند آینده نیروی انسانی بخش دولتی. ص ۱۳.

۷۸ درصد از نمونه‌ها در سالهای قبل از ۵۷ تک شغله بوده، ۱۲ درصد از آنها محصل و ۱۰ درصد نیز دانشجو بوده‌اند. به مفهومی دیگر هیچیک از نمونه‌های شاغل در قبل از سال ۵۷، شغل دوم نداشته‌اند.

۲۲ درصد از کارمندان مورد بحث، مسافرکشی را به عنوان شغل بعدی برگزیده‌اند، ۶ درصد در آژانس، رانندگی می‌کنند، ۵۰ درصد در بازار سوداگری به سیگار فروشی، دلالی و دستفروشی مشغولند و اقلیت محدودی نیز به کار در شرکت خصوصی، تزریقات، برقکشی و تدریس اشتغال دارند.

این یافته‌ها چنین بیان می‌دارند که با شروع دوران تورم و در مراحل بعدی با اوج‌گیری و حاد شدن شرایط تورمی، کارکنان دولت بالاجبار به شغل ثانی و یا حتی شغل ثالث، روی آورده‌اند. تک شغله بودن شاغلین قبل از سال ۵۷، خود حاکی از آن است که با دریافت یک حقوق، امکان گذران زندگی وجود داشته و نیاز ویژه‌ای به برگزیدن شغل بعدی نبوده است.

روی آوردن حدود ۷۸ درصد از نمونه‌ها به مشاغلی چون مسافرکشی، رانندگی در آژانس، سیگار فروشی، دلالی و دستفروشی، خود نشانگر نیاز آنان به کسب درآمد سریع‌الوصول و رشد یابنده که ضمناً نیازی به سرمایه مالی و نقدینه ندارد، می‌باشد.

در چنین شرایطی، طبیعی است که با شغل نخست، برخوردی انفعالی و مملو از تأخیر و سستی صورت گیرد. جای توجه است که روحیه برخورد ۸۰ درصد از نمونه‌ها با حرفه اصلی خویش کاملاً منفی و ۱۶ درصد بی تفاوت بوده و تنها ۴ درصد (۲ نفر) با روحیه‌ای مثبت و مسئولانه با کار اصلی خود، برخورد کرده‌اند.

در مراجعه به پرسشنامه‌های ضمیمه، در پاسخ به این سؤال که «آیا برخورد شما با شغل اصلی‌تان مثبت و مفید است»، به جملات زیر برخورد می‌کنیم:

«نه، که چی؟» ۲۳

«حوصله‌ای نیست». ۲۷

«جوانی، سؤالات هم جوانانه‌اس». ۲۶

«کی به من متعهد که من باشم؟» ۳۱

«کلاً روال کُنده» ۳۲

«جیم از اداره» ۱

«اصل کار، جیم فنگه» ۶

«کار پیش بیاد می‌زنم بیرون» ۸

«از زیر کار در رفتن طبیعیه» ۱۱

«کار، اندازه حقوق» ۱۲

«کی با ما مثبت برخورد می‌کنه که ما با شغلمون» ۱۳

«با ۷ تومن، چه مثبتی؟» ۱۷

«من کارمو قبلاً کردم» ۳۷

«چه تفاوتی داره؟» ۳۹

«کی مفیده که من باشم» ۴۸

«حالت خوشه؟» ۹

پاسخ به سؤال «علت تعدد شغل چیست؟» نیز کاملاً روشن است: «عدم تکافوی یک حقوق»، «فشار تورم» «قرض» و... «ناچاری».

بدین ترتیب در شرایط «ناچاری» که شغل اول، مسئله‌ای از مسائل عدیده کارمند را حل نمی‌کند، انرژی اصلی به مصرف شغل یا مشاغل بعدی که ماهیتی غیر تولیدی را داراست، رسیده و بنا به تصریح گزارش سازمان امور استخدامی، «کارآئی نیروی انسانی بخش دولتی به حداقل ممکن تنزل می‌کند». بدینگونه، بهانه‌ای برای افزایش کارآئی و برخورد مثبت و انرژی با مشاغل، موجود نیست.

در انتهای گزارش «تحلیلی از وضع موجود و روند آینده نیروی انسانی بخش دولتی» که نقطه نظرات سازمان امور استخدامی را دربر دارد، اینچنین می‌خوانیم:

«... تا پایان سال ۱۳۷۲ وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی نسبت به استخدام ۴۴۲۱۵۸ نفر مبادرت خواهند کرد. در واقع به طور متوسط در هر سال نزدیک به ۱۱۰۰۰۰ نفر به استخدام دولت در می‌آیند.

... بطوریکه ملاحظه می‌شود، نیروی انسانی بخش دولتی به مراتب سریعتر از جمعیت رشد می‌کند زیرا رشد طبیعی جمعیت با توجه به سیاستهای منظور شده در برنامه اول توسعه از ۲/۳ به ۹/۲ درصد کاهش می‌یابد، اما نرخ رشد کارکنان دولت با روند موجود به ۷ درصد می‌رسد...»^۱

و آن وقت است که با خیل کارمندان بی بازده، جنازه زمان تشییع می‌شود. نه تشییعی سوگوارانه، که مشایعتی بی تفاوت. همچون تشییع جنازه یک «عمه قزی»، که بعد از ۱۲۰ سال، عمرش را به شما داده و دار فانی را وداع گفته است.

^۱. ص ۱۳.

«پرسشنامه چند شغلی‌ها»

شماره ردیف	جنس	سن	شغل اصلی	شغل یا مشاغل فرعی	علت تعدد شغل	برخورد مفید و مثبت با مشاغل	روحیه برخورد	مدت زمان انتخاب شغل دوم	وضعیت قبل از انقلاب	اوقات فراغت
۱	مرد	۴۵	کارمند	مسافرکشی	نیاز مالی	جیم از اداره	-	از ۶۲	تک شغله	فراغت؟ با بوق سگ تو کوچم
۲	مرد	۳۶	آبدار دولتی	بساطی	عدم تکافوی حقوق/دیون	چائی دادن که به این چیزا ربطی نداره	-	از ۶۴	بیکار	من از روز ازل گرفتار بودم (آهنگ مرضیه)
۳	مرد	۲۸	تحصیل‌دار دولتی	سیگاری	۶ تومن حقوق رو چیکارش کنم، قرضم دارم	عجله‌ای واسه نامه‌ها ندارم	-	از ۶۶	شاگرد مغازه	فراغت چیه؟
۴	مرد	۴۸	استاد دانشگاه	ویراستار انتشاراتی	با حقوق دولتی چه کنم؟	کار دوم وقت مطالعه‌ام را می‌گیره	-	از ۶۳	تحصیل در خارج	
۵	مرد	۴۲	بلیط فروش واحد	موزع روزنامه	حقوق بلیتی؟ قرض	مجبورم تو باجه بمونم	-	از ۶۱	تک شغله	
۶	مرد	۲۴	اپراتور تلفن	سیگاری	حقوق هیچ، قرض	اصل کار، جیم فنگه	-	از ۶۷	محصل	
۷	مرد	۳۸	مهندس عمران	بساز بفروش	درآمد کم، مخارج بالا	صدمه‌ای زیاد به کار اصلی‌ام می‌زنه	+	از ۶۴	دانشجو	

«پرسشنامه چند شغلی‌ها»

شماره ردیف	جنس	سن	شغل اصلی	شغل یا مشاغل فرعی	علت تعدد شغل	برخورد مفید و مثبت با مشاغل	روحیه برخورد	مدت زمان انتخاب شغل دوم	وضعیت قبل از انقلاب	اوقات فراغت
۸	مرد	۳۲	تزریقاتی بیمارستان	تزریقاتی	بدبختی دیگه، پرسیدن نداره	کار پیش بیاد می‌زنم بیرون	-	از ۶۵	محصل	مثل این که وضعت خیلی خوبه
۹	مرد	۴۴	کارمند ارشاد	فروشنده بلیط کارمندی	سؤال داره؟ گرونی قرض و قوله	حالت خوشه؟	-	امسال (۷۰)	کارگر تک شغله	فراغت؟ راحتی نه؟
۱۰	مرد	۳۹	کارمند دفتری	بنگاه معاملاتی	فشار، قرض	کاری نیست	-	از ۶۵	کارمند تک شغله	
۱۱	مرد	۴۳	کارمند ثبت	شرکت خصوصی دفتردار مسافرکشی	ناچاری	از زیر کار در رفتن طبیعیه	-	از ۶۲	کارمند تک شغله	
۱۲	مرد	۴۵	کارمند اداری	کار آزاد؟	خوب گرفتاریم. پایه حقوق چه میشه کرد.	کار اندازه حقوق	-	۶۳	تک شغله	چه فراغتی؟ چه کشکی
۱۳	مرد	۳۹	کارمند	کنترلر سینما (بعد از ظهر)	زن، بچه، اجاره، قرض	کی با ما مثبت برخورد می‌کنه که ما با شغلمون	-	۶۴	تک شغله	
۱۴	مرد	۳۵	کارمند	شرکت خصوصی	سؤال نداره هزینه‌ها	خوب خصوصی	+	۶۸	بیکار	فراغت؟ من هر روز

				جدی تر از دولتی	بالاس		خصوصی			فارغ می شم.
--	--	--	--	-----------------	-------	--	-------	--	--	-------------

«پرسشنامه چند شغلی ها»

شماره ردیف	جنس	سن	شغل اصلی	شغل یا مشاغل فرعی	علت تعدد شغل	برخورد مفید و مثبت با مشاغل	روحیه برخورد	مدت زمان انتخاب شغل دوم	وضعیت قبل از انقلاب	اوقات فراغت
۱۵	مرد	۴۲	دفتردار دولتی	فروشنده گی در مغازه	مگه وضع رو نمی بینی؟	کو دل خوش؟	-	۶۳	تک شغله	با دو کار چه فراغتی؟
۱۶	مرد	۳۸	استادیار	شرکت خصوصی	فشار تورم	سعی می کنم مثبت باشم	+	۶۷	دانشجو	
۱۷	مرد	۲۹	کارمند	بساطی	گرونی	با ۷ تومن، چه مثبتی؟	-	۶۸	محصل	
۱۸	مرد	۵۴	راننده واحد	فروشنده گی	تورم، قرض	خوب من مجبورم دو ساعت پشت فرمون باشم	-	۶۱	تک شغله	قبلاً وقت فراغت داشتم، این چند ساله نه.
۱۹	مرد	۵۲	کارمند دولتی	راننده آژانس	نکشیدن با یه حقوق	تفاوتی نداره	-	۶۳	تک شغله	یا اداره ام یا آژانس
۲۰	مرد	۴۷	کارمند	راننده آژانس	حقوق کفاف نمی ده	کار مو می کنم	+	۶۵	تک شغله	وقتی نمی مونه
۲۱	مرد	۴۴	کارمند بانک	حسابداری خصوصی	با حقوق دولت نفس هم نمیشه کشید	کار انجام میشه	-	۶۲	تک شغله	یکی دو ساعت با بچه هامم . بعدم می خوابم
۲۲	مرد	۳۹	رئیس خط واحد	مسافر کشی	با حقوق واحد چه جوری؟	تو ساعت، باید سر خط باشم	-	۶۴	تک شغله	فقط وقت خواب دارم

«پرسشنامه چند شغلی‌ها»

شماره ردیف	جنس	سن	شغل اصلی	شغل یا مشاغل فرعی	علت تعدد شغل	برخورد مفید و مثبت با مشاغل	روحیه برخورد	مدت زمان انتخاب شغل دوم	وضعیت قبل از انقلاب	اوقات فراغت
۲۳	مرد	۴۲	کارمند دولتی	معاملات املاکی	سؤال نداره	نه ، که چی؟	-	۶۱	تک شغله	بعداز ۸ شب چه فراغتی؟
۲۴	مرد	۳۸	کارمند دولتی	کار آزاد	فشار گرونی، قرض	ای	-	۶۵	تک شغله	
۲۵	مرد	۳۲	کارمند بانک	نمایشگاه اتومبیل	کمک خرج می‌خوام	بانکی خوب باید سر کارش باشه	-	۶۷	محصل	وقتم پره
۲۶	مرد	۴۸	اداری	معامله فرش	خوب نمی‌کشیم	جوانی، سؤالاتم جوانانه اس	-	۶۲	تک شغله	یه کمی وقت دارم، اونم تو خونه‌اس دیگه
۲۷	مرد	۴۶	کارمند اداری	بازار	مگه حقوق چقدره؟	حوصله‌ای نیست	-	۵۹	تک شغله	وقت چی؟
۲۸	مرد	۴۰	مهندس طراح دولتی	شرکت خصوصی	بین درآمد و هزینه‌ها فاصله خیلی زیاده	سعی می‌کنم مشغول باشم	+	۶۴	تک شغله	مطالعه می‌کنم.
۲۹	مرد	۳۳	برقکار دولتی	الکتریکی	کمبود قرض	معمولی دیگه	-	۶۶	بیکار	تازه ازدواج کردم. بیشتر مهمونیم
۳۰	مرد	۳۷	معلم	تدریس خصوصی	با حقوق معلمی، یه نفرم نمی‌تونه دوام بیاره	مثل بقیه	-	۶۴	بیکار	یه مقدار کتاب درسی نگاه می‌کنم.

«پرسشنامه چند شغلی‌ها»

شماره ردیف	جنس	سن	شغل اصلی	شغل یا مشاغل فرعی	علت تعدد شغل	برخورد مفید و مثبت با مشاغل	روحیه برخورد	مدت زمان انتخاب شغل دوم	وضعیت قبل از انقلاب	اوقات فراغت
۳۱	مرد	۳۷	کارمند دولتی	آزاد	چه سؤالیه؟	کی به من متعهد که من باشم	-	۶۸	کارمند تک شغله	وقت ندارم
۳۲	مرد	۴۱	کارمند ثبت احوال	بازار	با حقوق کفاف نمیده	کلاً روال کننده	-	۶۲	کارمند تک شغله	زیاد وقتی نمی‌مونه
۳۳	مرد	۳۹	ناظم راهنمایی	معامله سیگار	مگه حقوق چقدره	بله	-	۶۶	تک شغله	وقت داشته باشم، سینما می‌رم
۳۴	مرد	۲۸	دفتردار	رستوران	زندگی سخته، گرونیه	معمولی	-	۶۷	محصل	بیشتر با دوستان هستم
۳۵	مرد	۳۲	کارمند	سیگار مسافرکش	لوله شدید دیگه	چه کاری؟	-	۶۴	محصل	ما و فراغت؟
۳۶	مرد	۳۸	معلم	تدریس خصوصی مسافرکشی	اجاره - قرض	تقریباً	-	۶۳	تک شغله	وقتی نمی‌مونه
۳۷	مرد	۵۳	کارمنددفتري	خرید و فروش	وضع رو که می‌بینیس	من کارمو قبلاً کردم	-	۶۰	تک شغله	فراغتی نیست.
۳۸	مرد	۴۲	کارمند	آزاد مسافرکش	وضع وحشتناکه	تا حدودی بله	+	۶۲	تک شغله	فراغتو دیدی ما رو هم خبر کن

«پرسشنامه چند شغلی‌ها»

شماره ردیف	جنس	سن	شغل اصلی	شغل یا مشاغل فرعی	علت تعدد شغل	برخورد مفید و مثبت با مشاغل	روحیه برخورد	مدت زمان انتخاب شغل دوم	وضعیت قبل از انقلاب	اوقات فراغت
۳۹	مرد	۲۶	کارمند دولتی	فروشنده‌گی	کمک به خانواده، قرض	چه تفاوتی دارد؟	-	۶۸	-	یه مقدار ورزش و دوستان و...
۴۰	مرد	۳۴	مدیر دولتی	شرکت خصوصی	مشکلات زندگی	سعی می‌کنم	-	۶۴	دانشجو	یه کم مطالعه می‌کنم
۴۱	مرد	۳۹	حسابدار دولتی	حسابرسی خصوصی	تورم، دیون	تا حدودی	-	۶۷	دانشجو	زیاد وقتی نمی‌مونه
۴۲	مرد	۳۳	کارمند	بازار	فشار زندگی	مگه فرقی هم دارد؟	-	۶۷	بیکار	به خانواده می‌رسم
۴۳	مرد	۴۷	کارمند بانک	شرکت خصوصی مسافرخشی	خرج زندگی، قسط	ای	-	۶۱	تک شغله	فراغت؟
۴۴	مرد	۴۳	دبیر	کار آزاد مسافرخش	گرونی وحشتناکه	مغز و اعصابی نمونه	-	۶۲	تک شغله	اصلاً وقت ندارم
۴۵	مرد	۴۹	راننده مینی بوس	مسافرخشی	قرض، تورم	بله	+	۶۱	تک شغله	راحتی نداریم
۴۶	مرد	۵۵	کارمند تربیت بدنی	مطبوعات مسافرخشی	سؤال نداره	معمولی	-	۶۰	تک شغله	فراغت چیه؟

«پرسشنامه چند شغلی‌ها»

شماره ردیف	جنس	سن	شغل اصلی	شغل یا مشاغل فرعی	علت تعدد شغل	برخورد مفید و مثبت با مشاغل	روحیه برخورد	مدت زمان انتخاب شغل دوم	وضعیت قبل از انقلاب	اوقات فراغت
۴۷	مرد	۳۹	اداری دولتی	شرکت خصوصی	با حقوق چه کار میشه کرد	تقریباً	+	۶۴	تک شغله	وقت ندارم
۴۸	مرد	۳۶	کارمند	آژانس مسافرکشی	معلومه گرونی • قرض	کی مفیده که من باشم	-	۶۳	تک شغله	فکر کنم خیلی راحتی
۴۹	مرد	۴۴	کارمند	خرید و فروش نمایشگاه اتومبیل	این سؤال چیه؟	ای	-	۶۱	تک شغله	حالت خوبه عمو جان
۵۰	مرد	۴۲	خدماتی دولتی	بساطی	گرونی ، قرض	نظافت می‌کنم	-	۶۲	تک شغله	فقط شبها، خواب.

--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--

۵

« وقت ملی در ارتباط با محتوای
نظام آموزش و پرورش و امکانات آن »

«وقت ملی در ارتباط با محتوای نظام آموزش و پرورش و امکانات آن»

در سال ۱۸۲۹ گروهی از کارگران و مکانیکهای شهر نیویورک چنین اعلام داشتند که: «بعد از حیات و آزادی، ما آموزش و پرورش را بزرگترین نعمت اعطائی به بشر می‌دانیم».^۱

همزمان با آن که کارگران و مکانیکهای نیویورکی، بر منزلت جایگاه آموزش، پس از حیات و آزادی تأکید ورزند، غرب دریافته بود که با اتکاء صرف به «آموزش نظری»، نیازهای تخصصی پروسه توسعه‌اش برآورده نخواهد گردید. در پی این دریافت، «آموزش کاربردی» دارای جایگاهی ویژه در نظام آموزشی غرب شد.

زین پس، آموزش کاربردی در سطحی وسیع و کافی، به نیازهای فنی - حرفه‌ای غرب پاسخ گفته و بخش‌های صنعت، کشاورزی، ساختمان، حمل و نقل و ارتباطات را تغذیه می‌نمود.

قصد بر آن نیست تا ایرانِ دوران قاجار را با غرب تحول یافته مقایسه کرده و «مکتب» و «کالج» را با یکدیگر تقابل دهیم.

اما از زمان شکل گرفتن نظام نوین آموزش و پرورش در سالهای پس از ۱۳۰۴، این مطلب هویدا گردیده که «انتقال اجباری» حجمی رو به افزایش از مباحث نظری، یگانه هدف در برخورد با نوآموزان بوده است.

لذا خروجی این سیستم، با حِرَف و فنون اتّصال نداشته و به اداره پیوند می‌خورد. «به مدرسه برو تا به اداره راه یابی» بیانی نیکو از ارتباط دیرینه سیستم آموزشی با اداره و میز «موعود»، می‌باشد. دو دهه پس از پایه‌گذاری نظام جدید آموزش و پرورش، پروسه رفتن از پشت میز مدرسه به پشت میز اداره و کاربردی نبودن آموزشها، با چنین عباراتی، به نقد کشیده می‌شود:

«مدارس ما اطفال را برای پشت میز نشستن و قلم زدن بار می‌آورند. حتی در کتب ابتدائی بین دو برادر درس خوانده و درس نخوانده، این امتیاز را قائل می‌شوند و با عکس در کتاب نشان می‌دهند که آن برادر تحصیل کرده پس از فراغت از تحصیل، پشت میز وزارتخانه با لباس شیک و کراوات نشسته، قلم می‌زند و آن

^۱. «آلین تافلر». موج سوم. شهیندخت خوارزمی. نشر نو. ص ۴۲.

دیگری که از مدرسه فرار کرده و درس نخوانده است، جارو بدست گرفته، خیابان را تمیز می‌کند.^۱

«درس نخونی سوپوری شی، درس بخونی اداری»، تمثیلی تاریخی است که می‌تواند زیرنویس عکس دو برادر محسوب شود.

بدین ترتیب از همان آغاز، «اداره‌جات» به ترتیب دیپلمه‌ها، سیکلی‌ها و ششم قبولی‌ها را به «صف» می‌کردند و در «ستاد» جای می‌دادند و «اداره امانی» - شهرداری - نیز به ترک تحصیلی‌ها، روزه‌ها و مدرسه نرفته‌ها، پذیرش اعطا می‌کرد. لذا کارگاه و مزرعه و اداره برق و... از ابتدا از حوزه دید طراحان سیستم آموزشی؛ بدور بودند.

در ابتدای دهه ۱۳۴۰ نیز زمانی که کتاب انقلاب سفید نگارش می‌یافت، ضمن اشاره به کاربردی نبودن نظام آموزشی، توسعه تعلیمات حرفه‌ای مورد تأکید قرار گرفت: «می‌باید به استعدادهای مخلف در هر رشته‌ای با بهترین صورت توجه شود و در پرورش آنها اقدام گردد و بدانها امکان بروز و تجلی داده شود، تعلیمات حرفه‌ای توسعه خیلی زیادتری پیدا کند و جنبه تخصصی آموزش بیشتر شود.»^۲

اما نوشتن این «انشاءهای کلاسیک» نیز به کاربردی شدن آموزش، منجر نگردید. کما این که هفت سال پس از نگارش سطور فوق به روی «گلاسه طلایی تاریخ»، نشانی از دروس غیر نظری و آموزشهای عملی دیده نمی‌شد. در این دوره نه تنها حرکتی در این مسیر صورت نگرفت بلکه بخشی از «اوقات» دانش آموزان به از «بر کردن» اجباری انشاء کلاسیک «گذشت.»

لذا در سال ۱۳۴۷ از دید طراحان چهارمین برنامه عمرانی، «روشهای تعلیم، هنوز کهنه و نارساست و کتب آموزشی جز در سطح ابتدائی با ترقیات تازه تربیتی و علمی و همچنین با احتیاجات زمان، منطبق نگردیده است.»^۳ در سند برنامه چهارم همچنین آمده است که «برنامه‌ها هنوز با احتیاجات اقتصادی و عمومی کشور تطابق ندارد. نشانه این امر آنست که از دانش آموزان متوسطه

^۱. «اطلاعات». ۹/۹/۱۳۲۸.

^۲. «محمدرضا پهلوی». انقلاب سفید. وزارت آموزش و پرورش. ص ۱۳۸.

^۳. «سازمان برنامه و بودجه». برنامه عمرانی چهارم. ۵۱-۱۳۴۷. ص ۲۳۷.

فقط کمتر از ۳ درصد در تعلیمات حرفه‌ای و فنی مشغول تحصیلند و تعلیمات عمومی متوسطه نیز وسایل و موجبات تعلیم رشته‌های متنوع و مورد حاجت را فاقد است.^۱

بدینگونه تا آستانه دهه پنجاه حرفه و فن به آموزش راه نیافته و آموزشگاههای حرفه‌ای و فنی نیز تنها ۳ درصد دانش آموزان دوره متوسطه را که عموماً از «مخالفین جدی» آموزش نظری و تئوریک بوده و «حفظیات» به حافظه راه نمی‌دادند، دربر می‌گرفت.

در دبیرستانها نیز جدا از روپوش سفید، چند پیپت و بورت که همچون آثار باستانی کسی را یارای لمسشان نبود، برای آزمایشات علمی، موجود بود. فِتْلِ فِتَالِیْن موجود نیز در اثر «گذشت زمان» رنگ باخته بود.

تا آن که در سال ۱۳۵۰، سیستم آموزشی تغییراتی به خود دید؛ از این سال به بعد مقطع ابتدائی از ۶ سال به ۵ سال تقلیل یافته، دوره جدید «راهنمائی» سه سال را به خود اختصاص داده و چهار سال پایانی نیز دوره نظری را دربر می‌گرفت.

در این حال، کتاب «حرفه و فن» نیز به سایر کتب اضافه گردید.

فلسفه آموزش «راهنمائی» آن بود که دانش آموزان پس از فراگیری مقدمات در مقطع دبستان، در دوره بعدی ضمن آشنائی با آموزشهای غیر نظری، توسط معلمین «راهنما» برای یافتن «راه» تحصیلی آینده، هدایت شوند. نظام جدید برای این منظور مستقر شده بود تا ضعفهای نظام پیشین را پایان داده و به دانش آموزان «خصلت حرفه‌ای» ببخشد.

اما با «گذشت» چند سال، در کنفرانس آموزشی رامسر، چنین عنوان شد که «راهنمائی»ها نیز نتیجه‌ای دربر نداشته است:

«در سالهای اخیر، خانواده‌ها امید زیادی به نظام جدید آموزش و پرورش مخصوصاً برنامه راهنمائی بسته بودند، اما چون مقدمات لازم برای اجرای برنامه راهنمائی از قبیل تربیت معلم و مشاور و مدیر، افزارهای اندازه‌گیری معلومات و سنجش استعدادها فراهم نیامده بود، دانش آموزان مدارس متوسطه مانند گذشته در

^۱. منبع قبلی. همان ص.

انتخاب رشته تحصیلی سرگردان باقی ماندند و پدران و مادران همچنان نگران سرنوشت فرزندان خود برای آینده هستند.^۱

در نهمین کنفرانس آموزشی رامسر (شهریور ۵۵) به صراحت عنوان شد که مدرسه «فقط به آرایش و پیرایش ذهنها پرداخته» و «علیم و تربیت تنها در انتقال محتوای کتاب، خلاصه شده است.»^۲

در نکته سنجی «سمینارچی‌ها» ، همین بس که دیوار نظام پوسیده و «وقت بر باد ده» آموزشی را بر سر کودکان و اولیاء مدرسه «گمراه و خطا کار»، خراب می‌کردند:

«هر کودکی در مدرسه کوشش دارد که کتابهای درسی خود را حفظ کند و گفته‌های معلم و هرکس دیگری را که به او مطلبی تعلیم دهد، بی چون و چرا بپذیرد و به حافظه بسپارد.

او از به کار انداختن مهمترین قدرت و نیروی انسانی یعنی نیروی ابتکار و آفرینش هراسان است و فقط می‌خواهد به مهمترین هدف خود یعنی توفیق در امتحانات از طریق به حافظه سپردن مباحث درسی روزانه نائل آید.

اولیای مدرسه نیز در این گمراهی و خطا کاری، شریک و مشوق کودکانند.»^۳

این گناه هنگامی «کبیر» تر جلوه می‌کرد که در دوران «راهنمایی» ، رخ داده باشد.

از اینرو در دوران تحول و تکامل نظام آموزشی، مدارس همچنان «حافظ» می‌پروراندند. میلیونها حافظ «موقت» که بلافاصله بعد از امتحان، کتاب را به جوی آب سپرده و روزهایی بعد، محفوظات را نیز از محفظه پر می‌دادند تا «مهر»ی دیگر بتابد و یا شاید هم نتابد. چه باک؟ یکسال دیگر و «پایه‌ای محکمتر».

در این شرایط با هدر رفتن سالهای تحصیلی میلیونها دانش آموز، این بار حزب، بر آموزش حرفه‌ای، تأکید می‌ورزید:

^۱ . گزارش کمیته بررسی برنامه‌های درسی و روشهای وسایل آموزش قبل از دانشگاه به کنفرانس نهم آموزشی رامسر. رستاخیز. ۱۳۵۵/۶/۱۲.

^۲ . منبع قبلی.

^۳ . منبع قبلی. رستاخیز ۱۳۵۵/۶/۱۶.

«در گزارش حزب رستاخیز ملت ایران که به کنفرانس ارزشیابی انقلاب آموزشی رامسر تقدیم خواهد شد، توصیه شده است تا تکیه بیشتری بر آموزش حرفه ای بشود.

... در زمینه تخصصها از نظر متخصصان میانه، کمبودی بسیار آشکار و محسوس دیده می‌شود.

در شهرهای ما امروز برقکار، فلز کار، بخار، رنگرز، بنا و تعمیرکار اتومبیل کمتر یافته می‌شود. آنها هم که هستند عموماً فاقد تخصص لازم به نظر می‌آیند.^۱

در اینجا نیز چه باک؟ خدا برقکارهای گِره‌ای، لوله کش‌های فیلپینی و فلز کاران مالزیائی را زنده بگذارد تا از آنسو، به «انبوه سرگردانان و سرخوردگان جامعه» اضافه شود. کمیته «ارتباط آموزش و اشتغال» که در پایتخت «گزارش» نوشته و در ساحل رامسر آن را به سمع «حضار» می‌رساند، به انبوهی سرگردان و سرخورده در جامعه، اشاره می‌کند:

«در ۲۰ سال گذشته تعداد داوطلبان ورود به تحصیلات عالی از حدود ۱۵ هزار نفر به حدود ۳۰۰ هزار نفر بالغ شده است. حدود ۹۰٪ از این افراد به دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی راه نمی‌یابند و چون آمادگی کار فعال و جذب شدن به حرف مختلف را ندارند و امکانات کافی برای یاد دادن تخصص و مهارت به آنها نیز موجود نیست، به صورت انبوهی سرگردان و سرخورده در جامعه باقی می‌مانند و به همان نسبت که به تعداد آنها اضافه می‌شود، احتمال دارد که بیشتر از گذشته، مملکت با وجود نیاز قاطع خود از نیروی خلاق این بخش عظیم از جوانان خود محروم شود.»^۲

حال پس از گذشت ۶۰ سال از پایه‌گذاری آموزش و پرورش، باز هنگام «روضه» فرا می‌رسد؛ روضه هدر رفتن «عمر جوانان مملکت» در «شرایط طلائی»:

^۱. «رستاخیز». ۸/۶/۱۳۵۵.

^۲. «رستاخیز». ۱۳/۶/۱۳۵۵.

«... در شرایط طلایی حاضر، نظام آموزش کشور ما در وضعی نیست که الزام اجتناب‌ناپذیر توسعه و تکامل قابلیت‌ها و استعداد‌های فراوان را جوابگو بوده و مآلاً در خدمت مقتضیات کنونی اقتصادی و اجتماعی کشور باشد.

نشانه‌های این امر را به سادگی می‌توان مشاهده کرد. از یک طرف فراآورده‌های سطوح مختلف نظام آموزش و پرورش با نیازهای متنوع و پیچیده مراحل پیشرفت کشور ما بیگانه‌اند و غالباً به کار نمی‌آیند.

از طرف دیگر، بی‌هدفی این نظام، عمر جوانان مملکت و سرمایه‌های ملی را با سرعتی بیش از پیش هدر می‌رود.^۱

در عصر طلایی نفت، «سرعت» نیز موجود بوده است اما در مسیر هدر دادن عمر و سرمایه‌های ملی. پس از آن که در سال ۵۸ به بعد از ضرورت تحول در نظام آموزشی سخن به میان آمد، «شورای تغییر بنیادی نظام آموزش و پرورش» به عنوان اولین قدم تحول، طرح «کاد» را پیشنهاد نمود.

طرح «کار و دانش» - کاد - از سال ۱۳۶۱ در دوره متوسطه پسرانه و از سال ۱۳۶۲ در دوره متوسطه دخترانه به اجرا گذارده شد.

«پرورش روحیه علاقه به کار و خدمت»، «آشنائی دانش آموزان با محیط کار»، «آشنائی با کارهای صنعتی کشاورزی، علمی، خدماتی و عمرانی به منظور یادگیری تا حد مهارت» و بالاخره «بالا رفتن سطح تولید در جهت خودکفائی» به عنوان اهداف طرح کاد، مطرح گردید.

در چهارچوب طرح کاد هر دانش آموز موظف شد تا در طول دوره ۴ ساله متوسطه، هر سال به مدت ۳۶ روز در یک حرفه مشخص صاحب مهارت شود.

در طول دهه گذشته پس از آن که به گفته کارشناسان، «دختران طرح را جدی نگرفتند»، پسران نیز با برخی حرفه‌ها، تنها «آشنا» شدند. بویژه آن که همه ساله با تغییر حرفه‌ها، آشنائی نیز به طور کامل صورت نمی‌پذیرفت. از آنجا که به روی طرح کاد بر خلاف دروس نظری، کنترل مشخصی از جانب دبیرستان اعمال نمی‌گردد، این طرح به عنوان مسئله‌ای «جدی» تلقی نمی‌شود. با توجه به آن که راه «جیم» و تأیید صوری صاحب کار نیز باز است.

^۱. «گزارش کمیته ارتباط آموزش و اشتغال به نهمین کنفرانس ارزشیابی انقلاب آموزشی رامسر». رستاخیز ۱۳۵۵/۶/۱۳.

بنا به اظهار کارشناسان، کاد از جهت گیریهای نخستین خود فاصله گرفته و نتایج مورد نظر را بروز نداده است.

جدا از عدم کارآئی طرح کاد، آموزش فنی - حرفه‌ای نیز در این سالها با توفیق مواجه نبوده است. آمارها بدینگونه بیان می‌دارند که در سال تحصیلی ۵۶-۵۵، ۶/۶ درصد از جمعیت ۱۴ تا ۱۸ ساله کشور در آموزشگاههای فنی - حرفه‌ای به تحصیل اشتغال داشته‌اند، حال آن که این نسبت به در سال تحصیلی ۶۶-۶۷ به ۴/۴ درصد تقلیل یافته است.^۱

مقایسه شمار دانش آموختگان فنی و حرفه‌ای با نیروی کار تازه وارد به بازار کار در دوره زمانی ۷۱-۱۳۶۵ چنین نشان می‌دهد که از هر ۹ نفری که به این بازار وارد می‌گردند، تنها ۱ نفر آموزش فنی و حرفه‌ای دیده است.

در دوره پس از ۵۸ نیز علیرغم سعی در ایجاد تلفیق محدود میان درس و کار در چهارچوب طرح کاد، نتیجه مشخصی در خصوص رفع معایب نظام «تک خصلتی» آموزش و پرورش و در راستای کاربردی کردن آموزشها، بدست نیامد و به موازات آن آموزش فنی - حرفه‌ای نیز نه تنها توسعه نیافت بلکه دامنه پوشش آن محدودتر گردید.

لذا مشکل دیرینه با گذشت هفتاد سال از شروع کار نظام جدید آموزش و پرورش کشور، همچنان به قوت خود باقی ماند. در «بررسی تنگناها و اشکالات آموزش و پرورش» که در خرداد ماه ۶۷ از سوی «ستاد اجرائی تغییر بنیادی نظام آموزش و پرورش» منتشر شده است، بر نا کارآئی نظام آموزشی، تصریح گردیده است:

«محتوای برنامه‌های آموزشی در نظام قبلی با توجه به فلسفه وارداتی و اهداف خاص آن بگونه‌ای تنظیم شده بود که از تحقق هدف غائی نظام، یعنی تأمین نیروی مورد نیاز جامعه عاجز بود و در طول سالهای پس از پیروزی انقلاب نیز تغییرات مکرر و غیر بنیادی در برنامه‌ها، توفیقی در جهت تطبیق و سازگاری با نیازهای جامعه انقلابی ما حاصل ننموده است.

محتوای برنامه‌ها تغییر فراوان یافته اما در تعیین مقاطع که ظرف این محتواست هیچگونه استدلال خاصی و یا الگوی مشخصی در رشد، مورد استفاده قرار

^۱. «مرکز تحقیقات و بررسیهای اقتصادی اتاق». هفته نامه اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران. ۱۳۶۸/۱۱/۲۸. ص ۲۰.

نگرفته است. نگاهی گذرا به نمودارها و چارتهای مقاطع بخصوص در مقطع متوسطه گویای سردرگمی در تصمیم‌گیری و اتخاذ روش اصولی در نظام فعلی تعلیم و تربیت کشور است.

... محتوای برنامه‌های درسی به دلیل ماهیت غیر قابل انعطاف خود، قادر به هدایت تحصیلی و شغلی دانش‌آموزان نبوده و نتوانسته تمایل آنها را نسبت به استعدادشان در زمینه‌های مختلف شغلی و اجتماعی، شکوفا و هدایت نماید و از سوی دیگر انطباق و هماهنگی لازم را با اصول و اهداف و ضرورتهای انقلاب اسلامی ایران ندارد.

نگاهی اجمالی به کتب درسی نشان می‌دهد که تناسب منطقی چندانی بین محتوای کتب، ساعات تدریس و درک دانش‌آموزان و مراحل رشد آنان وجود ندارد. حجم زیاد و تعدد دروس، فرصت کم برای یادگیری، عدم نظم منطقی میان مطالب پاره‌ای از کتب درسی، انتزاعی بودن متون، ناهماهنگی در شیوه‌های تدوین کتب سبب عدم انطباق اهداف تفصیلی مورد نظر در دوره‌های آموزشی با اهداف کلی نظام آموزشی فعلی شده است.

... برنامه‌ها به گونه‌ای طراحی شده است که سرانجام بر التهاب مدرک‌گرایی و تعداد پشت کنکورهای بیکار می‌افزاید.^۱

یکسال پس از آن، در فصل آموزش و پرورش برنامه پنجساله نیز ضمن بر شمردن ضعفهایی مشابه، در چهارچوب سیاستهای اجرایی برنامه آموزش متوسطه، «تجدید نظر در برنامه‌ریزی درسی و آموزشی در جهت ایجاد رشته‌های متناسب با نیازهای جامعه و هدایت دانش‌آموزان بر حسب استعداد و علاقه به رشته‌های تحصیلی و ایجاد مدارس تجربی برای آزمایش شیوه‌های جدید آموزشی و اجرایی»، تأکید آمده است.^۲

بدینسان فقدان خصلت «حرفه‌آموزی» و کارآئی نداشتن آموخته‌های اجباری «فرار» در صحنه جامعه و «نابلد» بودن فرآورده‌های نظام آموزش و پرورش، اوقاتی غیر قابل محاسبه را از کف جامعه دانش‌آموزی کشور، در طول هفت دهه، خارج ساخته است.

^۱. ص ۱۹.

^۲. «سازمان برنامه و بودجه». پیوست قانون برنامه اول توسعه. ص ۱۸-۲۲.

اما جدا از آن، «کمبود امکانات» نیز به سهم خود، از یکسو به بخشی از جمعیت واجب‌التعلیم، «فرصت» تحصیل نداده است و از سوئی، برخی فرصت‌های جمعیت در حال تعلیم را نیز ضایع نموده است:

عدم تعهد برنامه سوم عمرانی (۴۶-۱۳۴۱) در قبال ۴۰ درصد از کودکان واجب‌التعلیم،^۱ تجاوز نکردن نسبت دختران از حدود یک سوم مجموع دانش‌آموزان در آستانه اجرای برنامه چهارم^۲ و بی‌سواد بودن ۱/۱۸ درصد از جمعیت ۶ تا ۲۹ ساله شهری و ۵۲ درصد از همین جمعیت روستائی^۳ در پایان دوره برنامه پنجم (۱۳۵۶) همگی حاکی از بی‌نصیب ماندن بخش قابل توجهی از جمعیت به سن تحصیل رسیده، از امکانات تحصیلی در دوره زمانی قبل از ۵۸ می‌باشد. ادای این جمله از سوی وزیر وقت آموزش و پرورش در شهریور ماه ۱۳۵۵ که «کمبود معلم و مدرسه مهمترین مشکل آموزش و پرورش است»، بیانی گویا از امکانات ناکافی این بخش، در سالهای مزبور تلقی می‌گردد. در سال ۱۳۵۸ تعداد دانش‌آموزان کشور به ۸۲۵۸۵۷۸ نفر بالغ می‌گردیده است. این تعداد در سال ۱۳۶۷ به ۱۲۸۱۸۰۳۶ نفر افزایش یافته است. به این ترتیب نرخ رشد تعداد دانش‌آموزان طی این مدت به ۵ درصد در سال رسیده است که از نرخ رشد جمعیت در همین دوره، بیشتر بوده است.^۴

اما طی این سالها متناسب با این رشد، به امکانات آموزش و پرورش اضافه نگردید. لذا چند شیفته شدن مدارس و افزایش تراکم محصل در کلاس از جمله مسائل عادی این دوره تلقی شد.

در برنامه پنجساله، ضمن تصریح بر «رشد سریع جمعیت لازم‌التعلیم و عدم امکان افزایش فضاهای آموزشی و تسهیلات متناسب با آن»، کاهش کیفیت نظام آموزشی، از جمله مشکلات موجود اجتماعی تلقی شده است.

فارغ از دو، سه و در مواردی معدود چهار شیفته شدن مدارس و تشکیل کلاس درس در برخی مناطق شهری در اتوبوسهای اسقاطی شرکت واحد^۵ و برادرانه و خواهرانه نشستن دانش‌آموزان در اثر افزایش تراکم محصل در کلاس، تعدادی بی‌سابقه از کودکان به سن تحصیل رسیده، از رفتن به

^۱ . «سازمان برنامه و بودجه». برنامه سوم عمرانی ۴۶-۱۳۴۱. ص ۱۰۷.

^۲ . «سازمان برنامه و بودجه». برنامه چهارم عمرانی ۵۱-۱۳۴۷. ص ۲۳۶.

^۳ . «بانک مرکزی ایران». گزارش اقتصادی و ترازنامه سال ۱۳۵۶. ص ۲۲۴.

^۴ . «سازمان برنامه و بودجه». پیوست قانون برنامه اول توسعه. ص ۱-۱۸.

^۵ . «کیهان». ۱۳۶۷.

مدرسه محروم مانده‌اند. آمارهای سال ۱۳۶۷ روشن می‌سازد که در این سال بیش از ۷/۱ میلیون کودک ۶ تا ۱۰ ساله، به آموزش راه نیافته و از همان امکانات قلیل نیز محروم بوده‌اند.

در صورت ادامه روند کنونی و به طور مشخص عدم افزایش امکانات فراگیرنده در مقاطع سه گانه تحصیلی، وضع در آینده، بسیار بحرانی‌تر خواهد شد؛

«وضع ما به لحاظ فضای آموزشی هر چند اخیراً فعالیتهای پر شتاب و حجمی در جهت بهبود آن صورت گرفته، همچنان نگران کننده است. کلاسهای شلوغ و مدارس چند نوبته هنوز مشکل ماست.

تلاشهای انجام گرفته، کمبودهای موجود را نیز برطرف نکرده، چه رسد به تکافوی افزایش سرسام‌آور جمعیت کودکان واجب‌التعلیم.

در سالهای آینده با توجه به این موضوع که هر ساله حدود ۵/۱ میلیون نفر به جمعیت کشور افزوده می‌شود تا سال ۱۳۸۶ ما مجموعاً چیزی حدود ۷۵۰ هزار کلاس درس با سرمایه‌گذاری ۳۰۰ میلیارد تومان نیازمندیم. یعنی سالانه باید در حدود ۳۵ هزار کلاس درس را برای تحویل به کودکان کشور، آماده کنیم.»^۱

چنانچه اظهارات مبنی بر ضرورت ساخت سالانه ۳۵ هزار کلاس درس را در کادر توجه قرار دهیم و از طرفی مطلع باشیم که در سال ۶۷ تنها ۵۳۰۰ کلاس و در سالهای ۶۸ و ۶۹ به ترتیب ۱۳۸۷۰ و ۱۴۰۰۰ کلاس بنا نهاده شده است،^۲ کمبود محسوس‌تر امکانات در آینده، در ذهنمان ترسیم خواهد شد. مهمتر آن که، امکانات تنها به کلاس درس محدود نگردیده و معلم و دبیر، وسائل و ملزومات، ابزار آموزشی و کمک آموزشی و کتاب و... را نیز دربر می‌گیرد.

پس از آن که اوقات تلف شده ناشی از نبود و کمبود امکانات آموزشی ادوار مختلف را در کنار زمان به هدر رفته ناشی از محتوای غیر کاربردی نظام آموزشی هفتاد ساله اخیر، به محاسبه «غیر ممکن» در آوریم. می‌باید به سراغ «افت تحصیلی» و ضایعات زمانی ناشی از آن رفت؛

«شکست یا افت تحصیلی عبارتست از : وقوع ترک تحصیل زودرس و تکرار

پایه تحصیلی در نظام آموزش و پرورش یک کشور»^۱

با در نظر گرفتن این تعریف از «افت تحصیلی» به تعداد دانش آموزان مردود و ترک تحصیلی در مقاطع مختلف در سال تحصیلی ۶۶-۱۳۶۵ توجه نمائیم:

در سال تحصیلی ۶۶-۱۳۶۵ از مجموع ۷۲۳۲۲۸۰ دانش آموز دوره ابتدائی، ۱۱۴۳۹۰۴ نفر مردود گردیده‌اند. در همین حال در سال ۶۵، ۲۲۰۶۶۵ دانش آموز همین دوره، تحصیل را ترک گفته‌اند.^۲

به عبارتی در این سال در مقابل هر ۳/۶ دانش آموز دبستانی، ۱ نفر مردود شده و ۱/۳ درصد نیز ترک تحصیل کرده‌اند.

در دوره راهنمائی، افت تحصیلی بسیار محسوس‌تر می‌باشد. در همین سال تحصیلی از ۲۲۹۵۵۱۰ محصل پایه راهنمائی، ۶۹۶۶۰۱ نفر مردود شده‌اند که خود به مفهوم آنست که در برابر هر ۳/۳ نفر، یک نفر رد شده است. در این سال ۲۹۷۶۲۱ نفر دانش آموز راهنمائی معادل ۱۳ درصد کل دانش آموزان این مقطع، تارک تحصیل بوده‌اند.

در این سال تحصیلی از مجموع ۱۲۷۷۹۲۱ نفر دانش آموز دوره متوسطه، ۳۷۳۶۸۹ نفر مردود گردیده‌اند. در این مقطع از هر ۴/۳ نفر، یک نفر رد شده است. ۵/۹ درصد دانش آموزان این مقطع نیز، تحصیل را ترک گفته‌اند.

در مجموع از کل ۱۰۸۰۵۷۱۱ دانش آموز سال تحصیلی ۶۶-۱۳۶۵، ۲۲۱۴۴۹۴ نفر مردود بوده‌اند که از هر ۹/۴ نفر، یک نفر رد شده است. در این حال بیش از ۶ درصد کل دانش آموزان نیز ترک تحصیلی بوده‌اند. در این شرایط، در سال تحصیلی مذکور به میزان ۱۶۰۰۷۲ میلیون ریال هزینه دولت و خانواده به دلیل مردود شدن ۲۲۱۴۴۹۴ دانش آموز، «اتلاف» شده است. از این مبلغ، ۶۹۳۲۱ میلیون ریال مربوط به مردودین ابتدائی، ۵۴۴۴۹ میلیون ریال مربوط به مردودین راهنمائی و ۳۶۳۰۲ میلیون ریال مربوط به مردودین متوسطه بوده است.^۳

^۱ «عبدالحسین نفیسی». برآورد خسارتهای ناشی از شکست تحصیلی در جامعه ایران در سال تحصیلی ۱۳۶۵. فصلنامه تعلیم و تربیت. سازمان پژوهشی و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش. ص ۵۷.

^۲ منبع قبلی. نسبتها توسط نگارندگان محاسبه شده است. ص ۶۴.

^۳ منبع قبلی. ص ۷۱.

چنانچه هزینه تلف شده هر مقطع به کل مردودین همان مقطع تقسیم گردد، هزین سرانه اتلاف حاصل خواهد شد:

هزینه سرانه اتلاف مربوط به هر دانش آموز مردودی

ابتدائی	۶۰۶۰۰ ریال
راهنمائی	۷۸۱۳۰ ریال
متوسطه	۹۷۱۴۵ ریال

از سوئی در سال تحصیلی مورد نظر، ۴۸۴۱۵ میلیون ریال نیز بابت ترک تحصیل ۶۳۹۶۴۳ دانش آموز، هزینه تلف شده دولت و خانواده، ثبت گردیده است.

در سال تحصیلی ۶۵ مجموعاً ۴/۲۰۸ میلیارد ریال به دلیل مردودی و ترک تحصیل گفتن ۲۸۵۴۱۳۷ دانش آموز که معادل ۵/۲۶ درصد کل دانش آموزان سال تحصیلی مزبور بوده‌اند، هزینه، «تلف» شده است. در این سال، دانش آموزان مردود نیز معادل ۴۱۱ میلیارد ریال به صورت «هزینه فرصت از دست رفته»، متضرر شده است. بنا بر جامعه ایران برای چنین شکستی با اتلاف منابع مالی معادل ۶۱۹ میلیارد ریال مواجه بوده است. این رقم معادل ۲۶/۱ برابر ۴۸۹ میلیارد ریالی است که در سال ۱۳۶۵ صرف اداره مؤسسات آموزشی کشور شده است.^۱

بررسی دیگری که برای سال تحصیلی ۶۸-۶۷ در مقطع دبیرستان به عمل آمده است، این گونه می‌نمایند که در این سال ۴ درصد دانش آموزان دوره متوسطه، قبل از فرا رسیدن ایام امتحانات خرداد ماه، مدرسه را ترک گفته‌اند. در همین سال، ۴۷ درصد از دانش آموزان مردود پسر و ۴۶ درصد از دانش آموزان مردود دختر، از تکرار پایه و ثبت نام مجدد در دبیرستانهای روزانه، خودداری کرده‌اند. (تارکان تحصیل پس از مردودی) از سوئی ۱۱ درصد از دانش آموزان دختر و ۱۲ تا ۱۶ درصد از دانش آموزان پسر قبول شده در این دوره، در همین سال، ترک تحصیل کرده‌اند.^۲ (تارکان تحصیل پس از قبولی)

^۱. منبع قبلی. ص ۶۲.

^۲. «هادی عزیززاده». الگوی برای محاسبه تعداد تارکان تحصیل. فصلنامه تعلیم و تربیت. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش. تابستان ۱۳۷۰. شماره ۲۶. ص ۱۰۸.

اطلاعات بدست آمده، چنین روشن می‌کند که به هنگام تدوین برنامه پنجساله (۱۳۶۷) از هر ۱۰۰ نوآموز دبستانی تنها ۲۱ نفر موفق به اتمام تحصیلات متوسطه عمومی شده‌اند. به عبارتی از هر ۱۰ نفر نوآموز دبستانی، تنها ۱/۲ نفر دیپلم می‌گیرد.^۱ برنامه پنجساله، هدف خود را چنین قرار داده است که در پایان سال ۱۳۷۲ از هر ۱۰۰ نوآموز، ۲۵ نفر به اتمام تحصیلات نائل آیند.

این شاخص‌ها این گونه بیان می‌دارند که در صورت ادامه روند موجود، طی دهه‌های آینده، جامعه ایران جمعیتی «زیر دیپلم» را در خود جای خواهد داد.

زمان تلف شده ناشی از ناکارایی نظام آموزش و پرورش، زمان هدر رفته حاصل از نبود و کمبود امکانات تحصیلی و بالاخره زمان از دست رفته مربوط به افت تحصیلی اعم از مردودیها و ترک تحصیل گفتن‌ها، اگر به محاسبه رضایت دهند که «نمی‌دهند»، بر میلیاردها «چهار فصل»، گُل «اتلاف» خواهند نشاند.

^۱. «سازمان برنامه و بودجه». پیوست قانون برنامه اول توسعه. ص ۱۸-۱۰.

۶

« وقت تلف شده در صف ارزاق »

گوشت . نان .

«وقت تلف شده در صف ارزاق»

گوشت . نان .

پس از آن که در نیمه دوم سال ۱۳۵۹ با آغاز جنگ، کالاهای اساسی مورد نیاز، ضرورتاً به شکل سهمیه‌بندی توزیع گردید، بخشی از اوقات آحاد جامعه، صرف ایستادن در صف برای تحویل کالاهای کوپنی شد. چنانچه سیستم توزیع کوپنی کالا به شکل کارآ و سالم عمل می‌نمود، بطور قطع در اندازه‌هائی محسوس از اتلاف وقت در صفها، کاسته می‌شد.

گر چه در یکی دو سال گذشته با حذف تدریجی سوبسیدهای دولتی برخی کالاها همچون مرغ و شیر از توزیع سهمیه‌بندی خارج شده‌اند، معه‌ذا ایستادن در صفهای طولانی برای دریافت گوشت کوپنی، همچنان وقت‌گیر است.

هم این که پودر رختشوئی، صابون، روغن و برنج نیز کماکان در رده کالاهای کوپنی قرار دارند. از آنجا که برای دریافت روغن به وقت چندانی نیاز نیست و کوپن پودر و صابون هر چند ماه یکبار و کوپن برنج نیز حدوداً سالی یکبار اعلام می‌گردد، لذا در شرایط حاضر تنها دریافت گوشت سهمیه‌بندی است که نیاز به صرف وقت طولانی دارد.

از میان اقلام غیر سهمیه‌بندی نیز، نان از جمله کالاهائی است که خرید آن، مستلزم صرف وقت روزانه می‌باشد.

برای آن که زمان متوسطی که هر خانوار تهرانی در طی یکماه برای خرید گوشت کوپنی و در طی یک روز برای خرید نان، صرف می‌کند بدست آید به صفهای گوشت و نان مراجعه کردیم.

نخست به نتایج بدست آمده زمانی از صفهای گوشت دقت کرده و سپس به نتایج زمانی حاصل از صفهای نان، توجه نمائیم،

در ماههای بهمن و اسفند ۱۳۷۰ در ۵ منطقه تهران با ۵۰ نمونه از خانمها و آقایانی که برای دریافت گوشت سهمیه‌ای، در صف قرار گرفته بودند، مصاحبه به عمل آمد. از دو برگ پیوست که پرسش و پاسخهای مربوطه را در بر دارد، نتایجی چند حاصل گردیده است؛

با این توضیح که ۳۰ تن از پرسش شوندگان خانم (۶۰٪) و ۲۰ تن از آنان آقا (۴۰٪) بوده‌اند، به محصول ریاضی پاسخهای آنها توجه می‌نمائیم:

از میان خانمها، ۱۹ نفر خانه‌دار، ۷ نفر کارمند و ۴ نفر بیکار و از میان آقایان نیز ۸ نفر کارمند، ۷ نفر بازنشسته، ۳ نفر دارای شغل آزاد و ۲ نفر نیز بدون کار بوده‌اند.

۵۰ نمونه مورد سؤال برای دریافت گوشت سهمیه‌ای خود، مجموعاً ۷۸ بار در صف ایستاده‌اند. به این مفهوم که تعدادی از آنها (۲۸ نفر) دوبار در صف ایستاده‌اند تا موفق به دریافت گوشت شده‌اند. با این حساب، هر یک از نمونه‌ها به طور متوسط ۵/۱ بار در ماه، در صف گوشت ایستاده‌اند.

در این حال، مجموع ۵۰ نمونه، ۱۵۵ ساعت به انتظار ایستاده‌اند تا گوشت دریافت نمایند. چنانچه این عدد سرجمع به تعداد نمونه‌ها تقسیم گردد، چنین نتیجه گرفته می‌شود که هر خانوار تهرانی برای تحویل گرفتن گوشت سهمیه خود، حدود ۲۰۰ دقیقه (۲/۱۹۹ دقیقه) در ماه وقت تلف کرده است.

از آنجا که از میان مجموع نمونه‌ها، ۱۵ نفر کارمند بوده‌اند و در ساعات اداری در صف گوشت ایستاده‌اند، این تعداد با مشکلات خاص اداری مواجه گردیده‌اند.

از میان ۱۹ خانم خانه‌دار نیز، همگی با مشکل تلاقی کار منزل با ایستادن در صف روبرو بوده و ۱۰ نفر نیز علاوه بر آن، مسئله نگهداری بچه را در پیش روی داشته‌اند.

نتایج حاصل از پاسخهای افراد حاضر در صف نان، که آنان نیز از میان صفهای نان در ۵ محله تهران گزینش شده‌اند، چنین می‌نمایند که مجموع ۵۰ نمونه، با احتساب تعداد دفعاتی که در هر هفته در صف نان قرار گرفته‌اند، ۶۲۰۰ دقیقه در ۱ هفته، صرف خرید نان کرده‌اند.

یعنی آن که هر خانواده تهرانی برای خرید نان به طور متوسط، ۱۲۴ دقیقه در هفته و یا ۷/۱۷ دقیقه در روز، زمان صرف می‌کند. جای توضیح است که ۵ صف انتخابی در محله‌های پر جمعیت، متوسط جمعیت و نسبتاً کم جمعیت قرار داشته‌اند. توضیح دیگر آن که نمونه‌های گزینش شده، حداقل خواهان خرید ۵ قرص نان بوده و در صف «زود بازده» دو تائی و سه تائی قرار نداشته‌اند.

۵۰ نمونه یاد شده با احتساب تعداد قرص نانی که در طول یک هفته خریداری کرده‌اند، پس از ۶۲۰۰ دقیقه مجموعاً ۱۶۴۳ قرص نان دریافت نموده‌اند. با این داده‌ها، خرید هر قرص نان حدود ۴ دقیقه زمان برده است.

«پرسشنامه صف ارزاق»

شماره ردیف	جنس	شغل	در ماه چند بار در صف می ایستد	ساعات تلف شده در ماه	مشکل خاص توقف در صف				تاریخ	منطقه	ملاحظات
					محل کار	کار منزل	بچه				
۱	زن	خانه دار	۱ بار	۵/۲		×	×		بهمن ۷۰		
۲	زن	خانه دار	۱ بار	۳	×	×					
۳	مرد	کارمند	۲ بار	۵/۴	×						
۴	مرد	بازنشسته	۲ بار	۵							
۵	زن	کارمند	۲ بار	۴	×						
۶	مرد	کارمند	۱ بار	۳	×						
۷	زن	خانه دار	۲ بار	۴		×	×				
۸	زن	خانه دار	۱ بار	۳		×					
۹	زن	خانه دار	۱ بار	۵/۲		×	×				
۱۰	زن	خانه دار	۲ بار	۴		×					

«پرسشنامه صف ارزاق»

شماره ردیف	جنس	شغل	در ماه چند بار در صف می ایستد	ساعات تلف شده در ماه	مشکل خاص توقف در صف				تاریخ	منطقه	ملاحظات
					محل کار	کار منزل	بچه				
۱۱	زن	خانه دار	۲ بار	۳		×	×				
۱۲	زن	کارمند	۱ بار	۳	×						
۱۳	مرد	آزاد	۱ بار	۳	×						
۱۴	زن	خانه دار	۲ بار	۴		×					
۱۵	زن	مجرد-بیکار	۲ بار	۳							
۱۶	مرد	کارمند	۱ بار	۳	×						
۱۷	مرد	بازنشسته	۲ بار	۵/۴							
۱۸	زن	خانه دار	۲ بار	۵/۳		×	×				
۱۹	مرد	بیکار	۱ بار	۲							
۲۰	زن	خانه دار	۲ بار	۳		×					

«پرسشنامه صف ارزاق»

شماره ردیف	جنس	شغل	در ماه چند بار در صف می‌ایستد	ساعات تلف شده در ماه	مشکل خاص توقف در صف				تاریخ	منطقه	ملاحظات
					محل کار	کار منزل	بچه				
۲۱	مرد	کارمند	۱ بار	۳	×						
۲۲	مرد	بازنشسته	۲ بار	۳							
۲۳	زن	کارمند	۱ بار	۳	×						
۲۴	زن	بیکار	۲ بار	۴							
۲۵	زن	خانه‌دار	۲ بار	۳		×					
۲۶	زن	خانه‌دار	۱ بار	۲		×	×				
۲۷	زن	کارمند	۲ بار	۴	×						
۲۸	مرد	کارمند	۲ بار	۳	×						
۲۹	مرد	بیکار	۱ بار	۵/۲							
۳۰	مرد	بازنشسته	۲ بار	۳							

«پرسشنامه صف ارزاق»

شماره ردیف	جنس	شغل	در ماه چند بار در صف می ایستد	ساعات تلف شده در ماه	مشکل خاص توقف در صف				تاریخ	منطقه	ملاحظات
					محل کار	کار منزل	بچه				
۳۱	زن	بیکار	۱ بار	۳							
۳۲	زن	خانه دار	۱ بار	۳			×	×			
۳۳	مرد	کارمند	۲ بار	۵/۳	×						
۳۴	مرد	آزاد	۱ بار	۵/۲	×						
۳۵	مرد	بازنشسته	۲ بار	۴							
۳۶	زن	خانه دار	۲ بار	۴		×					
۳۷	زن	کارمند	۲ بار	۴	×						
۳۸	زن	بیکار	۱ بار	۳							
۳۹	مرد	بازنشسته	۲ بار	۵/۴							
۴۰	زن	خانه دار	۲ بار	۴		×	×				

«پرسشنامه صف ارزاق»

شماره ردیف	جنس	شغل	در ماه چند بار در صف می ایستد	ساعات تلف شده در ماه	مشکل خاص توقف در صف				تاریخ	منطقه	ملاحظات
					محل کار	کار منزل	بچه				
۴۱	مرد	کارمند	۱ بار	۳	×						
۴۲	مرد	آزاد	۱ بار	۵/۲	×						
۴۳	مرد	بازنشسته	۲ بار	۵/۳							
۴۴	زن	خانه دار	۲ بار	۳		×					
۴۵	زن	خانه دار	۱ بار	۵/۲		×	×				
۴۶	مرد	کارمند	۱ بار	۳	×						
۴۷	زن	خانه دار	۲ بار	۵/۳		×					
۴۸	زن	خانه دار	۲ بار	۴		×	×				
۴۹	زن	کارمند	۱ بار	۳	×						
۵۰	زن	کارمند	۲ بار	۵/۴	×						

شماره ردیف	تعداد نان	مدت زمان صف	تعداد صفهای هفته	شماره ردیف	تعداد نان	مدت زمان صف	تعداد صفهای هفته	شماره ردیف	مدت زمان هفتگی	شماره ردیف	مدت زمان هفتگی	شماره ردیف	تعداد نان	مدت زمان صف	تعداد صفهای هفته	شماره ردیف	مدت زمان هفتگی
۱۳	۲۰	۴۰	۱	۳۳	۱۵	۳۵	۲										۷۰
۱۴	۵	۳۰	۶	۳۴	۱۳	۴۵	۳										۱۳۵
۱۵	۸	۳۰	۵	۳۵	۲۰	۵۰	۲										۱۰۰
۱۶	۱۳	۳۵	۴	۳۶	۱۵	۴۵	۳										۱۳۵
۱۷	۱۵	۴۰	۳	۳۷	۱۳	۴۵	۲										۹۰
۱۸	۱۲	۳۰	۳	۳۸	۸	۵۰	۴										۲۰۰
۱۹	۱۳	۳۰	۳	۳۹	۷	۴۰	۴										۱۶۰
۲۰	۱۳	۳۵	۲	۴۰	۵	۴۰	۵										۲۰۰

۷

« وقت در حمل و نقل »

«وقت در حمل و نقل»

در میان اوراق تاریخی بخش حمل و نقل، به نامه‌هایی از حکمران بوشهر به حکومت مرکزی در ۷۰۰ سال قبل بر می‌خوریم که از «معطلی» بیش از اندازه وسایل حمل و نقل دریائی و کمبود چهار پایان باربر برای توزیع امتعه به نقاط مختلف کشور، شکایت شده است.^۱ از اینرو، تأخیر دریائی و محافظت امواج از امتعه نیز، ریشه در تاریخ دارد.

در آنروزگار که حمل و نقل دریائی به مانند امروز از سیستم بین‌المللی برخوردار نبود و جرائم مشخص و توافق شده‌ای در قبال تأخیر وجود نداشت، ملاحان، تجار و حکام منطقه با واژه «دموراز» آشنا نبودند. از سوئی، «وقت» نیز فاقد ارزش امروزی بین‌المللی بود.

اکنون با گذشت هفت سده از نگارش شکوه نامه‌های حکمران بوشهر، ایران بسیار فراتر از آشنائی، با دموراز – جریمه معطلی کشتی برای تخلیه – کاملاً خو گرفته است.

در دهه‌های اخیر، متناسب با رشد حجم واردات، پرداخت دموراز به کشتی‌های حامل کالا، فزونی گرفته است.

گرچه در دهه ۱۳۴۰ پرداخت دموراز در سطوحی مطرح بوده است، اما در دهه پنجاه که در پرتو افزایش درآمد نفت، واردات رونق گرفت و حجم کالاهای وارداتی به یکباره بالا رفت، بخش حمل و نقل «نذر» کرد که مستمراً بخشی از درآمدهای اضافه شده را، «دموراز» بپردازد.

از سال ۱۳۵۳ بدون آن که به ظرفیتهای بندری کشور اضافه شده باشد، حجم کالاهای وارداتی سریعاً بالا رفت. زین پس، تضاد حجم کالاهای ورودی با امکانات بندری، در کنار مشکل دیرینه «بی‌برنامگی»، پرداخت دموراز را به امری کاملاً عادی تبدیل کرد. تأخیر تخلیه کشتی‌ها در سال ۱۳۵۴ به بالاترین زمان رسید. در آبان ماه این سال، ۲۲۰ کشتی در انتظار تخلیه بار به سر می‌بردند.^۲ در سالهای بعد از آن نیز پرداخت دموراز به صورت «هزینه ثابت» بخش حمل و نقل در اقتصاد ملی، جا افتاده بود. در این شرایط، اقتصاد ملی از دو ناحیه متضرر می‌گردید؛ یکی پرداخت هزینه دیرکرد به تخلیه

^۱. «صنعت حمل و نقل». تأخیر هم در پیوستن به کنوانسیون، هم در بارگیری کامیون. تیر و مرداد ۱۳۷۰. ص ۲۰.

^۲. «بانک مرکزی ایران». گزارش اقتصادی و ترازنامه سال ۱۳۵۴.

کشتی‌ها و دیگری هزینه تأخیر رسیدن کالا به داخل، که دومی در هیچ کجا به حوزه محاسبه در نمی‌آمد.

هنگامی که در نیمه سال ۱۳۵۹، آتش جنگ دو بندرگاه را از امکانات اقتصاد ملی، مستثنی ساخت، ظرفیت مبادی ورودی کاهش یافت. اما از آنجا که بدلیل تنگناهای ارزی ناشی از بروز جنگ، واردات کشور نیز تقلیل پیدا کرد، این مشکل جندان محسوس نبود.

اما در سال ۱۳۶۲ که بالاترین میزان واردات در تاریخ اقتصادی کشور به ثبت رسید، تنگناها نمایان گردید و کشتی‌ها «حق انتظار» دریافت کردند. پس از سال ۶۲ نیز پرداخت دموواژ عادت بخش حمل و نقل شد. در این سالها، میزان جریمه پرداختی، تابعی از میزان واردات کشور بود که میزان واردات نیز خود، با ارزآوری بخش نفت ارتباط مستقیم داشت.

در این دوران، ظرفیت تقلیل یافته امکانات تخلیه بار به همراه فقدان نظم، برنامه و زمانبندی برای تخلیه، پرداخت‌های سنگین دموواژ را دربر داشت. به گزارش «دبیرخانه شورای عالی هماهنگی ترابری» کشور دموواژ پرداختی برای سال‌های ۶۷، ۶۸ و ۶۹ به ترتیب ۶/۴۵، ۵/۶۸ و ۶/۷۰ میلیون دلار بوده است. براساس همین گزارش، از مبلغ کل دموواژ پرداختی برای سال ۶۹، ۱۴ میلیون دلار به علت تأخیر در گشایش اعتبار، ۱/۴۱ میلیون دلار بخاطر تراکم و معطلی کشتی‌ها در بنادر ایران (قبل از پهلویی) و ۵/۱۷ میلیون دلار به دلیل تأخیر در تخلیه کشتی‌ها (بعد از پهلویی) بوده است.^۱

در این حال، ۹۵ درصد از کل دموواژ پرداختی در سال ۶۹، به تأخیر در تخلیه کالاهای اساسی همچون گندم، شکر، ذرت، روغن و کود، ارتباط می‌یابد.

جای دقت است که در سال ۶۹، به ازاء هر تن کالای وارداتی ۵۸/۴ دلار دموواژ پرداخت شده است. مطابق آمار اعلام شده از سوی سازمان بنادر و کشتیرانی در همین سال، بیش از ۵/۳ میلیون تن گندم به کشور وارد گردیده، که در مقابل هر تن حدود ۸ دلار جریمه معطلی کشتی پرداخت شده است. اگر قیمت هر دلار به نرخ ارز شناور، ۱۴۰۰ ریال فرض شود، در سال ۶۹ برای هر کیلو گندم وارداتی، ۵/۱۱ ریال دموواژ پرداخت شده است.

در سال ۱۳۶۷ که دمو راژ پرداختی به سطح ۶/۴۵ میلیون دلار بالغ گردیده، مجموع ارزش واردات کشور ۱/۸ میلیارد دلار بوده است.^۱ چنانچه میان این دو داده، نسبت برقرار نمائیم، دمو راژ پرداختی معادل ۲/۵ درصد ارزش واردات کشور می باشد.

از آنجا که در بخش حمل و نقل، به طور مستقیم با اقتصاد بین المللی ارتباط برقرار می گردد، «تأخیر» منجر به پرداخت «جریمه» می شود. لذا امکان برای محاسبه زیان «وقت کشی» فراهم است. اما در داخل، که روابط «خودمانی» برقرار است، نیازی به این کار نیست.

در سال ۱۳۶۵ یک رخداد تاریخی نیز بوقوع پیوست؛ در روز هفتم اسفند ماه ۶۵ کشتی «واندرس» در بندرعباس برای تحویل گرفتن ۳۰ هزار تن ملاس صادراتی ایران، تقاضای پهلوی گرفتند. اما خروج این کشتی از آبهای ایران با تأخیر «۵۰۰ روزه» مواجه می شود.^۲ ندانم کاریها و بی اعتنائیها به گذر زمان موجب شد تا کشتی واندرس، ۲۳ روز در سال ۶۵، ۳۶۵ روز در سال ۶۶ و ۱۱۲ روز در سال ۶۷ در آبهای ایران «خیس بخورد». این معطلی تاریخی، به اعتراض و پیگیریهای قانونی محافل و سازمان های بین المللی دریائی و پرداخت خسارت از سوی ایران انجامید. گر چه جای اعتراض به واندرس باقی بود که از «آب و هوای» ایران، یکجا استفاده کرده است.

از آبی دریا سر برآورده و به آبی آسمان، دیده بیاندوزیم؛

«من ساعت ۵ صبح به مقصد شیراز پرواز داشتم، لذا ساعت ۴ صبح در فرودگاه حاضر شدم ولی پرواز ما تعویق افتاده است. الآن هم که ساعت ۱۰ صبح است از بلندگوی سالن اعلام کردند پرواز ساعت ۲ بعدازظهر انجام می شود، لذا من اصلاً نمی توانم مسافرت کنم زیرا قصد داشتم چند کار اداری در شیراز انجام دهم و همین امروز به تهران برگردم.»^۳

اگر گزارشگر یکی از مطبوعات در اسفند ماه ۱۳۷۰ برای جور کردن مطلب صفحه اجتماعی به فرودگاه مهرآباد نمی رفت و با «خیل منتظران» رویاروی نمی شد، زمان از دست رفته مسافر تهرانی که هواپیما را به علت «صرفه جوئی در وقت» برای سفر برگزیده بود، در هیچ کجا انعکاس نمی یافت.

^۱ . «بانک مرکزی ایران». گزارش اقتصادی و ترازنامه سال ۱۳۶۷.

^۲ . «صنعت حمل و نقل». تیر ۱۳۶۷.

^۳ . «کیهان». مسافرت با هواپیما، خسته کننده تر از اتوبوس، طولانی تر از قطار. ۱۵/۱۲/۱۳۷۰.

«در ایران نه در فرودگاه و نه در شرکتهای هواپیمائی ظاهراً کسی نگران زمان نیست. براساس فهرستی که تهیه شده است در پروازهای داخلی، مسافر بین ۳ تا ۶ برابر زمان پروازی را، در زمین معطل انجام تشریفات می‌ماند.»^۱

براساس داده‌های آماری موجود، در ۶ ماهه نخست سال ۶۹، پروازهای داخلی با ۱۲۶۲۷۸ دقیقه تأخیر و پروازهای خارجی با ۴۴۰۲۴ دقیقه تأخیر مواجه بوده‌اند. این میزان تأخیر در ۶ ماهه اول سال ۷۰ به ۱۰۱۵۷۲ دقیقه برای پروازهای داخلی و ۵۲۱۶۴ دقیقه برای پروازهای خارجی، بالغ گردیده است. مسئول روابط عمومی هما، ۳۵ درصد تأخیرهای سال ۱۳۷۰ این شرکت را ناشی از تأخیرات درون سازمانی و درصد باقیمانده را به تأخیرات برون سازمانی، مربوط می‌داند.^۲

«در فرودگاه، کار مسافر با یکی دو مؤسسه و مقام تمام نمی‌شود. بین ۴۰ تا ۵۰ مؤسسه که در کار خود احساس استقلال کامل می‌کنند در راه‌اندازی هر پرواز مشارکت دارند و به نظر می‌رسد همه آنها می‌توانند به دلائل گوناگون حرکت هواپیماها را به تأخیر بیندازند. در این میان هیچکس خود را مسئول نمی‌داند. شرکت هواپیمائی از یکسو، سازمان هواپیمائی کشوری که مسئول فرودگاههاست از سوی دیگر، تقصیر را به گردن ارگانهای غیر هوائی می‌اندازد که به حد وفور در سر راه مسافران به وقت کشی مشغولند.»^۳

«از ۱۰ سال پیش هیچ هواپیمائی به ناوگان هوائی اضافه نشده بلکه ۵ فروند نیز به علل مختلف از ناوگان هوائی کشور خارج شده است و تنها سی و چند فروند هواپیما برای یک کشور پنجاه میلیونی با توجه به تقاضاهای زیاد، بسیار کم است.»^۴

عضو کمیسیون حمل و نقل مجلس سوم ضمن ارائه اطلاعات فوق، این گونه می‌افزاید که «این امر امروز به صورت یک معضل عظیم اجتماعی در آمده و اکثریت مردم نارضایتی خود را از وجود مشکلات عدیده، ابراز می‌دارند.»

^۱. «صنعت حمل و نقل». تیر و مرداد ۱۳۷۰. ص ۱۴.

^۲. «کیهان». ۱۵/۱۲/۱۳۷۰.

^۳. «صنعت حمل و نقل». تیر و مرداد ۱۳۷۰. ص ۱۴.

^۴. نادر طاهری نماینده مراغه. کیهان ۱۵/۱۲/۱۳۷۰.

به هر حال هر گونه اعتراض و نارضایتی نیز که ابراز شود، در اینجا خبری از پرداخت «دموراژ» نیست. مسافر، یا می‌تواند از سفر هوایی صرف‌نظر نموده و یا آن که در روی زمین منتظر مانده ترکیدن حبابهای زمان را نظاره کند.

اما راه آهن؛ چنین نقل می‌شود که در کشور سوئیس، مردم ساعت خود را با زمان رسیدن قطار به ایستگاه تنظیم می‌کنند. اما در ایران، «مشکل راه آهن برای مسافران، زمان بسیار زیادی است که در جریان سفر تلف می‌شود. سرعت قطارها بسیار پائین است و به همین دلیل مسافر در مقایسه با اتوبوس، بین ۵۰ تا ۷۰ درصد زمان بیشتری در سفر با قطار از دست می‌دهد.»^۱

اما این زمان به هدر رفته، در برابر زمانی که می‌باید صرف تهیه بلیط قطار شود، زیاد «مهم» به نظر نمی‌رسد؛

«ساعت ۳ نیمه شب اتومبیلی نزدیک ایستگاه راه آهن مشهد متوقف می‌شود. سرنشینان اتومبیل در حالی که پتوئی به دور خود پیچیده‌اند از اتومبیل خارج می‌شوند و در انتهای صف فروش بلیط جا می‌گیرند.

اصحاب صف همه افرادی هستند که به امید تهیه بلیط قطار در این وقت شب در کنار محل فروش بلیط جمع شده‌اند. آنها تحمل سرمای شب زمستانی را به جان خریده‌اند تا صبح در کوپه گرم قطار، راهی تهران شوند.

ساعت ۷ صبح که فروش بلیط آغاز می‌شود، بارقه امید در چشمان اصحاب صف می‌درخشد. ولی افسوس که بلیط فقط جوابگوی نیمی از افرادی است که شب را در ایستگاه راه آهن به صبح رسانده‌اند.»^۲

«شب زنده‌داری در صف بلیط قطار» عنوان یک گزارش مطبوعاتی است در اسفند ماه ۷۰، که «شب حادثه در مشهد» در سطور آغازین آن، به نقل آمده است.

در پیوست قانون برنامه پنجساله ۷۲-۱۳۶۸، چنین می‌خوانیم که «فقط ۴۳ درصد نیروی کششی در خدمت جابجائی کالا و مسافر از طریق راه آهن قرار دارد و بقیه در دست تعمیر و یا خارج از سرویس بوده یا متوقف است.»

^۱. «صنعت حمل و نقل». تیر و مرداد ۱۳۷۰. ص ۱۴.

^۲. «کیهان». شب زنده‌داری در صف تهیه بلیط قطار. ۱۹/۱۲/۱۳۷۰.

در همین سال (۶۷) تعداد کل واگنهای مسافری کشور، ۷۸۲ دستگاه بوده است که این تعداد نیز در شرایط کنونی (اسفند ۷۰) به ۷۰۰ دستگاه تقلیل یافته است؛ مستول روابط عمومی راه آهن در این خصوص بدینگونه عنوان می‌دارد که «این سازمان فقط حدود ۷۰۰ واگن مسافری دارد که نیمی از این تعداد نیز، عمر مفید خود را از دست داده‌اند، لذا راه آهن با همین امکانات محدود به انبوه متقاضیان خدمات می‌دهد.»^۱ یکی از اعضای کمیسیون راه و ترابری مجلس سوم چنین تصریح می‌کند که «همپای رشد جمعیت کشور در بیست سال گذشته نه تنها در تعداد لکوموتیوها و واگنهای مسافری افزایشی حاصل نگردیده، بلکه در بعضی ارقام، قدر مطلق آنها نیز نقصان یافته است و این امر باعث پائین آمدن ظرفیت حمل مسافر در راه آهن نسبت به تقاضای فزاینده مسافرت بوده است.»^۲

از اینرو در راه آهن نیز، کمبودهای فاحش، تأخیرهای اتلافهای نامحدود زمان را برای انبوه مسافران، رقم می‌زند. این نیز، خود از «اتلاف وقت ملی» در توسعه خطوط و امکانات حمل راه آهن کشور، نشان دارد.

در حالی که در دوره ۱۵ ساله ۱۳۲۱-۱۳۰۶، ۲۳۶۰ کیلومتر خط آهن در کشور کشیده شد، در دوره ۵۰ ساله بعد از آن (۷۱-۱۳۲۱) علیرغم درآمد وافر نفت، پیشرفت غیر قابل قیاس تکنولوژی راهسازی و نیز افزایش محسوس نیروی کار کشور، همین حدود خط آهن به دارائی بخش حمل و نقل اضافه گردید.

تا سال ۱۳۶۶ مجموع خطوط آهن کشور به ۴۶۵۰ کیلومتر^۳ بالغ می‌شد که به گفته وزیر راه در شهریور ۷۰ این میزان به حدود ۵ هزار کیلومتر رسیده است.^۴

در این شرایط، تراکم راه آهن در هر صد کیلومتر مربع خاک کشور به ۲۸/۰ بالغ می‌گردد. به کشور آلمان فدرال سابق - با ۸۲/۲۷ و بلژیک با ۸۸/۱۲ و چکسلواکی با ۲۷/۱۰، کاری نیست. اما همین نسبت در ترکیه به ۰۴/۱، در سوریه به ۰۸/۱، در لبنان به ۰۶/۴، در پاکستان به ۱/۱ و بالاخره در بنگلادش به ۱ می‌رسد.^۵ به این ترتیب در سال ۱۹۸۹ (۱۳۶۸) برای هر ایرانی تنها ۸/۸

^۱. منبع قبلی. صدیقی مسئول روابط عمومی راه آهن.

^۲. منبع قبلی. سید کمال الدین شهریار.

^۳. «منوچهر احتشامی». نظری به راهها و راه آهنهای جهان. ص ۱۰.

^۴. «سعیدی کیا». رسالت ۱۸/۶/۱۳۷۰.

^۵. «منوچهر احتشامی». نظری به راهها و راه آهنهای جهان. جداول شماره ۱ و ۲.

سانتیمتر خط آهن وجود داشته است، در حالی که به ازای هر ترک (ترکیه) ۷/۱۵ سانتیمتر ریل موجود بوده است.^۱

در همین سال، تعداد مسافران قطار در ترکیه ۲۲ برابر ایران و شمار قطار سواران در ژاپن، ۵/۱۱۹۸ برابر ایران به ثبت رسیده است.

پس با این میزان از طول خطوط و با آن میزان واگن روی ریل، منطقی است که همه شب در همه شهرها داستانی از نوع «داستان شب مشهد» تکرار گردیده و اوقاتی بی حساب در این «حکایتِ دنباله دار» به هدر رود.

اما همزمان با شب زنده‌داری مسافرینی که مایلند با قطار به مقصد برسند، در ترمینالهای اتوبوسهای مسافربری نیز همه شب، «احیا» برپاست و مسافران این وسیله حمل و نقل نیز برای تهیه بلیط می‌باید تا صبح «ایستاده بخوابند».

در اینجا نیز بخش مهمی از دارائیهای ناچیز، از «خط خارج» بوده و به مسافران سرویس نمی‌دهند: «تعداد وسائط حمل و نقل جاده‌ای عمومی مانند اتوبوس و مینی‌بوس در ابتدای سال ۱۳۶۸ میزان ۱۴ هزار اتوبوس و ۴۷ هزار مینی‌بوس بوده است. اما فقط ۴۹ درصد از اتوبوسها و ۶۷ درصد از مینی‌بوسها از نظر عمر مفید دارای وضعیت مناسب هستند».^۲

اینک در کنار هواپیما و قطار، اتوبوس نیز از سرعت رشد جمعیت، بسیار بسیار، عقب مانده است؛ «کمبود امکانات حمل و نقل در برابر متقاضیان بسیار، بار گرانی است بر پیکر نحیف شبکه حمل و نقل مسافری که همچون بیماری مزمنی سالها بلا علاج مانده است. سرمایه‌گذاری اندک در بخش حمل و نقل موجب شده است تا امکانات حمل و نقل مسافری، همسان با رشد سرطانی جمعیت، افزایش نیابد».^۳

حال پس از مشاهده «غرق وقت در قعر آبها»، پراکنده شدنش بر سالن انتظار و باند فرودگاهها، «کشتنش به روی ریلها و صف بلیطها» و «حرام شدنش در ترمینالها و کف جاده‌ها»، در سطح شهر که مملو از «اوقات بی حساب محکوم به مرگ» است، قدم زنیم.

^۱ «صنعت حمل و نقل». شماره ۱۰۴.

^۲ «کیهان». امکانات حمل و نقل بین شهری جوابگوی نیازهای مسافران نیست. ۱۲/۱۲/۱۳۷۰.

^۳ منبع قبلی.

وقت‌های مرده را در لابلای دود و غبار غلیظ و در امواج گوش خراش ازدحام و بالآخره در ،
خش خش جاروب رفتگران رحمتکش، می‌توان دیدار کرد و لمس نمود.

شصت و هشت سال قبل از این، در سال ۱۳۰۳ ه.ش سرهنگ «درگاهی»، آئین‌نامه‌ای بنام
«نظام‌نام در شبکه‌های عمومی» برای شهر تهران تهیه کرد.^۱

از سال ۱۳۰۴ به بعد همزمان با تهران، در تبریز، اصفهان، بروجرد، رشت، کرمان، بوشهر، اهواز
و کرمانشاه ، «شعبه تأمین عبور و مرور» یا «آلات ناقله»، دائر گردیده و به صدور تصدیق‌نامه
اتومبیلچی‌گری، اقدام شد.

در آن سالها، شمالی‌ترین نقطه پایتخت «دروازه دولت» و جنوبی‌ترین نقطه‌اش «دروازه غار»
بود. در فاصله این دو دروازه، نه ترافیکی بود و نه سد معبری. در پرتو نظم کور دیکتاتوری رضاخان نیز،
کسی از «راه راست» منحرف نمی‌شد. لذا در «شلمرود» که یک ده با «صفا» بود، «همه چیزاش به جا
بود»،^۲ از ناحیه «ترافیک»، وقتی از اوقات ، تلف نمی‌گردید.

در دهه‌های پس از آن نیز در ازدحام و راه بندان، «وقتی کشته نمی‌شد». گر چه کمبود
وسائل نقلیه عمومی از دهه ۱۳۲۰ به بعد مطرح بود.

اما پس از رفرم آغاز دهه ۴۰ ، که خلوت شدن روستا و شلوغی نسبی شهرهای بزرگ از
محصولات آن بود، وقتی از اوقات نیز در عبور و مرور تلف می‌شد. خاصه آن که کمبود وسائل عمومی
محسوس‌تر گردیده بود.

اما از دهه پنجاه که یکی از مفاهیم «مدرنیسم»، افزایش تعداد اتومبیل‌های شخصی به شمار
می‌رفت، ترافیک به طور جدی به خدمت کشتن وقت آمد. اکنون، هم مهاجرتها افزایش یافته بود و هم
آهنگ رشد جمعیت، به سرعت خود افزوده بود.

قبل از آن که بهای نفت افزایش یابد، در سند برنامه اولیه عمرانی سالهای ۵۶-۱۳۵۲ که در
سال ۱۳۵۱ تنظیم شده بود، در خصوص تنگناهای ترافیکی شهر تهران، چنین آمده است:

^۱ . «عباس حسینی». از چهار قران تا پنج هزار تومان جریمه. ماهنامه «همشهری». نشریه داخلی شهرداری تهران. شهریور ۱۳۷۰ ، ص ۲۴ .

^۲ . بیتی از یک شعر داستانی کودکان از کتاب «خروس نگو یه ساعت».

کمبود سطح خیابانها و پارکینگ - علیرغم تمرکز مراکز اداری و تجاری و تفریحی شهر در محوطه‌ای بین خیابانهای شهباز، شاهپور، شاهرضا و شوش و ترافیک سنگینی که از اطراف شهر به این مرکز وجود دارد نسبت سطح خیابانها به سطح شهر در این منطقه کمتر از ۱۰ درصد می‌باشد در حالی که در مناطق شمالی شهر که تراکم عبور و مرور کمتر است این نسبت اکثراً حدود ۲۵ درصد می‌باشد و در مناطقی از ۳۰ درصد نیز متجاوز است. کمبود سطح اختصاص یافته به خیابانها همراه با کمبود محلهای پارکینگ موجب تراکم ترافیک و تقلیل سرعت و کشش ترافیک و نتیجتاً آلودگی مضاعف و طولانی‌تر شدن ساعات ترافیک سنگین در عرض روز می‌گردد.

از طرف دیگر روزانه بطور متوسط ۷۴۰۰۰۰ حرکت وسیله نقلیه از اطراف به منطقه مرکزی شهر انجام می‌گیرد و کمبود وسائط نقلیه عمومی و خصوصاً فقدان وسائط نقلیه سریع‌السیر عمومی نظیر مترو موجب فشار روزافزون ساکنین شهر به خرید وسائط نقلیه در تهران می‌گردد. بطوری که سالانه ۱۸ درصد بر تعداد وسائط نقلیه شخصی افزوده می‌گردد و ظرف کمتر از ۵ سال تعداد وسائط نقلیه موتوری به ۲ برابر میزان فعلی خواهد رسید و باید انتظار داشت که مرتباً سطح بیشتری از خیابانهای شهر از اتومبیل اشباع شود.

فقدان شاهراههای سریع‌السیر کمربندی موجب شده که ترافیک سنگین کامیونها و اتوبوسهای ترانزیت از داخل شهر عبور کنند و بر آلودگی و مشکل ترافیک بیافزایند.^۱

اما زمانی که درآمد سرشار نفت، چند ماهی پس از نگارش «انشاء» فوق، با خود تویوتا و پژو و بنز و هیلمن و... از خارج آورد و بساط مونتاز کادیلاک، شورلت، رنو و بیوک «ایرانی» را نیز برپا ساخت و اسباب افزایش تولید پیکان و ژیان را هم فراهم کرد، تهران دچار «خفگی» شد.

در حالی که تا سال ۱۳۴۵، مجموعاً ۷۷۴۲۰ دستگاه سواری شخصی در تهران شماره‌گذاری گردیده بود، در سال ۱۳۵۳ به یکباره ۸۹۱۱۸ سواری شخصی نمره شد. این تعداد در سال ۱۳۵۴ به

^۱. «سازمان برنامه و بودجه». برنامه پنجم عمرانی. ۱۳۵۲-۵۶. صفحات ۵۷۷ و ۵۷۸.

۱۳۹۲۱۴ دستگاه افزایش یافت.^۱ لذا در اینجا نیز «انبوه وسائل نقلیه» وارد شده به سیستم، با «ظرفیت و کشش ثابت» خیابانها و معابر شهری، تضاد پیدا کرد و راه بندانهای «چند ساعته» را به ارمغان آورد.

زین پس به امید این که «هر ایرانی صاحب یک پیکان شود»،^۲ همه روزه، ساعتها «جشن راهبندان» در تهران برپا بود.

این تراژدی زمانی عمق می‌یافت که مطلع باشیم در همان سال ۵۳ تنها ۷۹۶ تاکسی و ۱۰۰ اتوبوس شهری و در سال ۵۴، ۱۹۰ تاکسی و ۱۰۰ اتوبوس شهری به تعداد وسائل نقلیه عمومی شهر تهران، اضافه گردید.^۳

اما در دوران کشتار وقت در قربانگاه ترافیک، تهیه گزارش توسط ژورنالیستها، تنها «اقدام جدی» به حساب می‌آمد. هنگامی که در پایان برنامه پنجم عمرانی، غول رو به رشد ترافیک، میلیونها ساعت از وقت پایتخت نشینان را زیر پا له کرده بود، برنامه نویسان، در ششمین برنامه عمرانی که «فرستی» برای اجرا نیافت، از وضعیت موجود حمل و نقل شهری و «اتلاف وقت» ناشی از آن، کارشناسانه «انتقاد» کردند. در عین حال در همان برنامه، اصل بر آن بود تا تولید پیکان به حداکثر ظرفیت ممکن رسیده و تولید دیگر خودروهای سواری نیز افزایش یابد. این مضمون «مسخره» نیز به دیگر مضامین مسخره در دوران سلطنت نفت، افزوده شد.

اکنون با گذشت پانزده سال از انتشار برنامه ششم عمرانی (۱۳۵۶) با رشد سرسام‌آور جمعیت و ۵/۳ برابر شدن شهرنشینان تهرانی و ارائه نازلتر خدمات عمومی حمل و نقل شهری، «اتلاف وقت» در عبور و مرورهای روزانه بسیار بیشتر شده است.

یک محاسبه کلان که از سوی «سازمان ترافیک» شهرداری تهران در سال ۶۹ صورت گرفته است. چنین مشخص می‌نماید که روزانه ۴/۳ میلیون ساعت وقت تهرانی‌ها در تأخیرهای عبور و مروری، تلف می‌شود. در همین حال، ارزش ریالی این میزان از وقت تلف شده روزانه نیز به حساب آمده است:

«با افزایش روز به روز تأخیرها که عمدتاً نتیجه افزایش تخلفات، تصادفات، راه‌بندها و گردش کار غیر کارآمد ترافیک ناسالم است، روزانه حدود ۴/۳ میلیون

^۱. «اداره راهنمایی و رانندگی تهران». به نقل از مشخصه‌ها، مسائل و راه‌حلهای سیستم اتوبوسرانی تهران. «محمد حسن شهیدی».

^۲. جمله مشهور امیرعباس هویدا.

^۳. منبع قبلی.

ساعت تأخیر موجب متجاوز از ۱۷۰۰۰۰۰۰۰ ریال (معادل سالیانه ۸۵۰ میلیون ساعت یا ۴۲۵ میلیارد ریال) زمان مفید به هدر می‌رود^۱

محاسبه‌گر، خود اضافه می‌نماید که این در شرایطی است که «زمان» به جای «عمر» گرفته شده، «قیمت» زمان به جای «ارزش» عمر به حساب آمده، «سود» اقتصادی به جای «مصلح» اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در نظر گرفته شده، «سود مستقیم» به جای مصلح غیر مستقیم و موجی به حساب آمده، قیمت هر ساعت زمان تلف شده تنها معادل یک کیلو سیب‌زمینی محاسبه شده، «ضرر» به جای «خسران» منظور گشته و بالأخره در یک کلام، «کرامت انسانی» با معیار پول و ریال اندازه‌گیری شده...

در محاسبه ارزش زمان از دست رفته، بهای هر ساعت ۵۰۰ ریال در نظر گرفته شده است. در همین حال میزان تأخیر روزانه برای هر مسافر درون شهری، ۱۵ دقیقه منظور شده است. اما باید عنوان نمود که میزان تأخیر روزانه بیش از اینهاست.

ما (نگارندگان) برای مشخص کردن متوسط مدت زمانی که، هر مسافر درون شهری در طول ترددهای روزانه خود مصرف می‌نماید، به حوزه پژوهش میدانی وارد شدیم. بدین منظور با یکصد مسافر (نمونه) که فقط از وسائل عمومی حمل و نقل (اتوبوس، مینی‌بوس، تاکسی) و نه وسیله شخصی و سرویس اداری، استفاده می‌نمایند، در بهمن ماه ۷۰، مصاحبه به عمل آمد.

پس از حذف ۲ نمونه غیر کارآ، از پاسخهای ۹۸ نمونه، نتایج مورد نظر استخراج گردید. جدول صفحه بعد نمایانگر نتایجی است که از پاسخهای ضمیمه بدست آمده است.

از میان ۹۸ نمونه مورد نظر، ۱۱ نمونه، مسافتی «نزدیک» را از منزل تا محل کار و بالعکس طی می‌کنند، ۲۴ نمونه، مسافتی «متوسط» و ۶۳ نمونه نیز مسافتی «دور» را می‌پیمایند.

نمونه‌های «نزدیک» با استفاده از ۱۹ وسیله نقلیه، ۷۲۰ دقیقه برای تردد روزانه خود، وقت مصرف می‌کنند. این تعداد، که به طور متوسط از ۷/۱ وسیله نقلیه استفاده می‌جویند به طور متوسط روزانه ۵/۶۵ دقیقه در عبور و مرور به سر می‌برند.

^۱. «سازمان ترافیک» شهرداری تهران. مشخصه‌ها، ریشه‌ها و راه‌حلهای مسئله ترافیک درون شهری تهران. ص ۱ و ۲.

نمونه‌های «متوسط» مجموعاً از ۸۸ وسیله بهره برده و ۲۸۲۰ دقیقه را صرف تردد روزانه می‌نمایند که این تعداد به طور متوسط با استفاده از ۷/۳ وسیله، همه روزه ۵/۱۷ دقیقه را در رفت و آمد می‌گذرانند.

و بالاخره نمونه‌های «دور» که بیش از ۶۵ درصد پرسش شوندگان را تشکیل می‌دهند با سوار شدن به ۲۳۶ وسیله، ۱۱۱۶۰ دقیقه را به مصرف تردد روزانه می‌گذرانند. متوسط استفاده از نقلیه برای این گروه، ۷/۳ و متوسط زمان تردد روزانه آنها نیز ۱۷۷ دقیقه است.

«جدول خلاصه نتایج حاصله از مصاحبه با مسافرین درون شهری»

اندازه مسیر	تعداد مسافرین	زمان مصرفی کل	تعداد وسیله مورد استفاده کل	زمان مصرفی متوسط	تعداد متوسط نقلیه مورد استفاده
نزدیک	۱۱	۷۲۰ دقیقه	۱۹	۵/۶۵ دقیقه	۷/۱
متوسط	۲۴	۲۸۲۰ دقیقه	۸۸	۵/۱۱۷ دقیقه	۷/۳
دور	۶۳	۱۱۱۶۰ دقیقه	۲۳۶	۱۷۷ دقیقه	۷/۳
جمع	۹۸	۱۴۷۰۰	۳۴۳	۱۵۰ دقیقه	۵/۳
				زمان متوسط کل	متوسط وسیله نقلیه

نتیجه نهائی پاسخها چنین مشخص می‌کند که هر مسافر درون شهری پایتخت که به طور متوسط از ۵/۳ وسیله نقلیه عمومی استفاده می‌کند، همه روزه به طور متوسط ۱۵۰ دقیقه (۵/۲ ساعت) را در رفت و آمد می‌گذراند. چنانچه ۸۰ درصد از این میزان (معادل ۱۲۰ دقیقه) را خوشبینانه به عنوان زمان مفید تردد به حساب آوریم و تنها ۲۰ درصد را به حساب زمان‌های «انتظار» و «تأخیر» منظور کنیم، وقت تلف شده روزانه ۳۰ دقیقه خواهد بود که دو برابر زمان مورد محاسبه کارشناسان سازمان ترافیک می‌باشد. گر چه اتلاف وقت روزانه در تردهای درون شهری، فراتر از ۳۰ دقیقه است.

در محاسبه صورت گرفته از سوی سازمان ترافیک، «تأخیر» به طور اعم، چه برای استفاده کنندگان از وسائل عمومی و چه بهره‌گیرندگان از وسائل شخصی، به حساب آمده است. گرچه دارندگان وسایل شخصی سریعتر از دیگران رفت و آمد می‌کنند لذا باید توجه داشت که حدود دو سوم مسافرتها درون شهری با وسایل غیر شخصی صورت می‌پذیرد.

در سالهای اخیر، عوامل گوناگونی دست به دست هم داده‌اند تا تهرانیها اوقات بیشتری را در تردد درون شهری هدر دهند؛

از سال ۵۸ به بعد در حالی که جمعیت با نرخ رشدی بی سابقه به سرعت افزایش یافته است، به حمل و نقل عمومی شهری، امکانات ویژه‌ای اضافه نشده است.

آمار تعداد سالیانه وسائل نقلیه شماره‌گذاری شده شهر تهران چنین می‌نماید که از ابتدای سال ۱۳۵۸ تا انتهای سال ۱۳۶۶ تنها ۲۹۳ تاکسی به تاکسی‌های شهر تهران علاوه شده است. لذا تعداد تاکسی‌ها از ۱۴۲۷۲ دستگاه در سال ۵۷ به ۱۴۵۶۵ دستگاه در سال ۶۶ رسیده که به طور متوسط هر ساله تنها ۵/۳۲ دستگاه به تاکسی‌های تهران اضافه گردیده است. بالاترین تعداد تاکسی وارد شده به سرویس عمومی شهر تهران طی این سالها، در سال ۱۳۶۱ به ثبت رسیده که تنها ۹۷ دستگاه را شامل می‌شود.^۱

در همین مدت اتوبوسهای عمومی که بالاترین میزان مسافر را جابجا می‌کنند تعدادشان از ۳۶۷۶ دستگاه در سال ۵۷ به ۵۷۳۹ دستگاه در سال ۶۶ افزایش پیدا کرده است که این نیز به مفهوم افزایش تنها ۲۰۶۳ دستگاه اتوبوس به دارائیهای حمل و نقل عمومی تهران می‌باشد که متوسط سالانه ۲۲۹ دستگاه را بدست می‌دهد.^۲

محل توجه است که در سال ۱۳۵۶ در برابر هر ۱۰۰۷ شهروند تهرانی ۱ اتوبوس و در مقابل هر صد هزار نفر، ۹۹ دستگاه اتوبوس موجود بوده است، حال آن که در سال ۱۳۶۷ در برابر هر ۱۸۷۱ شهروند ۱ اتوبوس و در مقابل هر صد هزار نفر، ۵۳ دستگاه اتوبوس وجود داشته است.^۳ این روند موجب آن شده است تا تعداد نسبی اتوبوس شهری در تهران در سی سال اخیر به پائین‌ترین سطح خود برسد.

^۱. «اداره راهنمایی و رانندگی» تهران.

^۲. منبع قبلی.

^۳. «محمد حسن شهیدی»، مشخصه‌ها، مسائل و راه‌حلهای سیستم اتوبوسرانی تهران. شهریور ۱۳۷۰. نمایه ۱. ص ۵.

در حالی که در سال ۶۷ برای هر ۱۰۰ هزار نفر تهرانی تنها ۵۳ اتوبوس وجود داشته است، این تعداد در تاپیه (مرکز تایوان) ۱۳۰، در سنگاپور ۱۲۵، در هیروشیما ۱۲۰، در بانکوک ۱۰۱، در ورشو ۱۱۵، در مسکو ۲۲۵ و در رم ۹۵ دستگاه بوده است. فارغ از آن که در شهرهای مذکور، تراموا و مترو نیز به مسافرین شهری، سرویسهای سریع‌السير عرضه نموده و اتوبوس سهم کمتری در جابجایی مسافرین به عهده دارد. لذاست که «زمان انتظار» برای سوار شدن به اتوبوس، گاهی به ۳۰-۴۵ دقیقه و حتی بیشتر بالغ می‌گردد.^۱

اما پس از طی مرحله «انتظار» و ظاهر شدنِ پر کرشمه منبع دود به «ایستگاه»، فاصله مبدأ تا مقصد نیز بسیار گُند، طی می‌شود. هم اینک متوسط سرعت اتوبوس در تهران ۵/۱۴ کیلومتر در ساعت است که این سرعت در مناطق ترافیکی پر بار به ۸ کیلومتر در ساعت بالغ می‌شود.

چنانچه به آن انتظار و این سرعت، «فشار»های فیزیکی داخل اتوبوس و «متارکه»های موقت خانوادگی ناشی از «طرح تفکیک» را نیز به عنوان چاشنی بیافزائیم، ملقه‌ای دوست داشتنی، حاصل می‌آید. کارشناس سازمان ترافیک، نتیجه این وضعیت را بدینگونه به نوشته می‌آورد؛

«مسلماً وقتی که زمان انتظار برای سوار شدن به اتوبوس گاهی به ۳۰-۴۵ دقیقه و حتی بیشتر از آن بالغ گردد و تازه بعد از رسیدن اتوبوس، جایی برای مسافر چشم انتظار نبوده باشد و یا اگر رانندگان اتوبوسها به علت تراکم مسافر، ایستگاههای استاندارد را رها کرده در خارج از ایستگاه اقدام به پیاده و سوار کردن مسافر بکنند و یا هنگامی که سرعت متوسط سیستم اتوبوس به پائین‌تر از ۸ کیلومتر در ساعت یا کمتر میل کند (۲ برابر سرعت متوسط عابر پیاده) و یا در شرایطی که زمان حرکت اتوبوس به سلیقه این و «عشق» آن واگذار گردد و یا در صورتی که از یک خانواده، تنها جنس مذکر و یا مؤنث آن به «وصال» اتوبوس نائل گردد و دیگری از آن ناکام شود و یا هنگامی که بدست آوردن اتوبوس بی شباهت به بردن در قمار نباشد، بناچار مردم اتومبیل‌دار به اتومبیل‌های خود پناه می‌برند و خیل مزد و حقوق بگیران تهیدست پس از نظاره بی حاصل سیستم «دُرْدانه» تاکسی در خیابانها، که تنها «اسم رمز» را می‌شناسند به وسائل نقلیه متفرقه‌ای چون مینی‌بوس و وانت و مسافرکش و حتی موتورسیکلت روی می‌آورند...»^۲

۱. منبع قبلی. ص ۱۱.

۲. منبع قبلی. ص ۱۱ و ۱۲.

سیستم «دردانه» مذکور نیز سبب گردیده تا تاکسی از رده وسایل عمومی نقلیه خارج شده و به طور خصوصی و به شکل «دریستی» سرویس دهد. اما به موازات آن که به عداد تاکسی‌های تهران از ابتدای سال ۵۸ تا انتهای سال ۶۶ تنها ۲۹۳ دستگاه اضافه شده است، تعداد ۲۸۴۱۰۰ دستگاه سواری شخصی به مجموع اتومبیل‌های شخصی شهر تهران افزوده گردیده است.^۱ حال اگر تعداد رو به رشد اتومبیل‌های جدید وارداتی «فضائی شکل» سه ساله اخیر و نیز تعداد اتومبیل‌های پیکان و رنو واگذار شده را به رقم فوق بیافزائیم، به تعداد حقیقی اتومبیل‌های «نمایشگاه» دست خواهیم یافت. یک محاسبه ساده نشان می‌دهد که آهنگ افزایش تعداد سواری‌های شخصی در دوره ۶۶-۵۸، ۹۵۰ برابر افزایش تعداد تاکسی‌ها بوده است.

در کنار عواملی همچون کمبود فاحش وسائل نقلیه عمومی، ناکارایی سیستم حمل و نقل عمومی و افزایش محسوس خودروهای شخصی، معضل «تخلف» نیز خود، عاملی «وقت کش» به شمار می‌رود.

براساس اطلاعات موجود، روزانه حدود ۶۵۰۰ مورد تخلف «مرئی» ثبت شده در تهران رخ می‌دهد که میزان سالیانه آن به ۳۷/۲ میلیون مورد بالغ می‌گردد.^۲

در کنار همه این عوامل، «پارک‌های دوبله»، «دست اندازها» و «جوب گرفتگی‌ها» نیز به مرگ بیش از پیش وقت، «سرویس» می‌دهند.

در این عرصه، سالانه ۲۲۰۰ انسان در اثر تصادف می‌میرند و ۱۹۰۰۰ نفر نیز مجروح می‌شوند که با در نظر گرفتن پرداخت‌های بیمه شخص ثالث و بدنه، سالانه یک میلیارد و هفتصد و پنجاه و دو میلیون تومان خسارت، حاصل می‌گردد.

در این احوال، دو دهه است که تهرانی‌های «عاصی»، «معطل» و «وقت مرده»، در این جنگل در انتظار «غزال تیز تک» اند.

طی این دو دهه، به حرکت افتادن «مترو»، راه علاج ترافیک تهران معرفی شده است. فارغ از آن که آیا حرکت مترو در زیر این جنگل وحش وقت کش، تنها طریق درمان وضع موجود است یا نه، طرح مترو تهران، خود سمبلی از تأخیر و عقب ماندگی از زمان، قلمداد می‌گردد.

^۱. «اداره راهنمایی و رانندگی تهران».

^۲. «سازمان ترافیک»، شهرداری تهران. مشخصه‌ها، ریشه‌ها و راه‌حلهای مسئله ترافیک درون شهری تهران. ص ۱.

برای بازبینی پیشینه مترو تهران، از عقب رفتن به ۱۲۰ سال قبل و اعطاء امتیاز احداث تراموای شهری به بارون ژولیوس رویتر و حرکت قطار دودی در ۱۱۰ سال قبل در حد فاصل شهری و باغشاه، صرفنظر کرده و از دهه ۱۳۳۰ به جلو می‌آئیم؛

«در سال ۱۳۳۴ شخصی بنام وفادار پیشنهاد احداث تراموای برقی تهران به شمیران را ارائه کرد و در سال ۱۳۳۷ شخص دیگری بنام مهندس کورس، طرح احداث متروی تهران را بررسی

نمود.^۱ پس از آن، طرح به «فراموشی»، که «انباردار امین» طرحها و پروژهها و... است، سپرده شد.

تا آن که ۱۲ سال بعد در سال ۴۹ «شرکت فرانسوی سوفرنو، مطالعات اولیه را با شناسائی معابر و تعیین ایستگاههای مسیر، آغاز کرد. کلنگ آغاز ساختمان مترو در ۱۳۵۶ بر زمین زده شد و به رغم تنگناهای اوایل انقلاب، دو کیلو متر از مسیر و ۳ ایستگاه اولیه در منطقه عباس آباد، ۶۰ درصد تکمیل شد.

پس از ۵ سال توقف، عملیات احداث مترو با سازمانی جدید در ۱۳۶۵ از سر گرفته شد و برای رفع مشکلات مالی در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۶۶ قرارداد مشارکت مدنی با بآن کهای ملت و تجارت به امضاء رسید و شرکت مترو متقبل شد در مدت ۳۶ ماه خطوط ۱ و ۲ شبکه مترو تهران را تکمیل کند.

به این ترتیب در آخرین بازنگری به طرح، می باید متروی تهران اوایل ۶۹ به مرحله بهره برداری برسد. در این زمان، طرح تمام نشده بود اما اعتبار ۵۰ میلیاردی مشارکت مدنی، بکلی ته کشیده بود. ناچار برای ادامه کار، حجم اعتبار به ۶۵ میلیارد ریال افزایش یافت. این مبالغ با بستن قراردادهای تکمیلی تا ۸۵ میلیارد ریال افزایش داده شد.

به نظر می رسد همین دو خط مترو، رقمی در حدود ۱۲۰ میلیارد ریال هزینه خواهد بود که حداقل ۲۰ برابر هزینه ای است که اگر در کار تأخیر نشده بود، می باید به مصرف برسد.

پس از ۳۴ سال انتظار و ۱۳۰ سال پس از حرکت نخستین قطارهای مترو در جهان، ما دو خط مترو خواهیم داشت که تنها، نواحی محدودی از شهر را به هم متصل می کند. خطوط ۱ و ۲ جمعاً ۹۰ کیلومتر طول دارند و تنها ۳۲ کیلومترشان از زیرزمین می گذرد. برای آماده شدن کل شبکه، حداقل صد سال انتظار دیگر نیز در چند نسل آینده محتمل است.^۲

گر چه تا آن هنگام، «به طور قطع» سالی ۵/۳۲ تاکسی و ۲۲۹ اتوبوس به «دارائیهای» حمل و نقل عمومی تهران که با قم، کرج، ورامین و قله دماوند، یک «کشور واحد» تشکیل داده است، اضافه

^۱. «اطلاعات». ترافیک تهران، چشم انداز راه اندازی مترو. ۱۷/۱۲/۱۳۷۰.

^۲. «صنعت حمل و نقل». مترو: تأخیر یا عقب ماندگی؟ تیر و مرداد ۱۳۷۰. ص ۹ و ۱۰.

خواهد شد. و لابد پیرون شعار «فرزند کمتر زندگی بهتر»، نفوس به نفع سبک‌تر شدن ترافیک تهران هم که شده، کاهش خواهند یافت.

در این حال با تولید سالانه ۲۰۰ هزار دستگاه فولکس واگن در همدان، افزایش تولید پیکان و رنو و ورود «بدون تأخیر» کاروانهای رنگین و متالیک بنز، پژو، ب.ام.و، تویوتا، میتسوبیشی و... کل شهر به یک «پارکینگ واحد»، در آینده‌ای نه چندان دور مبدل خواهد شد.

در آن صورت، «پیاده روی بزرگ» آغاز گردیده و «کاروان پیاده‌ها» با سرعت متوسط ۴ کیلومتر در ساعت، «ماشین» را «جا خواهند گذاشت».

«پرسشنامه مسافرتی»

شماره ردیف	فاصله منزل تا محل کار			در روز از چند وسیله استفاده می شود	وقت تلف شده روزانه در ترافیک	تاریخ	منطقه	مقصد
	نزدیک	دور	متوسط					
۱		×		۳ وسیله (اتوبوس)	۴ تا ۵ ساعت	۷۰/۱۰/۲۶	توپخانه	
۲		×		۷	۲ ساعت	۷۰/۱۰/۲۶	تجریش	
۳		×		۱۰	۲ ساعت	۲۶/۱۰/۷۰	شهر ری	
۴		×		۴ (اتوبوس)	۳ ساعت	۲۶/۱۰/۷۰	خراسان	
۵		×		۶	۵/۲ ساعت	۲۶/۱۰/۷۰	گرگان	
۶		×		۶ (اتوبوس)	۳ ساعت	۲۶/۱۰/۷۰	جاده ساوه	
۷		×		۵ (اتوبوس)	۵/۳ ساعت	۲۶/۱۰/۷۰	دولت آباد	
۸	×			۲ (اتوبوس)	۲ ساعت	۲۶/۱۰/۷۰	خزانه	
۹		×		۶ (اتوبوس)	۶ ساعت	۲۶/۱۰/۷۰	کریمخان	
۱۰	×			۸	۳ ساعت	۲۶/۱۰/۷۰	امام حسین	
۱۱	×			۶ (تاکسی)	۵/۱ ساعت	۲۶/۱۰/۷۰	لویزان	
۱۲	×			۴ (بیشتر اتوبوس)	۵/۲ ساعت	۲۶/۱۰/۷۰	مهدیه	
۱۳	×			۶ (بیشتر تاکسی)	۵/۲ ساعت	۲۶/۱۰/۷۰	جوادیه	
۱۴		×		۸ (بیشتر اتوبوس و مینی بوس)	۵/۵ ساعت	۲۶/۱۰/۷۰	جاده ورامین	
۱۵		×		۷-۸	۳ ساعت	۲۶/۱۰/۷۰	خزانه	
۱۶		×		۱۰ (اتوبوس)	۳ تا ۴	۲۶/۱۰/۷۰	تهران نو	
۱۷		×		۴	۴-۵ ساعت	۲۶/۱۰/۷۰	شهر زیبا	
۱۸	×			۵ (اتوبوس)	۲ ساعت	۲۶/۱۰/۷۰	توپخانه	

۱۹	×	۶(سرویس و اتوبوس)	۳ ساعت	۲۶/۱۰/۷۰	میرداماد	
----	---	-------------------	--------	----------	----------	--

«پرسشنامه مسافرتی»

شماره ردیف	فاصله منزل تا محل کار			در روز از چند وسیله استفاده می شود	وقت تلف شده روزانه در ترافیک	تاریخ	منطقه	مقصد
	نزدیک	دور	متوسط					
۲۰		×		۶ (سرویس و اتوبوس)	۲ ساعت	۲۶/۱۰/۷۰	تجریش	
۲۱			×	۳	۴ ساعت	۲۶/۱۰/۷۰	جردن	
۲۲		×		۴ (اتوبوس)	۳ ساعت	"	شمیران	
۲۳		×		۷ (اتوبوس)	۲ ساعت	"	جوادیه	
۲۴		×		۴	۵ ساعت	"	افسریه	
۲۵		×		۶ (اتوبوس)	۳ ساعت	"	خامی آباد	
۲۶	×			۴ (بیشتر اتوبوس)	۳ ساعت	"	ستارخان	
۲۷	×			۶ (بیشتر اتوبوس)	۲ ساعت	"	نظام آباد	
۲۸		×		شخصی	۳ ساعت	"	اکباتان	
۲۹		×		۹	۴ ساعت	"	واوان	
۳۰		×		۵	۴ ساعت	"	جاده ورامین	
۳۱		×		۶ (اتوبوس - مینی بوس)	۳ ساعت	"	بولوار	
۳۲	×			۸	۲ ساعت	"	پل گیشا	
۳۳		×		۲ اتوبوس	۱۰۰ دقیقه	۲/۱۱/۷۰	توحید	زعفرانیه
۳۴		×		۲ اتوبوس	۲ ساعت	"	کریمخان	تجریش
۳۵		×		سرویس و ۳ اتوبوس	۴ ساعت	"	اوین	افسریه
۳۶	×			۲ اتوبوس	۲ ساعت	"	چهارراه ولیعصر	فرمانیه

قلهک	شریعتی	"	۳۰ دقیقه	یک تاکسی			×	۳۷
تجریش	دارآباد	"	۳۰ دقیقه	یک اتوبوس			×	۳۸

«پرسشنامه مسافین»

شماره ردیف	فاصله منزل تا محل کار			در روز از چند وسیله استفاده می شود	وقت تلف شده روزانه در ترافیک	تاریخ	منطقه	مقصد
	نزدیک	دور	متوسط					
۳۹	×			تاکسی	۳۰ دقیقه	۲/۱۱/۷۰	نیاوران	تجریش
۴۰		×		یک اتوبوس رفت و یکی برگشت	۳ ساعت	"	عباس آباد	زعفرانیه
۴۱		×		۲ اتوبوس - ۳ تاکسی	۳ ساعت	"	رسالت	دانشگاه ملی
۴۲			×	۳ اتوبوس	۱ ساعت	"	انتهای پاسداران	تجریش + پیاده روی
۴۳		×		۲ اتوبوس	۴۰ دقیقه	"	مدرس	تجریش
۴۴		×		۲ اتوبوس	۵/۱ ساعت	"	کریمخان	تجریش
۴۵		×		۲ اتوبوس	۵/۱ ساعت	"	وصال	آزادی + پیاده روی
۴۶		×		۱ مینی بوس و ۱ تاکسی	۵/۲ ساعت	"	۷ تیر	(جام جم) ولیعصر
۴۷		×		۲ اتوبوس	۳ ساعت	"	ولیعصر	تجریش
۴۸		×		۲ اتوبوس	۵/۱ ساعت	"	بازار	۷ تیر
۴۹		×		۲ اتوبوس	۵/۲ ساعت	"	کریمخان	تجریش
۵۰		×		۱ اتوبوس - ۱ تاکسی	۲	"	تجریش	پل گیشا
۵۱		×		۲ اتوبوس - ۲ تاکسی	۳	"	فرحزاد	پل رومی
۵۲		×		تاکسی ۳ تا	۲	"	یوسف آباد	تجریش
۵۳		×		۲ تاکسی - ۲ اتوبوس	۳	"	تجریش	رسالت
۵۴		×		تاکسی - اتوبوس	۳	"	زعفرانیه	عباس آباد

۵۵	×		۴ اتوبوس	۵/۲	"	تجریش	امام حسین
۵۶	×		۲ اتوبوس - ۲ تاکسی	۵/۲	"	پیروزی	تجریش
۵۷	×		۲ اتوبوس - ۲ تاکسی	۵/۱	"	شریعتی	دانشگاه

«پرسشنامه مسافرتی»

شماره ردیف	فاصله منزل تا محل کار			در روز از چند وسیله استفاده می شود	وقت تلف شده روزانه در ترافیک	تاریخ	منطقه	مقصد
	نزدیک	دور	متوسط					
۵۸		×		۲ مینی بوس - ۲ تاکسی	۳	۲/۱۱/۷۰	آزادی	میرداماد
۵۹		×		۱ تاکسی - ۱ اتوبوس	۳	"	تهران پارس	میدان امام
۶۰		×		۲ اتوبوس	۲	"	انقلاب	بخارست
۶۱		×		۲ اتوبوس	۳۰/۲	"	فردوسی	غفاری
۶۲		×		۲ مینی بوس - ۲ تاکسی	۳۰/۲	"	رسالت	ظفر
۶۳		×		۴ اتوبوس	۳	"	توحید	عباس آباد
۶۴		×		۲ تاکسی - ۲ اتوبوس	۳	"	نیاوران	جمالزاده
۶۵		×		۲ تاکسی - ۲ اتوبوس	۲ تا ۵/۲	"	فرمانیه	کریمخان
۶۶	×			۳ اتوبوس	۲ ساعت	"	جردن	شهرک غرب
۶۷	×			۱ اتوبوس	۴۵ دقیقه	"	درکه	تجریش
۶۸			×	۳ اتوبوس	۴ ساعت	"	فردوسی	دانشگاه ملی
۶۹		×		۴ اتوبوس	۴ ساعت	"	تخت جمشید	دانشگاه ملی
۷۰		×		۲ اتوبوس - ۱ اتوبوس دانشگاه	۲ ساعت	"	یوسف آباد	دانشگاه
۷۱		×		تاکسی - اتوبوس - مینی بوس	۳ ساعت	"	نارمک	دانشگاه
۷۲			×	۲ تاکسی	۱ ساعت	"	نیاوران	دانشگاه

۷۳			×	۲ اتوبوس	۱ ساعت	"	امام حسین	انقلاب
۷۴		×		۲ تاکسی - ۲ اتوبوس	۳ ساعت	"	آصف	حسن آباد
۷۵	×			۱ تاکسی - ۱ اتوبوس	۵/۱ ساعت	"	ونک	دانشگاه
۷۶	×			تاکسی	۵/۱ ساعت	"	ونک	دانشگاه

«پرسشنامه مسافرتی»

شماره ردیف	فاصله منزل تا محل کار			در روز از چند وسیله استفاده می شود	وقت تلف شده روزانه در ترافیک	تاریخ	منطقه	مقصد
	نزدیک	دور	متوسط					
۷۷	×			تاکسی	۱ ساعت	۲/۱۱/۷۰	تجربش	نیاوران
۷۸		×		۲ تاکسی - ۲ اتوبوس	۴ ساعت	"	نیاوران	چهارراه ولیعصر
۷۹	×			تاکسی	۱ ساعت	"	پارک ملت	تجربش
۸۰			×	۲ تاکسی - ۲ اتوبوس	۲ ساعت	"	ملاصدرا	بخارست
۸۱		×		۲ اتوبوس	۵/۱ ساعت	"	فرشته	فردوسی
۸۲			×	۲ اتوبوس	۲ ساعت	"	ظفر	تجربش
۸۳		×		۲ اتوبوس	۵/۳ ساعت	"	توحید	تجربش
۸۴	×			۳ وسیله - (اتوبوس)	حداقل نیم ساعت	"	تجربش	مجموع ۵/۱ ساعت
۸۵			×	۵ اتوبوس	حداقل ۴۵ دقیقه	"	انتهای پیروزی	سهروردی
۸۶		×		۴ اتوبوس	۵/۳	"	تخت طاووس	اوین-رفت و برگشت
۸۷		×		۴	۳ ساعت	"	طالقانی	اوین
۸۸		×		۶ اتوبوس	۶ تا ۷ ساعت	"	رسالت	دانشگاه بهشتی
۸۹		×		۶ اتوبوس	۴ ساعت	"	رسالت	دانشگاه بهشتی
۹۰			×	۳ اتوبوس	۳ ساعت	"	ونک	دانشگاه بهشتی

دانشگاه بهشتی	مجیدیه	"	۳ ساعت	۶ اتوبوس		×		۹۱
دانشگاه	ونک	"	۱ ساعت	اکثراً ۴ تاکسی	×			۹۲
دانشگاه	ولیعصر	"	۱ ساعت	۷ اتوبوس	×			۹۳
ولیعصر	نجوان	"	۱ ساعت	۲ اتوبوس	×			۹۴
پل مدیریت	سعادت آباد	"	۲۰ دقیقه	۲ مینی بوس			×	۹۵

«پرسشنامه مسافری»

شماره ردیف	فاصله منزل تا محل کار			در روز از چند وسیله استفاده می شود	وقت تلف شده روزانه در ترافیک	تاریخ	منطقه	مقصد
	متوسط	دور	نزدیک					
۹۶		×		۳ یا ۴ تاکسی	۲ ساعت	۲/۱۱/۷۰	تجریش	۷ تیر
۹۷	×			۲ تاکسی	۱ ساعت	"	تجریش	پارک ملت
۹۸	×			۱ تاکسی و ۱ اتوبوس	۱۰۰ دقیقه	"	میرداماد	تجریش
۹۹	×			۲ اتوبوس و ۱ تاکسی	۱۰۰ دقیقه	"	دربند	سعادت آباد
۱۰۰		×		۴ اتوبوس	۴ ساعت	"	شهرک غرب	انقلاب

۸

یک استثناء:

«مدارس تیزهوشان، جزیره‌ای در

بیکرانه بی‌نظمی و وقت‌کشی»

یک استثناء: «مدارس تیزهوشان، جزیره‌ای در بیکرانه بی‌نظمی و وقت‌کشی»

پس از آن که در «هیچ کجا» سراغی از نظم، برنامه و «رفاقت با وقت» نیافتیم، یک نمونه «استثنائی»، توجه جلب نمود و کنجکاوی برانگیخت.

مدرسه «استعدادهای درخشان»، جزیره‌ای بسیار کوچک در بیکرانه بی‌نظمی و وقت‌کشی است که گردانندگان آن ادعا دارند که با برنامه‌ریزی فشرده، در صدد بهره‌گیری مناسب از «فرصت»ها برای آموزش قشری بسیار محدود از دانش‌آموزانند.

سابقه ایجاد مدرسه «تیزهوشان» در رده ابتدائی به دهه پنجاه باز می‌گردد که بافتی کاملاً طبقاتی داشته و تنها کودکان «خاص» در منطقه شمال پایتخت را، گزینش می‌کرد.

در سالهای اخیر، سازمان استعدادهای درخشان، مبادرت به گشودن تعداد محدودی آموزشگاه برای دانش‌آموزان تیزهوش مقاطع راهنمایی و دبیرستان نمود.

دو مدرسه بنامهای علامه حلی (پسرانه) و فرزنانگان (دخترانه) در مقاطع تحصیلی راهنمایی و دبیرستان در سال ۱۳۶۲ افتتاح شد و دو دبیرستان پسرانه و دخترانه نیز در سال ۱۳۶۷ برای پوشش دادن به ۶ منطقه آموزش و پرورش در جنوب تهران، در شهر ری گشایش یافت.

نحوه گزینش دانش‌آموزان این مراکز تحصیلی بدین طریق است که با برپائی یک آزمون در مقطع راهنمایی، دانش‌آموزان واجد شرایط، انتخاب می‌گردند. براساس آمار موجود، با توجه به محدودیت پذیرش. هر دانش‌آموز شرکت‌کننده در آزمون، تنها ۵/۱ درصد شانس ورود به این مدارس را داراست.

به منظور کسب اطلاع از چگونگی برنامه‌ریزی آموزشی و نوع استفاده از «وقت»، از ۴ مرکز آموزشی یاد شده در بهمن ماه ۱۳۷۰ بازدید شد و از مسئولین مراکز و دانش‌آموزان، پیرامون برنامه‌های آموزشی و میزان استفاده از «فرصت»ها، پرسش به عمل آمد.

در میان مدارس یاد شده، مدرسه پسرانه علامه حلی از فضای آموزشی گسترده و امکاناتی نسبتاً قابل توجه برخوردار بوده و همانند یک مرکز آموزش عالی به نظر می‌رسد. مراکز دیگر نیز از امکاناتی نسبی بهره‌مند می‌باشند. ضمن آن که در همه این مراکز از آموزگاران برجسته، استفاده به عمل می‌آید.

لذا به طور نسبی زمینه برای بهره‌برداری مفید از زمان فراهم است.

آنچه که از مشاهده فضای این مراکز و گفتگو با گردانندگان و پرسش از دانش آموزان، حاصل می‌گردد. آنست که همه تلاشها بر فشرده کردن هر چه بیشتر مواد درسی و انتقال اطلاعاتی انبوه به محصلین، متمرکز می‌باشد.

علیرغم آن که براساس بخشنامه سرپرست سازمان پرورش استعدادهای درخشان، مربیان می‌باید از انباشتن مطالب غیر ضروری در ذهن دانش آموزان، خودداری کنند،^۱ معهدا اصل اساسی آموزشی در این مدارس انباشت تئوریک و محاصره اطلاعاتی دانش آموزان است.

لذا از فضای محیط آموزشی چنین برمی‌آید که دانش آموزان گزینش شده این مراکز، در یک «قرنطینه» آموزش تئوریک، گرد آمده‌اند.

در پی آن که ۴۶ تن از دانش آموزان سالهای سوم و چهارم دبیرستان فرزنانگان به سؤالات گانه پرسشنامه‌های تهیه شده از جانب ما، کتباً پاسخ گفتند، نتایجی چند، ظاهر گردید؛

ارزیابی و استنتاج از پاسخهای بدست آمده، چنین نشان می‌دهد که ۵۲ درصد از دانش آموزان، به جز پرداختن مطلق به «مطالعه دروس»، هیچ «کار غیر درسی» انجام نمی‌دهند. جدا از آن که ۱۳ درصد از دانش آموزان، فعالیت مشخصی را به عنوان کار غیر درسی، ذکر نکرده‌اند، ۹٪ مطالعه، ۹٪ حضور در کلاسهای غیر درسی ۵/۶ درصد فعالیتهای هنری، ۵/۶ درصد ورزش و ۴ درصد پرداختن به ترجمه را به عنوان کارهای غیر درسی در طول هفته، مشخص نموده‌اند.

در پاسخ به سؤالی دیگر، این گونه نمایان شده است که ۶۱٪ از دانش آموزان پرسش شونده فاقد هر گونه «مهارت» اند. از میان بقیه، ۷٪ نقاشی می‌کنند، ۳٪ به خوشنویسی می‌پردازند و ۲٪ با خیاطی و بافندگی، ۲٪ با عکاسی، ۲٪ با پیانو، ۱٪ با گلدوزی و ۱٪ نیز با الکترونیک آشنائی دارند. مابقی نیز مهارتی را ذکر ننموده‌اند.

در همین حال، ۶۹ درصد این دانش آموزان، اصلاً «ورزش نمی‌کنند».

بررسی چگونگی گذران اوقات فراغت آنان، چنین روشن می‌نماید که ۴/۲۴٪ به دلیل تراکم موضوعات درسی و فشار برنامه مدرسه، «وقت فراغت نداشته»، ۲۰٪ به «مطالعه» درسی و غیردرسی

^۱. خبرنامه سازمان ملی پرورش استعدادهای درخشان. ۲۹-۳۰.

پرداخته و ۸/۸٪ به تماشای تلویزیون، ۸/۸٪ به گوش دادن به موسیقی و ۴٪ به نقاشی و عکاسی مشغول بوده و ۱/۱٪ نیز استراحت می‌کنند.

نتایج اخذ شده از پرسشنامه‌ها و توجه به شاخصهای «کار غیر درسی»، «مهارت»، «ورزش» و «گذران اوقات فراغت» از فشرده بودن برنامه‌های درسی و «رشد یکسویه» دانش آموزان حکایت دارند. در همین حال، دانش آموزان در پاسخ به سؤالات مختلف، بر «فشرده بودن» برنامه درسی، اشاره می‌کنند.

از سوئی، دانش آموزان، «طرح کاد» را نیز در محیط مرکز انجام داده و با محیط خارج، هیچگونه تماسی ندارند. از اینرو در این مراکز نیز، همچون کل سیستم آموزشی، رشد یکسویه نظری و غیر کاربردی، مورد تأکید است. و تفاوت عمده، در فشرده بودن برنامه‌های درسی است. لذاست که «وقت غیر درسی» نیز که برای ۲۴٪ دانش آموزان وجود ندارد - به طور عمده به مطالعه دروس می‌گذرد.

برنامه‌ریزی مراکز، مشخصاً به پر کردن همه ساعات دانش آموزان برای فراگیری دروس «نظری»، میل می‌کند.

از دانش آموزان مورد سؤال که همگی بر ضرورت نظم و وقت شناسی تأکید داشته و خود نیز افرادی منضبط و وقت شناس‌اند، ۳۵ درصد، برنامه‌ریزی محل تحصیل خود را نامطلوب دانسته و ۳۰ درصد نیز آنرا متوسط، خوانده‌اند و تنها ۳۵ درصد از آنان از برنامه‌ریزی، اعلام رضایت کرده‌اند.

از میان دانش آموزان این مراکز تحصیلی که اوقات اصلی غیر درسی خود را نیز به مصرف مطالعه دروس و تطبیق با برنامه درسی فشرده، می‌رسانند، طراح هواپیمای سبک ۱ نفره، سازنده یک دستگاه گالوانومتر، ماکت ساز و سازنده بولاز سلولی و پوستی نیز وجود دارند. گرایشهای ارزنده اینچنینی، حاکی از آن است که چنانچه برنامه‌ریزیهای موجود از حالت خشک و یک سویه که تنها «سرِ پُر اطلاع» را مد نظر دارد، چند سویه شده و به اخذ مهارت، تحرک جسمانی و ارضاء اذهان جستجوگر و خلاق نیز بهاء دهد، آنگاه از «وقت» به طور «مفید»، بهره گرفته شده است.

اطلاعات ارائه شده از سوی سازمان پرورش استعدادهای درخشان، حکایت از آن دارد که داوطلبان ورود به مراکز مورد بحث بطور محسوسی افزایش یافته‌اند، بنحوی که تعداد آنان از ۱۸۲۵۵

نفر در سال ۱۳۶۷ به بیش از ۷۴۰۰۰ نفر در سال ۱۳۷۰ رسیده است.^۱ این استقبال، خود نشان دهنده گرایش دانش آموزان کیفی برای ورود به این مراکز و استفاده مطلوبتر از «وقت» می‌باشد. اما حجم انبوه آموزش نظری در این مدارس «فرصت»ها را به طور عمده در مطالعهٔ دروس، متمرکز می‌سازد.

در کنکور سراسری سال تحصیلی ۷۱-۱۳۷۰، ۹۸ نفر از دانش آموزان مدرسه علامه حلی و ۶۲ تن از دانش آموزان مدرسه فرزندگان، توفیق حاصل کرده و به دانشگاه راه یافته‌اند.^۲ یکسال قبل از آن، که دو تیم هفت نفره از کشور به المپیاد جهانی فیزیک و ریاضی در چین و هلند اعزام گردیدند، ۳ نفر از تیم فیزیک و ۴ نفر از تیم ریاضی را دانش آموزان علامه حلی شامل می‌گردیدند. در این حال از ۵ مدال نقره و برنز دریافتی در دو المپیاد یاد شده، ۴ مدال به همین دانش آموزان تعلق گرفت.^۳

نتایج کنکور و توفیقات المپیاد بیانگر «استعدادهای نظری» دانش آموزان این مراکزاند. در این شرایط این استعدادهای نظری، بستری عملی برای بروز قابلیت‌های خویش را فاقداند. از اینرو در این مکانهای استثنائی که با وضعیت کلی جامعه، بیگانه بوده و بر نظم و برنامه و وقت تأکید می‌شود، از «فرصت»، استفاده‌ای یکجانبه به عمل می‌آید.

در همین حال با توجه به ظرفیت بسیار محدود این مراکز، ورود دانش آموزان از طریق آزمون، درصد بسیار قلیل دانش آموزان این مراکز نسبت به کل جامعه دانش آموزی هم رده و بالاخره فضای بسته و نسبتاً خشک حاکم بر این مدارس، دانش آموز را به تافته‌ای جدا بافته از دیگران تبدیل کرده و «استثنائی» بودن را در باور آنها می‌نشاند. خاصه آن که معاشرتهای آنان نیز عمدتاً با یکدیگر بوده و برخی نیز با افراد بسیار برتر از خود، همنشینی دارند. به عنوان نمونه برنامه تابستانی یکی از دانش آموزان سوم دبیرستان یکی از این مراکز، دیدار و گفتگو با اساتید دانشگاه صنعتی امیرکبیر است. گر چه این نشست و برخاست، حاکی از کیفیت و نیز اعتلاجوئی محصل است، اما «استثنائی» بودن را، بیشتر به ذهن، تلنگر می‌زند.

نظم، قائل شدن ارزش برای وقت و حرکت برنامه‌ای در این مدارس جملگی مثبت و قابل تأییداند، خاصه اگر بستری پراتیک نیز برای قابلیت‌ها و توانائیهای عملی و دانش آموزان آن، فراهم آید.

^۱. خبرنامه سازمان پرورش استعدادهای درخشان. فروردین - خرداد ۱۳۷۰.

^۲. منبع قبلی. خبرنامه مهر ۱۳۷۰.

^۳. منبع قبلی. خبرنامه تیر ۱۳۶۹.

اما همین عناصر منظم وقت شناس و برنامه‌دار، هنگامی که در پایان کار، گام را به «بیکرائه بی‌نظمی و وقت‌کشی» می‌گذارند در بلبشوی روابط اجتماعی، غرق خواهند شد.

لذا محصولات این مراکز استثنائی، یا «آفت» خواهند خورد، یا «مستحیل» خواهند شد و یا به «خود خوری» دچار خواهند گردید.

نظم، تقیّد به وقت و حرکت با برنامه، برای همه نوباوگان و نوجوانان که «استعدادهای خدا دادی درخشان» در درون دارند، ضرورت دارد بویژه برای بیش از یک میلیون کودک به سن تحصیل رسیده محروم از ورود به صحنه مدرسه. «بیکرائه بی‌نظمی و وقت‌کشی» می‌باید سامان گیرد، جزیره، «نقطه است.»

۹

«گریز مغز؛ فرار زمانِ متراکم»

«گریز مغز؛ فرار زمان متراکم»

«جامعه ما هر روز شاهد صحنه‌های تازه‌ای است از کمبود نیروی انسانی صنعتی و کارآمد و دما دم فشار این مشکل، فزونی می‌گیرد.»

... اگر ناچار شویم برای همه کمبود متخصصان که داریم، به خارج دست دراز کنیم و از خارج متخصص بیاوریم، تعادل اجتماع ما بر هم می‌خورد و مردم ما، ناشخود خواهند شد.»

علیرغم آن که در متن برنامه تجدید نظر شده پنجم عمرانی (۵۶-۱۳۵۲) اهداف کمی بلند پروازانه‌ای برای تربیت نیروی انسانی متخصص در نظر گرفته شده بود، براساس عرف معمول اجرای برنامه‌های اقتصادی - اجتماعی در جامعه ایران، میان اهداف و عملکردها، «شکافی» قابل ملاحظه به وجود آمد و در انتهای برنامه، آنچنان که «می‌باید بشود»، «نشد».

در انتهای برنامه چنین برآورد گردید که کمبود نیروی متخصص در زمینه مهندسی ۴۴ درصد و در خصوص پزشکی ۵۱ درصد می‌باشد.^۱

رژیم ضد ملی که در همه موارد، تفکر «واردات» را بر اندیشه «تولید»، مرجح می‌شمرد، ناتوانی و ناکارایی خود در خصوص گسترده‌تر کردن طیف نیروی انسانی متخصص بومی را با «ورود متخصص»، پرده پوشی می‌نمود. عبارت ابتدای مطلب که در کادر وسط صفحه آورده شده است، بخشی از مقاله‌ای است که در شهریور ماه ۱۳۵۵ (سال چهارم برنامه عمرانی پنجم) در ارگان حزب به چاپ رسیده است. نظام «ناچار»، که از سیم کش گرفته تا پزشک و از تکنسین مخابرات گرفته تا ویزیتور بخش خدمات، همه را به صورت «فلّه»‌ای از پشت دیوارهای ملی، وارد می‌کرد. در این روند نه به «برهم خوردن تعادل اجتماعی» می‌اندیشید و نه برای «ناخشود بودن مردم» پشیزی قائل بود.

در سالهای مورد بحث نه تنها هدف‌گذاریهای کمی تربیت متخصص، در سایه «غول واردات» تحقق نیافت بلکه بخشی از دارائیهای تخصصی کشور نیز از حوزه ملی خارج و به آنسوی مرزها

^۱. «علینقی مشایخی». کمبود نیروی انسانی متخصص و توسعه اقتصادی. برنامه و توسعه. بهار ۱۳۶۴. ص ۷.

کشانیده می‌شد. در اردیبهشت ماه ۱۳۵۶، ارگان حزب تحت تیتراژ «۵۰۰۰ پزشک ایران را به وطن باز گردانید.»^۱ در مورد مهاجرت نیروهای متخصص کشور، «هشدار» داد.

لذا در شرایطی که روستائیان «درمانگاه» دار شده کشور و نیز بخشی از اهالی شهرهای کوچک، برای توضیح دادن دل درد ساده خود به یک «پزشک بنگلادشی»، به سر درد نیز دچار می‌شدند، تلاشی برای ممانعت از مهاجرت پزشکان ایرانی به خارج، صورت نمی‌گرفت.

اما علیرغم تمام سستی‌ها در تربیت و حفظ نیروی انسانی متخصص، نسبت قابل توجهی از کادرهای تخصصی کشور چه در مراکز آموزش عالی و چه در دستگاههای دولتی و خصوصی حضور داشتند، فارغ از آن که از تخصص آنها استفاده کارآ به عمل می‌آمده است یا نه.

در دوره زمانی ۱۳۵۸ به بعد، مجموعه عوامل «دفع کننده» سبب گردیدند تا دارائیهای تخصصی کشور، به مراتب حقیرتر از گذشته شود.

دقت به آمارهای موجود نیروی متخصص در مراکز آموزش عالی و نهادهای اجرائی، کاهش محسوس نسبت به گذشته را که خود با کمبودهای آشکار، مواجه بوده است، نمایان می‌سازد:

در سال تحصیلی ۵۹-۱۳۵۸، تعداد ۱۰۴۳۰ نفر در کادر آموزشی دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی فعالیت می‌کرده‌اند. از این تعداد در پی تعطیلی ۳ ساله دانشگاهها و صورت گرفتن پاکسازیهای گسترده و نیز کناره‌گیری برخی از کادرها، ۳۲۰۷ نفر معادل ۳۰ درصد، کم شد، بگونه‌ای که تعداد کادر آموزشی در سال تحصیلی ۶۲-۶۱ تنها در سطح ۷۲۲۳ نفر قرار می‌گرفت.^۲

در این میان، تعداد کادرهای آموزشی رشته پزشکی از ۳۰۳۹ نفر به ۲۴۶۹ نفر و تعداد کادرهای آموزشی رشته‌های فنی و مهندسی از ۲۱۵۳ نفر به ۱۲۰۶ نفر کاهش پیدا کرد.^۳

در فاصله زمانی مورد بحث، تعداد اعضاء هیئت علمی تمام وقت دانشگاهها از ۹۵۷۹ نفر در سال تحصیلی ۵۹-۵۸ به ۶۹۵۴ نفر در سال تحصیلی ۶۲-۶۱ رسید. در حالی که در سال تحصیلی ۵۹-۵۸ تعداد استادان عضو هیئت علمی به ۶۰۴ نفر معادل ۳/۶ درصد اعضاء هیئت علمی دانشگاهها

^۱. «رستاخیز». ۳۱/۲/۱۳۵۶.

^۲. «وزارت علوم و آموزش عالی». آمار آموزش عالی ایران. سالهای تحصیلی ۸-۱۳۵۷ تا ۶۷-۱۳۶۶.

^۳. منبع قبلی.

می‌رسید، بعد از بازگشائی دانشگاهها تنها ۲۵۵ نفر استاد معادل ۷/۳٪ اعضای هیئت علمی، در دانشگاهها حضور داشتند.^۱

تنها در دانشگاه تهران در دوره تاریخی ۱۳۵۸ تا نیمه اول سال ۶۳، ۸۴۶ نفر از نیروهای متخصص، از کار بر کنار گردیدند. انفصال دائم از خدمت، بازنشستگی، استعفا، انتقال، بر کناری از خدمت، باز خرید شدن و فوت علل حذف کادرهای تخصصی یاد شده بوده است که از این میان ۳۱۷ نفر به طور دائم منفصل از خدمت شده و ۲۴۵ نفر نیز استعفا داده‌اند. از میان ۸۴۶ کادر متخصص بر کنار شده، ۲۸۹ نفر دارای مدرک فوق دکتری و ۴۱۵ نفر دارای دکتری بوده‌اند. همچنین ۳۵۹ نفر از آنان (معادل ۴/۴۲٪) سوابق خدمت بیش از ۱۵ سال داشته‌اند.^۲

علیرغم آن که در سالهای بعد، در اندازه‌هائی، کادر آموزشی از کمیت بیشتری (فارغ از کیفیت) برخوردار شد، معه‌ذا فاصله‌ها نسبت به گذشته، همچنان عیان بود.

در سال تحصیلی ۶۶-۶۷ جمع اعضای هیئت علمی تمام وقت دانشگاهها به ۹۰۷۱ نفر رسید^۳ که هنوز ۵۰۸ نفر از سال تحصیلی ۵۸-۵۹ کمتر بود. در حالی که در سال تحصیلی ۵۸-۵۹ نسبت دانشجو به استاد ۱۶ نفر بود، در نتیجه کاهش کمیت هیئت‌های علمی، این نسبت در سال تحصیلی ۶۶-۶۷ به ۲۰ نفر رسید. در این میان نسبت دانشجو به استاد در رشته پزشکی از ۸ به ۱۳ و در رشته فنی، مهندسی از ۱۹ به ۲۷ افزایش یافت.

براساس آخرین آمار موجود در خصوص کمیت اعضای هیئت علمی دانشگاهها که به سال ۱۳۶۹ مربوط می‌گردد. تعداد اعضای هیئت‌های علمی در سطح ۱۱۲۲۳ نفر قرار دارد که تنها ۴/۱۱ درصد از آنان دارای مراتب استادی و دانشیاری می‌باشند.^۴ لذا گر چه در طی سالهای اخیر، تعداد اعضای هیئت‌های علمی دانشگاهها بطور کمی افزایش یافته است، اما بضاعت علمی نیروهای جذب شده، اندک است. در شرایطی که در سال تحصیلی ۵۸-۵۹ تعداد اساتید هیئت‌ها به ۶۰۴ نفر بالغ می‌گردید، در سال ۶۹ تنها ۴۱۱ استاد در هیئت‌ها موجود بوده‌اند. در عوض، تعداد استادیاران، مربیان و مدرسین تازه ترخیص شده، رو به افزایش گذاشته است. از اینرو علیرغم جبران کمی کادر آموزشی، کمبود محسوس کیفیت به جای خود باقی ماند. در بررسی به عمل آمده در ۱۰ دانشگاه اصلی تهران در سال تحصیلی ۶۵-۶۶ مقایسه‌ای میان تعداد «اساد» در رشته‌های تحصیلی مختلف در این سال با

^۱. منبع قبلی.

^۲. «مرکز پژوهشهای اجتماعی نخست وزیری». مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. بررسی علل خروج نیروهای متخصص از دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی تهران. تیر ۱۳۶۴. ص ۸۴ و ۸۵.

^۳. «وزارت فرهنگ و آموزش عالی». بررسی عملکرد آموزش عالی ایران در سالهای تحصیلی ۹-۱۳۵۸ و ۶۷-۱۳۶۶. ص ۷۰.

^۴. «وزارت علوم و آموزش عالی». مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی. شناخت ویژگیهای اعضای هیئت علمی دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی در سال ۱۳۶۹. آذر ۱۳۷۰. ص ۶ و ۷.

سال تحصیلی ۵۶-۵۷ صورت گرفته است. این بررسی این گونه می‌نمایاند که تعداد استاد - نه دانشیار و مربی - در رشته هنرهای زیبا از ۱۵ به ۱، در رشته علوم تربیتی از ۱۷ به ۳، در رشته علوم انسانی از ۴۳ به ۲۷، در رشته علوم اجتماعی از ۲۵ به ۱۱، در رشته کشاورزی از ۳۲ به ۲۲، در رشته علوم طبیعی و ریاضی از ۸۷ به ۵۵، در رشته مهندسی از ۳۹ به ۲۲ و در رشته پزشکی از ۱۷۲ به ۱۰۴ تقلیل یافته است. در نتیجه نسبت استاد به دانشجو از ۱ به ۱۰ در سال ۵۶-۵۷ به ۱ به ۱۸ در سال ۶۵-۶۶ رسیده است.^۱

بدین ترتیب بخش مهمی از توان علمی مراکز دانشگاهی کشور در سالهای اخیر تقلیل یافته است. این تقلیل نه یک افت ساده، بلکه کاهشی کیفی قلمداد می‌گردد، چرا که بخش یاز کادر تخصصی کشور را که برای تربیت هر یک از آنان سالها در داخل و خارج از ایران، «وقت» صرف شده است، از حوزه «بضاعت علمی ملی»، خارج ساخت.

نیروهای رانده شده یا به بخش خصوصی پیوستند، یا با ترک تخصص خود در بازار سوداگری فعال شدند و یا آن که به آنسوی آبها رفتند. در هر سه صورت، «مغزها گریختند». فرار هر مغز، خود به منزله گریز «زمانی متراکم» به حساب می‌آید که شاید زیانهای حاصل از آن به عدد محاسبه نیز در نیاید.

در این میان، نه دفاع از تعداد قلیل اساتید ساواکی «کددار» و «آدم فروش» مطرح است و نه حمایت از طیف «فرزند خوانده»های غرب که دل در «وطن دوم» به ودیعه نهاده بودند، منظور نظر می‌باشد. مقایسه‌های کمی میان نیروی علمی حال و گذشته، به عدد آوردن طیف گسترده‌ای است که می‌توانست بضاعت علمی ملی را تقویت کند و کمبودهای مغرط کنونی را تا حدودی بهبود بخشد.

در «بررسی علل خروج نیروهای متخصص از دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی تهران»، «از بین رفتن حرمت استاد»، عدم احساس امنیت شغلی استادان، فقدان فرصتهای مطالعاتی، مشکلات اقتصادی و... از جمله عواملی قلمداد می‌گردند که در روند کاهش توان علمی ملی این سالها، ایفای نقش نموده‌اند.^۲

از مراکز دانشگاهی بیرون آئیم و به موقعیت کلی نیروهای متخصص در اقتصاد ملی، توجه کنیم؛ سرشماری سراسری سال ۱۳۶۵، واقعیاتی چند را در خصوص موقعیت نیروی انسانی متخصص کشور، روشن ساخت:

در پایان سرشماری چنین مشخص شد که ۳۳۱۱۰ نفر که دارای تحصیلات عالی دانشگاهی می‌باشند، «بیکار» بوده‌اند. بر این اساس، نرخ بیکاری نیروی متخصص جامعه، در سطح ۲۳/۶ درصد

^۱. «مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی». گروه علوم اجتماعی. بررسی وضعیت علمی دانشگاهها پس از بازگشائی. بهمن ۱۳۶۷. ص ۵.

^۲. «مرکز پژوهشهای اجتماعی نخست وزیری». مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تیر ماه ۱۳۶۴. ص - مقدمه.

قرار گرفته است. ۱۱/۵۶ درصد از تحصیل کردگان بیکار دارای مدرک لیسانس، ۸۳/۹ درصد دارای فوق لیسانس و ۹۵/۳ درصد دارای مدرک دکتری بوده‌اند.^۱

در همین حال، ۵۷۴۹۸ نفر از کسانی که دارای تحصیلات دانشگاهی بوده‌اند به دلائلی چون کهولت سن و مسئولیتهای - خانوادگی، به هنگام سرشماری ۶۵، خارج از بازار کار قرار داشته‌اند. لذا از ۵۸۷۸۹۴ نفر جمعیت فارغ‌التحصیلان عالی کشور، ۹۰۶۰۸ نفر خارج از حوزه فعالیت ملی واقع بوده‌اند. یعنی آن که حدود ۴/۱۵ از این جمعیت بهره‌ای به فعالیتهای ملی نمی‌رسانند.

بنا به تصریح سند برنامه اول توسعه، «با وجود این که طی سالهای ۱۳۵۶ تا پایان ۱۳۶۵ سالانه به طور متوسط ۲۳-۸۷ نفر از دانشگاهها و مدارس عالی فارغ‌التحصیل شده‌اند، متوسط تعداد فارغ‌التحصیلان دانشگاهها و مدارس عالی که طی همین سالها جذب بخشهای مشمول قانون استخدامی کشور شده‌اند، فقط ۴۱۰۸ نفر در سال بوده است.»^۲ یعنی آن که تنها یک پنجم نیروی آموزش دیده خروجی از دانشگاهها، به سیستم جذب شده‌اند.

بنا به گزارش سازمان امور اداری و استخدامی کشور، در سالهای اخیر «نسبت دارندگان مدرک تحصیلی لیسانس و بالاتر در بخش دولتی کمتر از ۱۰ درصد بوده است، در حالی که این نسبت در مورد خارج شدگان از خدمت دولتی به حدود ۱۵ درصد می‌رسد.»^۳ در ادامه گزارش این گونه آمده است که «به سخن دیگر، تمایل خروج از بخش دولتی نسبت به تمایل ورود به آن برای کارکنان متخصص، بیشتر است.»

نتیجه آن که؛ به موازات «دفع» بخش قابل توجهی از کادرهای متخصص از مراکز علمی، در «جذب» و «حفظ» نیروهای دارای تحصیلات دانشگاهی نیز، توفیقی کسب نشده است. حال آن که در دوره ۵ ساله برنامه جاری، وزارت آموزش و پرورش به استخدام ۲۶۸۵۲۸ نفر، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی به استخدام ۵۷۹۰۳ نفر و وزارت فرهنگ و آموزش عالی به استخدام ۱۴۵۵۳ نفر که عمدتاً می‌باید از تخصص برخوردار باشند، نیازمندند.

طی سالهای مورد نظر، اکثریت نیروهای صاحب تخصص نیز به بخش خدمات جذب شده‌اند. بطوری که در سال ۶۵، ۸/۸۸ درصد کارکنان مشاغل علمی و فنی و تخصصی کل کشور در بخش خدمات مشغول به فعالیت بوده‌اند.^۴ در حالی که در دهه ۶۵-۵۵، بخش صنایع و معادن سالانه ۴۷۰ نفر متخصص را از دست داده است. نتیجه دیگر آن که؛ نیروهای جذب شده متخصص نیز، در

^۱. «مرکز آمار ایران». سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۶۵.

^۲. «سازمان برنامه و بودجه». پیوست قانون برنامه اول توسعه. ص ۳۱-۹ و ۳۱-۸.

^۳. «سازمان امور اداری و استخدامی کشور».

^۴. «مرکز آمار ایران». سرشماری عمومی نفوس و مسکن. ۱۳۶۵.

بخش‌های مولد اقتصاد ملی اشتغال نیافته‌اند. دفتر جمعیت و نیروی انسانی سازمان برنامه و بودجه در گزارشی که پیرامون جذب تخصص نیروی انسانی در ۷۰ منتشر ساخته است، این گونه آورده است که «از نیروی انسانی موجود که در دستگاه‌های دولتی باقی مانده‌اند. استفاده اندکی می‌شود... بخشی از نیروی انسانی متخصص نیز در رشته‌هایی غیر از تخصص خود فعالیت می‌کنند.»^۱

از اینرو جدا از تمامی «زمان‌های متراکم» تلف شده ناشی از دفع و عدم توان جذب نیروهای متخصص، از مجرای اشتغال غیر کارآی نیروهای متخصص نیز، «زمان» به هدر رفته است.

در همین سالها به موازات دفع نیروها و ناتوانی در جذب تخصص‌ها و به کار گرفتن غیر مولد و ناکارآی صاحبان تخصص، تلاش‌هایی به منظور «جذب متخصصین ایرانی خارج از کشور» نیز صورت گرفته است: در آذر ماه ۱۳۶۱ با ایجاد «دفتر جذب نیروی متعهد و متخصص خارج از کشور در نخست وزیری، تشکیلاتی در ارتباط با جذب تخصص در خارج از مرزها برپا شد. «با استعفای سرپرست دفتر جذب در اسفند ماه ۶۲، ظاهراً فعالیتهای این دفتر نیز با رکود مواجه گشت تا جایی که در تاریخ ۱۴/۷/۱۳۶۴ این دفتر رسماً به وزارت کار منتقل شد. طبق گفته مسئولین این وزارتخانه، به دلایل مختلف از جمله عدم تفویض کلیه اختیارات قبلی این دفتر به وزارت کار، فعالیت چندانی صورت نپذیرت. به عبارت دیگر از دفتر جذب نیروهای متخصص خارج از کشور، تنها نامی باقیمانده و فالیتهای آن متوقف شده است.»^۲

به موازات فعالیت دفتر یاد شده، وزارت فرهنگ و آموزش عالی نیز به فعالیتهایی در زمینه جذب ایرانیان متخصص خارج از کشور دست زد. در زمینه این فعالیتها در «بررسی علل خروج نیروهای متخصص از دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی تهران»، چنین آمده است: «هیئتی با خرج گزاف از طرف آموزش عالی به اروپا و امریکا رفتند. یک ماه در امریکا ماندند. ۹۲ تا قرارداد برای برگرداندن آن عده از آقایان به شکور بستند. از ۹۲ نفر، نصف آمدند و از آن نصف، نصف ماندند و بقیه برگشتند، که ناشی از مسائل مادی و معنوی بود.»^۳

بنا به نوشته مطبوعات، وزارت فرهنگ و آموزش عالی تا پایان سال ۶۹ توانسته است با کمک سازمان ملل و در چهارچوب طرح «توکن» (طرح انتقال تکنولوژیستها به کشور خود)، ۴۵ نفر از متخصصان ایرانی را برای «همکاری موقت» و ارائه آموزشهای علمی و پژوهشی «کوتاه مدت»، جذب کشور کند.^۴

^۱ . «سازمان برنامه و بودجه». دفتر جمعیت و نیروی انسانی. ص ۳.

^۲ . منبع قبلی. ص ۳۵.

^۳ . «مرکز پژوهشهای اجتماعی نخست وزیری». مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. تیر ۱۳۶۴. ص ۵۶.

^۴ . «اطلاعات». ۲۶/۱۲/۱۳۶۹.

سازمان برنامه و بودجه در ارزیابی سال ۱۳۷۰ خود در زمینه امکان جذب متخصصین ایرانی خارج از کشور، برخورد سالهای اخیر با نیروی انسانی متخصص کشور را در عبارات زیر، جمع‌بندی کرده است:

«بررسیهای انجام شده حاکی از آن است که ما از یکسو قادر به حفظ نیروی انسانی متخصص نبوده‌ایم. یعنی هم با خروج نیروی انسانی متخصص از دستگاههای دولتی مواجهیم و هم با خروج نیروهای متخصص از کشور. از طرف دیگر، بهره‌وری نیروی متخصص موجود نیز پائین است و از تمام توانمندیها و مهارتهای آنها استفاده نمی‌کنیم...»^۱

همین ارزیابی با دقت بر پروسه «دفع، ناتوانی در جذب و عدم بهره‌گیری کارآ از نیروی انسانی متخصص کشور»، «حفظ» نیروها را مقدم بر «جذب»، تلقی می‌کند:

انتظار نمی‌رود با جذب نیروی انسانی خارج از کشور، مشکلات نیروی انسانی کشور حل شود.

وضعیت ما، در زمینه نیروی انسانی مثال فردی است که نه تنها درآمد ناچیزی دارد، بلکه درآمد ناچیز خود را هم بدرستی مصرف نمی‌کند. حل مشکل این خود، قبل از آن که در افزایش درآمد وی نهفته باشد، در نحوه استفاده درآمد قرار دارد.

... نوع مشکلات نیروی انسانی بگونه‌ای است که سیاست «جذب» قادر به حل آن نیست.

به همین دلیل، سیاست «جذب» تنها در شرایطی موفق خواهد شد که حل سایر مشکلات نیروی انسانی از جمله مهم‌ترین آن یعنی بهره‌وری، مقدم بر آن قرار گیرند.

قطعاً «حفظ» نیروی انسانی و افزایش بهره‌وری آن، مقدم بر «جذب» متخصصان مهاجر خواهد بود.^۲

مهاجرت تخصص‌ها، از عوارض گریزناپذیر «ناتوانی در حفظ نیروها» ست. براساس آمارهای منتشره از سوی وزارت فرهنگ و آموزش عالی، در سال ۱۳۶۰، هفتاد هزار دانشجوی ایرانی در خارج

^۱. «دفتر جمعیت و نیروی انسانی».

^۲. منبع قبلی، ص ۴.

از کشور به تحصیل مشغول بوده‌اند.^۱ این سرمایه انسانی عظیم در صورتی که تضمینی برای بازگشت آن وجود داشت، قادر بود تا در اندازه‌هایی وسیع، فقر تخصصی کشور را بهبود بخشد.

در شرایط حاضر، آمار دقیقی وجود ندارد که نشان دهد چه تعداد از این دانشجویان، پس از فراغت از تحصیل، آموخته‌های خود را در وطن به کار انداخته، چه تعداد هرگز به ایران نیامده و چه تعداد از آنها، پس از بازگشت به کشور، مجدداً به خارج رفته‌اند.

آمارهای غیر رسمی حاکی از آنست که تعداد پزشکان ایرانی متخصصِ مقیمِ کانادا با مجموع پزشکان عمومی حاضر در کشور برابری می‌کند و یا آن که بین ۵ تا ۷ هزار پزشک متخصص مسئولیت دار ایرانی، در لوس آنجلس در ایالات متحده، به فعالیت مشغولند.^۲

با ادامه روند سالهای اخیر که «دفع نیروها»، «ناتوانی در حفظ و جذب تخصص‌ها» و «استفاده ناکارآ از تخصصهای موجود»، از ویژگیهای بارز آن بوده است، باز هم از «درآمد ناچیز» کاسته خواهد شد. نتیجه آن که از یکسو به جمعیت «ترک تخصص» کرده افزوده شده و از سوئی، با مهاجرت تخصص‌ها، به «دارائی دیگران» اضافه خواهد گردید. مضاف بر آن که نیروهای باقیمانده نیز، بستری برای بروز مؤثر آموخته‌های تخصصی خویش، فراهم نمی‌بینند.

با در نظر گرفتن همه صورتهای یاد شده، «محصول نهائی» این روند، چیزی جز «اتلاف وقت کیفی ملی»، نخواهد بود.

با دقت بر این مهم که هر صاحب تخصص، خود «محصول نهائی» پروسه‌ای «زمان بر» و «پر هزینه» بوده است، «گریز» وی و یا «سوداگر» شدنش و یا «بلا استفاده» ماندنش به مفهوم هدیه کردن «وقت متراکم ملی» به غیر خودی و یا به جریانِ بادهای وزنده خودی است.

^۱. بررسی عملکرد آموزش عالی ایران در سالهای تحصیلی ۵۹-۱۳۵۸ تا ۶۷-۱۳۶۶. ص ۴۲.

^۲. «عبدالمعبود انصاری». ایرانیان مهاجر.